الله اکبر

نسخه مفتوح الحرمین

۱۵۵۶

حسب الارشاد فیض بنیاد نواب محمد علی خان صاحب بهادر

رئیس گنجور دام اقباله مرتب

نموده شد

یا فتاح

الله

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخهٔ مفتوح الحرمین

ای همه کس را بدرت التجا — کعبهٔ دل را ز تو نور و صفا
از حشمت کعبه سینه‌ات عالیست — وز حرم پاک تو کاشانه اتست
نام یمین بر حجر الاسودش — داغ یمین تو بود بر دلش
ای کرمت واسطهٔ بود ما — خانهٔ تو کعبهٔ مقصود ما
شد حرمت زینت باغ جهان — خانهٔ تو چشم و چراغ جهان
کیست که پروانهٔ این خانه نیست — واله و سرگشته و دیوانه نیست
خانهٔ تو دیدهٔ هر معتمدست — مردم دیده حجر الاسود است

چشمهٔ زمزم که ترا در حرم / هست ز رشحش همه چیز کرم
آینه سان صاف دل و طاهر است / نیست درین هیچ خفا ظاهر است
سوی تو باشد همگی سعی ما / غیر تو ما را نبود مدعا
شاهد حسن تو ز روز ازل / بوده به بی مثلی خود بی‌بدل
خواست که ظاهر شود اندر لباس / جلوه پدید کند بقیاس
غنچه صفت چون ز نسیم حیات / جسم کشیدند نبات و نما
صحن گلستان جهان تازه شد / باغچهٔ صنع پر آوازه شد
گلبن امکان چو شگفتن گرفت / بلبل جان حمد تو گفتن گرفت
نیست ز تو غایب امکان وجود / نیست شود ما ز بجای که بود
چون ز ازل ملک دو عالم تراست / نیست تهی آن نفسی هم ترا
عزت و خواری ده هر کس تراست / هست بکن و نیست کنی هر چه هست
در کمر کوه جواهر نشان / دُر ز لجهٔ ابر دُر افشان
میوهٔ مرطوب ده از چوب خشک / قند به نی رنگ به گل بو به مشک
جز تو کسی لایق این در نیست / حمد توی ورد دو جهان نیست
ابد جهان غرقهٔ آلای تو / کون و مکان قطرهٔ دریای تو
مبدع اشیاست هویت التی / عین وجود آمده ماهیت
حضرت ذات نمود تواند / پرتو خورشید وجود تواند

هستی هر هست از هستی تو
بود وجود همه در هستی تو

آنچه نمود آن نه بخود بود بود
بود تو و غیر تو جمله نمود

تو قدم از خود ننهاده برون
بر در تو آفاق درون و برون

مرتبه ذات تو بیرون ز بیان
کی آورد رشته نطق سلک بیان

حمد تو از حیطه لغت بیش
ناطقه انگنده سر عجز پیش

در صفت آن عبارت که بفهم کسی
هم نرسد گو بود جان نبی

عقل خرد مانده بپای دلیل
کی رسد آنجا که نشد جبرئیل

گر بلق هم بانگ زند مور لنگ
کی به مسیحا رسد او بی درنگ

وز رخ گل جلوه گشای تو
داده گواهی سخن رای تو

هیبت جلال تو زمین در امان
ذره صفت در تنه آسمان

در صدد تابش خورشید و ماه
صبت درخشندگی مهر گاه

احسن ما هم بنعمته الصمم
ذکر جمیل زروی النعم

جو با نعم اوست برون از خیال
کیف نبدیه لسان المقال

نعمت او بیشتر از شکر ماست
شکر هم از نعمت خاص من هدرست

گرچه زبان صد بود هم یکی
شکر وی از صد نتوانم یکی

لیک نتوان شکر گذاری او
گرچه بود شکر بیاری او

زوست توانا دل و دین دارم
شکر گذارش کنم او کنم

گوهر جان در صدف تن نهاد ... نور خرد در دل روشن نهاد
داد مرا نعمت توفیق حج ... من فرج الباب ذی الحجج
داد مرا در حرم خود مقام ... ساخت مرا طایف بیت الحرام
اهل طلب شان به زمین فگند ... داد رهائی دل و جان تمیز
این بود از فرط عطا و کرم ... کو چو منی بار دهد در حرم
بر در ارباب کرم منت است ... خوار در آن در ز دو خویشی بایست
این نبود خانهٔ اهل مجاز ... کاشانهٔ گیتیست و گاهی فراز
این حرم محترم کبریاست ... مخزن آن خلوت خاص خداست
از در درگاه که یمن آن جهان ... گر همه آفاق در آید چه باک
لیک بود زاد ره آن داوری راه ... زانچه در درون آن به ایوان شاه
ره ندهد آنکه ندارد ادب ... کس به درون پی نبرد بی طلب
ما قدم خود نه که فرسوده ایم ... بی طلبی راه نه پیموده ایم
زمزمهٔ صحبت ازان جلیل ... بود درین بادیه ما را دلیل
مرغ شکار را نزند طبل باز ... باز نیاید بسوی دست باز
تا نرسد بانگ صفیری بگوش ... مرغ نیاید بچمن در خروش
داعی خود داده که ره ما ... منظر خود ساخت نظرگاه ما
ما همه مهمان و خدا میزبان ... به که فضولی نکند میهمان

آنکه درین خوان گرمی ناخته
قوت دل از خون جگر ساخته

دل که نه پرورده بخون جگر
به که شود خاک چو عضوی دگر

آنکه ترا گوهر گنجینه ساخت
کعبه جان در حرم سینه ساخت

هر که بعالم همه مشتاق او
از دل و از جان همه مشتاق تو

آه که هر ذره رقیب منند
در طلب وصل حبیب منند

آنکه رقیبی دهدش خار خار
زنده بر تیر کند از دار نهان راز

من که ندارم بجهان جز رقیب
چون نشوم سوخته چون عندلیب

پرده چو جانها بکشم از دود آه
تا نکند رخنه هیچ از نگاه

در بدر هر کوی غباری شوم
از پی دیده بکاری شوم

چون سگ دیوانه دوم کو بکو
عربده با خلق کنم روبرو

گرچه کنند انجمه قصد هلاک
چون تو شوی یار مرا زان چه باک

تا کی و تا چند ازین گفتگو
صورت غیر از نظر من بشوی

گوش تو باشی بمن و من بتو
باز کنم دیده روشن بتو

همچو سکندر تو بسو ساز
ملک خودی هم ز خودم دور ساز

تا نگرم هم بتو دیدار تو
سیر کنم در همه اطوار تو

تا نشود پرده ... چی حجاب
گر آن نامه خدای خدا

آه

آه که در این پرده بسی گرد بود [illegible] / [illegible] بر در و دیوار [illegible]

خاتمه‌ی تحفه‌ی جامیست / زانکه جهانی بمن ارزانیست

[illegible] شاید [illegible]

وقتی ازین پیش درین بزم مقیم / بی بدل بوده چو در یتیم

این چه زمین است که عرش برین / رشک برد با همه رفعت برین

نخل بهی سر زده زین آب و گل / گشته ز ثمره [illegible] همه جان و دل

رسته ازین باغ گلی بس عجیب / گشته شده [illegible]

تازه گلی رسته ز باغ خلیل / روشن ازو چشم و چراغ خلیل

سروقدی سر بفلک افراخته / سایه بفرق ملک انداخته

لال ازو طوطی شکرشکن / آمده با روح قدس در سخن

علت غائی همه عالم او / سرور اولاد بنی آدم او

واسطه نعمت وجود همه / رابطه بود و نبود همه

مانده همه جا [illegible] روی او / [illegible] جان قیمت یکموی او

تازه به [illegible] مکتب رقم / بر خط [illegible] کشیده قلم

ای شرف عرش ز نعلین تو ... ای گهر فقر دمت زین تو

بیشتر از آمدن زرگران ... سکه تو بود به عالم روان

خطبه در آن روز بنام تو بود ... که نه زبان بود و نه گفت و شنود

این همه بر اهل بصیرت عیانست ... گفت نبیا ز تو مشهور راست

دولت پیشینه همه شد بسر ... کرد ظهوری و برآمد دگر

نوبت دولت چو بتو با آمد ... نوبت پیغامبری تو زند

هر نبی از دهر که دامن فشاند ... دامن او زان بی معجز نماند

معجز تو تا ابد چو که هست ... رونق کار تو نیابد شکست

آنکه شرف یافت بدیدار تو ... جان چه بود تا کند ایثار تو

ما نه تو دیدیم و نه آنکو تو دید ... نی دگری هم که بدانکس رسید

خود که بود از تو کمال و کرم ... بیش نظر از تو تمنا کنم

مست جنون و غم دیوانگی ... این نظر خوش رسید از آن زی سحری

مانده محروم ز آوازه تو ... گشته چنین عاشق جانانه تو

تو همه لطف و عطا و کرم ... حسن رضا جو نبی از ما نیم

جامی از افتاده لب مسند ... کو دل تو باز رگی مدد رسند

آنکه باوازه دل از تو ربود ... روی تو ز آواز تو خواهد نمود

در منقبت [illegible]

در بیان ... تحقیق ... نسبت ...

محدث عالم کون و فساد | چار گهر در کف گیتی نهاد
خاک نشینان که شدند استوار | داد قوام همه شان زینهار
چونکه نباشند همه زین چار چیز | چار دین گشت بر این وضع نیز
عنصر هر چند چو باشد چهار | عنصر دین آمد از آن چار یار
رشته پاینده شده هر گوهری | هر یک از ایشان به مثل عنصری
آنکه از آن دست که دین شد درست | داد گواهی به نبوت نخست
آنکه چنان بود هوا خواه یار | آمد از آن رو که هوا در شمار
محو شد از قولش لسان بوالهوا | فائق عشقی آنکه لقب بوالوفا
وآنکه ازو حرمت دین شاد شد | تا رخ حسن آن سنن دین را نورد
نور ده دیگر رو تند خوار | گر به مثل خواهش آن را نگو
قول نبی داده همین را رواج | حجت ایشان را عمر آمد سراج
آنکه حیا گشت مروتش نقاب | از عرق خویش شده عین آب
تازه ازو گشته گلستان دین | صافی و پاکیزه چو ماء معین
وآنکه چو خور بر فلک چارمین | تافت بر آفاق ز نور یقین
مرتبه خاک ازو شد زیاد | گرد رهش داد فلک را نهاد
روی زمینش همه زیر نگین | محور چرخ آمد و قطب زمین

مخزن اسرار الهی است خاک … سبزه سمن بر زده تا سماک

چونکه علی در نسبت خاک انتساب … گرد بشری گشت ازو بوتراب

نه که ازین خاک چه گلها دمید … نکهت فردوس ازآنها وزید

گلشن فردوس ریاض بهشت … در بر آن روضه نماید زشت

سنبل و گل را بچمن زیب و زین … بوی حسن داده و روی حسین

کی مه و خورشید بچرخ کهن … بوده بخوبی حسین و حسن

آمده نهال اند که در باغ دین … بارور شد از گل و از یاسمین

هر دم ازین باغ بری میرسد … تازه تر از تازه تری میرسد

[illegible]

آن ده و دو همچو بروج فلک … نطق جان داد سما تا سمک

باز از آن غنچه خوبی کفن … رسته گلی تازه درین چمن

گلشن دین یافت ازین زیب و زین … گلبن توحید علی و حسن

برزد از آنها تازه نهال عجب … داد ثمرهای علوم و ادب

شد صدف گوهر عالی درش … ساخته شهری که علی شد درش

علم که در روی زمین وافراست … از دم عیسی نفسی باقراست

باز شگفته گلی از باغ او … داده جهان دسته ای از باغ او

لب به دهان دگرانها نگفت … غنچه شدند آنهمه و او شکفت

هادو

صادق صدیق بصدق خبر — ناظر و منظور کسی کش نظر

بازاران گلبن عالی تبار — ده چه رطب بود که آمد ببار

کاظم دلالت شده شیرین ازو — یافته تمکین عجب دین ازو

آنکه نبی بر دل از اغیار هم — کاظم غیظ است تجلی کرم

باز دمید از چمن ار دو گلی — کامده روح القدسش بلبلی

خاک خراسان شده زو مشکبو — خلق جهان بوی ازو در جستجو

دم چه زنم از صفت بیدلش — داده سمیری چه [illegible] از مشهدش

[illegible]

باز از آن طینت عنبر سرشت — جلوه گری کرد گلی از بهشت

پرده بتقوی کرد از ماه نقی — بهتر است از آن یا بنام تقی

سر بزد از دو باز علی منظری — بد صف شیران وفا صفدری

زنگ زدای دل هر متقی — گشت از او گلشن اسلام نقی

زاد از آن زینت [illegible] سیر — [illegible] از حسن عسکری

گنج بسی کان وفا و کرم — سایه ده طوبی باغ ارم

باز چه گوییم چه گلی زود مید — ده چه گلی گلشنی آمد پدید

گشت از او پرده رو ما نهان — پر شد از او دامن آخر زمان

قاتل دجال لعین [illegible] — بازدم عیسی نفسش همنشین

هادی دین سعدی آخر زمان — خلق جهان یافته ازوی امان

نقطهٔ اول چو به آخر رسید — کار بدایت به نهایت رسید

هر یک ازین گوهر گیتی فروز — داده به شب روشنی همروز

سلسله‌شان سلسلهٔ زر ذهب — هر یک ازیشان عجب دُر عجب

گفت نبی گر نبی ظلم و فساد — روی زمین پر کند از عدل و داد

رشته که از حق به نبی بسته شد — باز بدان سلسله پیوسته شد

هر که بدان سلسله پیوسته شد — از ستم حادثه وارسته شد

من که درین روضه ریاضت کشم — خار و خس سرو و سمن بس مرا

گفته او عطر کفش بس مرا — زان گل صد گلزار بوی خوش

[illegible]

حرف شناسان خط شوق تیم — راز گشایان کلام قدم

نکته گذاران فروع و اصول — سلسله داران حدیث رسول

هر یک از ایشان زده نای دگر — بسته درین پرده نوای دگر

رشته اگر هست وگر اندکی است — چون نگری رشته ز سعدی یکیست

طایفه کز سبحات الصمد — راز گشایان کلام الله اند

چون گهر بحر یقین سفته شد — در صفت کعبه چنین گفته شد

بیشتر از خلقت جهان جمع ساخت — بود اساس متمکن باب

سال

سال چو بگذشت هزاران هزار — منبسط از پایه او شد زمین

بیت نخستین که بنا کرده شد — کعبه بود کز پی ما کرده شد

گرد وی از هر طرف الهامیان — طوف کنان بر صفت ماهیان

مکه بر آن سطح زمین ملتفت گشت — بود دگر جمله عدم کوه و دشت

داشت همین مکه تمکن در آب — هیچ اثر نه ز جهان خراب

آنکه از آن یافت زمین انبساط — منزل عشرت شد و بزم نشاط

هر کس زمین چو که شد انداخته — کار فلک گشت از آن ساخته

[illegible]

[illegible]

کوه نخستین که بروی زمین — یافت تمکن چو بخاتم نگین

بود همانا جبل بوقبیس — از رخ و از مغز جبل بوقبیس

از جبل ما چو که شد اول بنا — [illegible] حمله ما [illegible]

لطف تو بر آب سراسر [illegible] — خواه زمین گوی و خواه آسمان

گشت چو بر آب زمین را مکان — آدم خاکی [illegible] شد از آن

طینتش از روح روان ساختند — سایه [illegible] جان ساختند

در هم جمله [illegible] ماه و سال — بود به ذکر احد ذو الجلال

عاقبت از حق بدین دور ماند — غمزده و واله و مهجور ماند

بر لب لیلی دی آمد فرود — گفت ما قوت زجرش نبود

یافت بر آن عرصه تمکن کمال — کعبه ما را بود اکنون مثال

کرد وی از غایت شوق و نیاز — طوف کنان گشتی و کردی نماز

گرچه بپا است از هوس دل ثبات — باز هوس کرده بسوی نبات

بست رحمة الله و در اهل دهن — خاک رسانید در آخر نجات

بود از زر خاک تن خاک نشین — کرد همان پاک ز غمها یقین

کی شود آن مقصد درین تنگ گل — جز بوطن محنت غربت ز دل

چونکه درش راند بمیدان بلا — خانه بسر کرد بامر جلیل

گشت چو مست غل نگار سما — دست نگار و برهان برنیا

رشته ها یافت دگلی از دست — کار دل است ونه کار گل است

دیر بیابد گله آن مرغزار — تازه شود لیک ببر نوبهار

جانه چو بشد در رستنگی دگر — بهر لسان خورست برنگی دگر

تازه گلی رسته زباغ جهان — روشن ازو گشته چراغ جهان

گرد نداری جبل بو قبیس — کرد همین آن نعره شندی ادیس

رشته چو گردید ز طوفان جهان — باز شد آن خانه سوی آسمان

گفت که ان خانه که جبرئیل برد — سنگی از آنم بود لعب سپرد

باز

باز بشناسید بودیعت زمین | باز نهید کشتی لحد و نشستن
ذره بیضاست در اصل خود نشان | آنکه نور و زنی محرا لا بود نشان
قول رسولست کزین بیشتر | بود درخشنده و قرص قمر
مرد دلها و مرد او فتاد | یافت ز دلهای سیاه این سواد
مردی این گونه آنرا رسید | تا چه آنرا بدل تا رسید
این گهر از جبله گیر صدف | گفت همبر گوهر این قدر
کار چو بود چه صواب آمدنش | آذن فی الله سن خطاب آمدنش
خانه دل چون شود از آب و گل | داد از آن تا بشنود گوش دلی
نوشنونده لست تا بند شکی | ساجه او کسر قدم مبدگی
قلبی از آن روز قدم بوده اند | نی سبب این زمانه بوده اند
آنکه بره کم شده و بنگ ست | بانگ قلبش و ره لست
چون دلی خود شد این زیر | کرده در اقوال و در آشال شیر
ساخت صدایت بنوی از دلیل | خانه تا کرد بوضع خلیل
باز فو جهان در آید بخیش | فاعلو باد یکای قرلش
گرچه برد دست بر او حبشی | عادی کمان لعبه الحبشی

دیگر و ساخته شد چند بار
کیست که آگه بود از بند کار

کعبه ما گشت که روی نیاز | سوی وی آرند کسان در نماز
سجده‌گه آن باشد و سجود حق | قبله آن باشد و معبود حق
ثابت حق [illegible] خدا | [illegible] نیابند ز [illegible] خدا
[illegible] صفت زنگ سیاهی درو | یافته انوار الهی برو
[illegible] که بود پرده‌گی بزم قدس | یافته از قید تعلق خلاص
طاعت [illegible] از [illegible] سود | فارغ از ارکان رکوع و سجود
بی‌جهت از روی وی [illegible] | قبله او در همه آفاق [illegible]
او چو ملایک به [illegible] مشتغل | بی‌جهتی [illegible]
کعبه ولی قبله طایر بود | سجده‌گهی [illegible]
در حرم کعبه اطراف او | هر که [illegible] چه [illegible]
گر همه [illegible] بجای شجر | کی خورد آنجا [illegible] شیر و شتر
کس نتواند که زند گل برو | گر رود آن خار [illegible]
نسبتها درو از [illegible] نهاد [illegible] | منبع [illegible] بجهان این گل است
جمع درو این همه حالات دل | حاصل از و اصل کمالات دل

همچو دل خلق که در هیچ حال — مانده به بیرون ز لطیف خیال

نیست درین انجمن این شمع نور — یک نفس از گردش پروانه دور

تا بخلافت علم افراخته — کار دو عالم شد ازو ساخته

آب حیاتست دهد زندگی — پاک کند نفس ز هر گندگی

هر که رسیده بوجود از عدم — ذره او ساخته از سر قدم

هیچ نبی هیچ ولی هم نبود — گونه برین ذره بحس بسود

[illegible]

مکه که شد قبله اهل نجات — حرمتها الله عن الحادثات

لمعه بر افسر زرین خاک او — گل خجلت ز رخ تابناک او

رنگ زمینش چو نجوم سماست — گم شدگان را بیقین رهنماست

جنت معنی است که این درج کشت — جسم در دو گیتی لطف بهشت

گل شده و باد سحرش مشکبو — نی شده و صبحانه هر ... دلجو

ذرع شده و خرمن او دانه کش — جولان شده و طوطی او سایه کش

باغ شده و میوه او حاضر است — راغ شده و سبزه او ظاهر است

لاله

لاله نیفروخته در دی چراغ
در دلش از حسرت او مانده داغ

بود شبی همچو سر زلف یار — مشک فشان همچو نسیم بهار

یافته جان کام ز مقصود دل — شکرگزاران بر در معبود دل

ناگهم اندیشه گریبان گرفت — تا سحرم فکر رگ جان گرفت

حیرت بسیار مرا روی نمود — بوالعجبیهای جهانم فزود

کین چه بنا است بدین خوب ناز — کامده در فلکش آمد راز

نکته درین گردش پرگار چیست — باعث این گرمی بازار چیست

چیست که با ما همه بیگانگی — یافت از او سقف پر از زنگی

شمع بود از چه ز قربان ز چیست — ری چهار و تن عریان ز چیست

عقل که با بنده بسی داور دین — کی شود آگاه ز اسرار این

دل که درو یافته بود نهی علم — هست ز اسرار خدا در آن جمی

لیک دل از ملهم غیبی شگفت — یک بیک آثار زبان باز گفت

طبع که در نظم سخن سنج بود — نقد زبان ساخت این گنج بود

طوطی طبعم ز اراده تیز شد — از پی اسرار شکر ریز شد

غالب گشت از آن ملک من — مشک تر افشاند به روی سخن

ریخت مرا در ره سخن شکناب — کرد رقم باعث نظم و کتاب

این گهر چند که بودند بکر — سفته بدستیاری الماس فکر

چیر

سیر هر ذره چو زین مختصر — فهم شد از یثرب و بطحا خبر
زان خبرش فیض ازل ره نمود — هر دل و جانش در راحت گشود

چون یعقوب دل و جان شد سبب
کرد فتوح الحرمینش لقب

[illegible]

ای که درین کوی قدم می‌نهی — روی توجه به حرم می‌نهی
پای ز لذات هوس بیش نه — خون تن ار ریزی قدمی پیش نه
چون که نهی در سر هر گام گام — پای ازین بیش به هر گام گام
پای منه بی‌ادبی درین کوی نه — پاس ادب گر شود ت دست‌بند
در همه جا پاس ادب کرد راه — رهبر دردی در وصل الوان شاه
راه بسته است آنکه ندارد ادب — کس نبرده ره نبرد بی‌طلب
هر که ادب یافت درو خاک باد — نام وی از لوح بقا پاک باد
کعبه صفت از همه کس فرد باش — خاک حریم حرم درد باش
روی ادب نه بدر بی‌نیاز — عجز و نیاز آر بری بی‌نیاز
توبه کن از هر چه ناشایستنی است — روی بدل آر که بایستنی است
آینه دل شو ز زنگ صفا — داده و را در حرم کبریا
دست ز دامان غرض باز کش — پای تردد بدر از ره کش

مال کسان را بکسان باز ده ‌ ‌ ‌ ‌ راه وصیت بزبان باز ده
حامل اموال مظالم مشو ‌ ‌ ‌ ‌ در ره دین طامع ظالم مشو
گر همه یکحبه بود مال شان ‌ ‌ ‌ ‌ تا بتوانیش بصاحب رسان
نقد طبیعت بطبیعت سپار ‌ ‌ ‌ ‌ سالک ره را بطبیعت چکار
نفس بتقویش وصیت نما ‌ ‌ ‌ ‌ راحله را تند ز همت نما
عزم تو بس مرکب رهوار تو ‌ ‌ ‌ ‌ گو برساند بتو آزار تو
گر نبری ره بتقلا روی بار ‌ ‌ ‌ ‌ قطره اشک آور و دل در قطار
محمل خود در شکن از دود آه ‌ ‌ ‌ ‌ تا کندت سایه بگرمای راه
زاد تو تقوی است که از تو زاد ‌ ‌ ‌ ‌ هست بقرآن صفتش خیر زاد
آبله زن ره چو برآری بپای ‌ ‌ ‌ ‌ پای تو گردد همه چون دیده سای
نشنود ار گوش تو بانگ جرس ‌ ‌ ‌ ‌ بانگ جرس ناله زار تو بس
چون بحرکان حروف سنان است ‌ ‌ ‌ ‌ تیز زبانی چو مغیلان کجاست
آبله پایت ازان خار و نیشتر ‌ ‌ ‌ ‌ گو بکشود دست دران کو نظر
گر برسدت خار مغیلان بپا ‌ ‌ ‌ ‌ دامن گل هم بود از خار پاک
ور کندت خار چو گلزار تن ‌ ‌ ‌ ‌ غنچه ازان خار شود دم زن
رنجه مشو از ستم خار راه ‌ ‌ ‌ ‌ کان گل مشکین شود و عذرخواه
گر بودت از سخن من ملال ‌ ‌ ‌ ‌ گوش کن از عارف جامی مقال

می

[illegible]

ای ز گلت تازه سر چشمه دل / مانده رخ و طلعت با لگل
خیز که شد پرده کش پرده ساز / مطرب عشاق ز راه حجاز
یکدم از این پرده سماعی بکن / بر چه نه زین پرده وداعی بکن
دین ترا تا شود ارکان تمام / روی نه از قافله برکن مقام
ناقه اگر نیست ترا زیر ران / بر قدم ناقه روان شو دوان
گر نبود راحله باد پای / راحله از پا کن و در ره درای
به که نشینی بمهب شمال / پای فرو برده در آب زلال
بانگ حدی بشنو و صوت درای / شو چو شتر گرم رو و تیز پای
راه وفا می سپر و می گذر / بر جگر خشک چو ریگی تر
تا به میعاد تهیدستان / رخت بمیقات تکبر دران
گر قدمت بادیه شود دسترس / جلد قدم پای فراز و بلس
بسته بپشتش لته گرد و غبار / کرده نهشتش مهنج کار ستوار
بانگ شنه از خنده دهن کرده باز / زابلها ریخته آتش نیاز
واله و مبهوت حیرت زده در مستهام / خنده زنان گریه کنان نیم گام
بسته امید تو بجود نبی کرم / بستر آسایش از ریگ نرم
سایه لطف که مغیلان کند / به که سرا پرده سلطان کند

باد مخالف زده در دیده رنگ | پای فرو رفته بتفسیده رنگ
رشته و تدبیر ز سوزن بکش | خلعت سوزن زده از تن بکش
هر چه در آن بخیه زدی ماه و سال | آتی بردن از همه سوزن مثال
باز کن از بخیه زده جامه هوی | به که ترا بخیه نیفتد بروی
گر نه ز مردیست فراموشیت | به که بود کار کفن پوشیت
لب بگشا باقی کام را | توبه لب پاک زن احرام را
موی رها کرده و دل دردناک | سینه جراحت همه گریبان چاک
رو بحرم کن که در آن کوی حرم | سر بنه کوی نگاری مقیم
صحن حرم روضهٔ خلد برین | از پی جانان صحن حرم نشین
شب به جوانان عرب زدی او | سجده شو فان محرم سوی او
باد چو در دامن آن دیگر کنه | عاشق در جستن جان رکنه
باد شکن دامن مشکین او | دیده جان ... از
سنگ سیاهش که از آن تیره است | دست تمنای یمین الله
چون نتوان زان سنگ شوی بوسه چین | بوسه زن دست که باشی یمین
مرد سر گردن زنی از فقر کوس | گرد سر دولت این کوس
سوی قدمگاه خلیل الله آی | بی چو بیابی بره اش دیده پای
پای مروت لب بر مروه نه | چهره صفوت بصفا جلوه ده

تمام

تا نشود در موافقت وقوف | کی شود از ره نجات وقوف
گفت شیخی را بیا ریز خون | نفس دنی را الفنا کن زبون
سنگ همت آر زرمی چار | دیو هوا را کن ازان سنگ شاد
چون دل ازین شغل بپرداختی | کار حج و عمره بهم ساختی
شکر خدا گوی که توفیق داد | ره بسوی خانهٔ دولت گشاد
ورنه که یارد که بدان ره برد | اگرچه شود مرغ بدان ره برد

[illegible]

بود موفق که بتوفیق حق | برده ز هر سو بتوفیق سبق
بادیهٔ کعبه بسی می‌برید | محنت ازین راه بسی می‌کشید
روزی از آنجا که دلی داشت تنگ | زد بدر کعبه سر خود بسنگ
گفت خدایا بسی محنتی | سوی من افکن نظر رحمتی
راه حج و عمره بسی رفته ام | بهر تو نه بهر کسی رفته ام
دل بوفای تو گرو بوده ام | بسر و پا در تک و دو بوده ام
زین سفرم نیست بکف حاصلی | نی شرف و فتحی نه بسامان دلی
هیچ ندانم که مرا حال چیست | بخت مرا پایه اقبال نیست
شب چو درین درد فرو شد بخواب | آمدش از حضرت بیچون خطاب

گاه بر بستم پای زر ساخته / گه به همه زین پای سر افراخته
هر که به مایل بسوی وی شوم / سوی خود کشتن ز آنها کی شوم
حاصلت این است که تر از خود رستم / باطنت از شوق خود آزردستم
ره بسوی خانه خود داد نیست / بر در هر کس نظر استاد نیست
یار گفت از آنجا که کرم آن نیست / جسم همه پر ز احسان نیست
حاجی اگر چند به جا دل ز حسب / از تو بیامی ز چنین حاصل است

در توحید [illegible]

نوروزی از این همه ... / در دلم افتاد یکی اضطراب
مرغ دلم سوی حرم پر گشود / بال بهم زد و پرواز کرد
شوق حرم در دل من جوش زد / کوکبه عشق ره هوش زد
من که جدای فلک و چرخ پیر / مانده بصحرای جدائی اسیر
هر که جدا ماند ز کوی حبیب / در همه جا هست اسیر و غریب
غمزده بی سر و سامان بود / وز الم هجر پریشان بود
مطرب عشاق نواز / راست کن آهنگ نوای حجاز
حال غریبیم و اسیریم بین / در آتش غم رنگ ...
از پی تسکین دل بیدلان / یک دو سه بیتی ز جدائی بخوان

نغمه پرور خوب باز آوری | هم زبان خوبی زار آوری

بث من الحزن ارحنی ملال | عن لدن الهجر صدت الوصال

ساز کن آن پرده که عاشق کش است | خوش نوا زیبا ز وجد آن دلکش است

یاد کن آن ناله شبهای تار | خسته دم از جا تمنای یار

حاصل از اندوه و غم اشتیاق | وز الم فرقت و درد فراق

از مژه میریختم اشک ندم | تا که در این راه بنهادم قدم

پای زلت کرده قدم میزدم | ذکر هم بود خودم امید دم

توسنه زمان کوی نیکوئی شدم | پای خسته سوده همچون بی درم

سوخته از گرمی ره بال و پر | ساخته با جسم و با جان خسته تر

زان گل نسکین نقش بسته نکو | طایر جان مرغ خوبش ای جان او

پیر دهقان از خوب دار نحس | بادیه پیما بهوای خرم

جامه دران نعره زنان میشدند | جمله لغزیده و خیزان میشدند

رنج سفر برده و تشویش راه | تا که رسیدند بآرام گاه

رفته قرار از تن همه در تیغ و گرد | گونه دگرگون شده از غم و درد

دست شده کوته و ناخن دراز | سینه پر از آتش و دل گداز

زآتش دل شعله فروزان بدند | جمله در آن عرصه فروزان آمدند

پیر خرد گفت در آن مرحله | از پی تعظیم که ای قافله

سنت است آنکه در این مقام — غسل نمایند نکو یک تمام
آینه خویش جلای دهند — زنگ زدایند و صفای دهند
غسل برآرند در این نیت — تا شود احرام بر ایشان درست
گرد و غباریست که بر ظاهر است — نه همه آن گرد که بر ظاهر است
موی سرت هست علامات دل — کاشت بیابی ز جهان منفعل
یک یک از این جمله زدودن بساز — کعبه صفت آینه پرنور باز
اول از آلایش تن پاک شو — پس بحریم در او خاک شو
بر نه از آن خاک بر این زیر روی — نیت غسل آر و بدن را بشوی
زانکه در احرام حرام است آن — دور شو و میل مکن سوی آن
جان به نیاز آر و بدین در نماز — سجده کن آنگاه بری نیاز
بعد نماز از سر صدق یقین — نیت احرام نما زینسان

[illegible]

ای شده در حق حج ره نورد — هست درین نیت حج تو فرد
در بود آن بسبیل حج قران — نیت آن زیستان گذرانی بر زبان

[illegible]

وربی عمره کند دل ترا
که بدین لفظ کنی ابتدا

[illegible]

حج تمتع بود از کام تو — به که در اشهر بود احرام تو

ای ز تمتع شده احرام بند — سازمت از اشهر حج بهره مند

غره شوال بود ابتدای آن — هشتم ذالحجه بود انتهای آن

نیت احرام پی عمره گیر — لیک در اشهر بودت ناگزیر

هم بهمان سال بهنگام حج — عزم نماز از پی احرام حج

نیت حجت چو بموسم شود — حج تمتع بتو لازم شود

[illegible]

چونکه باحرام نمائی قیام — بر تو شود فعل طیبت حرام

از پی احرام فرو آر و ردا — به بود ار سازیش از هم جدا

بر صفت مرده در آ در کفن — جامه احرام بپوشان بتن

رشته تدبیر ز سوزن بکش — خلعت سوزن زده از تن بکن

مثل بحج مرده گسست از همه — مرده که او مرده گسست از همه

مرده او را کفن پاره به — عاجز و افتاده و بیچاره به

سرو گل لستین و یاسمین | با کفن پاره روندان چمن
روی بره اناکه گردانیده اند | نعره لبیک سر آینه اند
تلبیه را ساز به نیت قرین | زانکه حدیثست موافق برین
تا نکنی تلبیه محرم نه | کسب کن از وانفق امدم نه
تلبیه اینست که گوئی بدار | نعره بی تلبیه گفتن برار

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك
لك لبيك إن الحمد والنعمة لك
والملك لك لا شريك لك لبيك
وسعديك والخير كله بيديك
اللهم صل على سيدنا عبدك ونبيك وحبيبك
ورسولك النبي الأمي وعلى آله وصحبه
وبارك وسلم

نعره لبیک چو بانگ بلند | مرغ حرم اهل بصیرت پسند
تلبیه با نیت تو گفته بیار | دست در آن حال طبیعت بدار

طبل

عقل کن آنگاه بسوی شرع آی — پای نه دار دگران بر سر آی

گر سر موی کسی از خود جدا — بر تو شود واجب و لازم فدا

زانکه تو از خویش نه ای آن زمان — از چه بری دست بمال دگران

مال کسان به که صیانت کنی — حرمت کنندت چو خیانت کنی

آدمی از ناس بد زیست عام — تو کرامت اتقیه بین الانام

دعوی خاص کسی درست تر — خاص ما چند بمرسن چون ایاز

هر همی شد دل خاصان دو نیم — حالت لب تنگ ز امید و بیم

حکایت زین العابدین رضی الله عنه و سجود کردن در تاریکی شب

سرو روضه صدق و صفا — تازه نهال چمن مصطفی

قرة عینین نبی و ولی — میوه بستان بتول و علی

داده جمالش دل و دین زین دین — کعبه آمال علی و حسین

در ره حق قاب قلوب الاولیا — چونکه بمیقات فنادش درود

رفت در احرام چو ماه تمام — رهبر ازو قافله مدت و الام

گفته دهقان همه لب بسته گو / او نبرده در بر گفتار فرود
غنچه‌اش از باد گلبان وا نشد / از صبا بلبل گویا نشد
لرزه‌اش افتاد قدش چو بید / زرد شد رنگ لاله و نرگس سفید
صبح مطرش بر آمد همه سیم / شاخ گلشن گشت زاندوه پشت خم
خلق در بیم و فکر که این حال چیست / شد شگفتم خود ز ماتم گریست
آنکه سیمرغش بود آرامگاه / صاف از آرام گرد گرد راه
گفت که لب بسته بجای خود است / لیک مرا هم ز خوف و درد است
خوف ز دشمن نیست وز جای قبول / مانده در مقبول و در جام ملول
چونکه بلبل بکشد زبان بر گشود / بیخودی صحبت فرار و مجود
ماه زنش انگشت بردی ز مینا / کرده زمین را ز فلک ها ز مینا
آنکه کرمش این کرم بست ز او / سوخته آتش همت او
وانکه بقفت دنمایک او همه پاک / نور قدش نیز ز گردون بپاک
آنکه بود آل رسول کرمش / وقت عطا دست عطا او
ما چه کسانیم و سگ کیستیم / خود لنساسیم که ما حیستیم
خوش نشسته بر عمل خو لیستی / تکیه زده بر کرم منت المهیمن
بار خدایا بحق اسم او / تا دری آن هم بنام هرو
کانچه بود غیر تو یکسو نهیم / سوی حریم حرمت ره دهیم

در بیان آداب طواف کردن و شرح آن

ای که درین کوی قدم می‌زنی
دانگ قدم بر سر حرم می‌زنی

شرط ره آنست که بی‌دست شو
روی توجه بنهی سوی او

غسل کن آنگاه بسوی گرای
پای نه و باز دگران برتری

آنکه نه پاکست از و پاک شو
سر در ره او با دل صد چاک شو

از پی تقبیل حجر پیش رو
با دل خاشع جگر افکن برو

یکدو قدم سوی یسار از حجر
جانب دیوار حرم کن گذر

طوف وی از بهر خدا دان نقش
نیتش آور بر پای رسیمانی

صورت طواف بیت العتیق

بسم الله [illegible] الله

الله اکبر

جلوه‌کنان کعبه گذار از یسار
جانب دل را سوی دلبر سپار

طرف ردا دور کن از دوش راست
کین رمل و هروله مستحبی کوراست

از پی نیت بنه گر دور طواف
در نگه دو بشنوی تکبیر گزاف

خواندن ادعیه با سوره را — نه که بهر دور غنای آدرا

هر آیات الم ز تجلید نکوست — خامه مشغلی که بود بهر دو دست

زانکه بدینسان ازمل و اضطجاع — جلوه ها بر صفت ترجیع

این سه بود هر آیت فرخنده نگ — بار دگر راحت و افگند ننگ

هر یک ازین دیده ز روی نظر — مانع دور نیست ز روی نظر

طاقت این خانه نباشد بفرش — بل چو یک طرف کند عمل فرش

زانکه بود ذره ذره دو سیر قمر — در تنگ ازین بار دگر تیز تر

خواندن ادعیه با توره را — نه که بهر دور غنای آدرا

بار دگر از پی نعت گذر — از پی انقبیل بسوی حجر

باز چو کردی بحجر رو برو — دست بر آور بزبان این بگو

صلی

سبحان الله الله اکبر

دست رس از بیست بران بوسه ده — ورنه با قلاص بران دست ده

کثرت خلق ار بود ازدحام — کشت نمود دعای پیر اسلام

باش بانگشت اشارت نما

سوی وی و این زمان کن ادا

۱۰

تا التم

اللهم إني أسألك إيمانا بك وتصديقا
بكتابك ووفاء بعهدك واتباعا
لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم
اللهم لا تحرمني شفاعته

چون رسد در کعبه مسای گذر — سوی مقام افگن ازانجا نظر
تا بس در آنحال روان در طواف — وز سر اخلاص مگوزان بی کدر

اللهم هذا البيت بيتك والحرم حرمك
والأمن أمنك والعبد عبدك و
هذا مقام العائذ بك من النار
اللهم بيتك العظيم ووجهك
الكريم اللهم وأنت أرحم الراحمين

أَعِذْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ حَرِّمْ
لَحْمِي وَدَمِي وَعَظْمِي مِنَ النَّارِ وَ
اكْفِنِي مَؤُونَةَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ

نکوان
تو بسوی رکن عراقی روان   ورز بی تسبیح ونهار این

اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّكِّ
وَالشِّرْكِ وَالنِّفَاقِ وَسُوءِ الْأَخْلَاقِ
وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ
وَالْوَلَدِ

چون گذر آری بحطیم از برون   با دل محزون جگر پر ز خون
جانب در ناوه حرم آر روی   ناظر میزاب شو واین بگوی

اَللّٰهُمَّ أَظِلَّنِي تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِكَ

يوم

يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ وَاسْقِنِي مِنْ
كَأْسِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ

چونکه روا ری بسوی رکن شام　　از سر لطف دمادم خوان مد الکلام

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا
مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا وَتَوْ
بَةً وَعَمَلًا صَالِحًا وَتِجَارَةً لَنْ
تَبُورَ بِرَحْمَتِكَ يَا عَزِيزُ
يَا غَفُورُ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ
عَمَّا تَعْلَمُ

چون زره طوف بنمای تمام　　جانب رکنی که یمانیست نام
بوسه بر انداز رسول امین　　تا بشنوی بوی تتر از رخ او بوی یمین

ورنه تعظیم ترا بدبخت شد — توبه گشتی تو بسی بد بخت توبه
در حضرت از کبرای سلفا — آنکه درین رکن ز روی شرف
هست موکل ملکی بر دوام — کرده پی گفتن آمین قیام
هر چه ترا از دنیی اگر دین بود — از تو دعا و ز ملک آمین بود
پس که در آن حال بیاتی ادا — در طلب دنیی و دین اید عاد

ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

اللهم إني أعوذ بك من الكفر والفقر ومن فتنة المحيا والممات

لیک بهمین شیوه ز راه وقار — طوف کنی گرد حرم سقف یار
در سه اول رمل و اضطباع — باشد و در چار دگر زان وداع
چون فتدت باز بسوی حجر — آخر این دوره اول گذر
در طلب مغفرتت کن قیام — از سر لطف و بحمد این کلام

اللهم

اللهم اغفر برحمتك أعوذ
بك من الفقر والدين
وعذاب القبر وضيق الصدر
ومن خزي في الدنيا والآخرة

هفت خط دارد چون نقش رب — روی بر کرده دستهای ادب
مابین باب از حجر آور حرام — ملتزم آمد ملقب از مقام
ملتزم از شوق در آغوش گیر — زنده بجانان شو و از خود بمیر
آتش پروانه ز دل بر فروز — خویش بر آن شمع زن و خوش بسوز
عادت پروانه بدانی مگر — خویش زند اول و سوزد دگر
دست تظلم در آن پرده زن — تکیه نما بر کرم ذوالمنن
روی خود و سینه بر آن در بسای — نور دل و دیده از آن در فزای
دیده گریان و دل درد ناک — سینه بریان و جگر چاک چاک
دست در او نیز در استار او — تا شکند خرد و نیز بیدار او

در رهش آورد زره اشتیاق / آمدیت الوصل بعد الفراق

کار تو چون گشت از اینها تمام / روی نه از رفته تحلیق مقام

خواهیش از خود خواه و خواهنده / پای از و بر چه توار زنده

ور نبود جای ز اهل نیاز / رو بسوی محشر و در آ در نماز

گز ره تحقیق طواف و صلات / هر دو بهم سر کند در حیات

لیک مصلی به قعود و قیام / سر کند از عالم سفلی تمام

این دم دارد ز عالم سفلی نشان / وان خبر آورده ز سقف آسمان

باز درین گوش کن نکته دگر / بوسه تو زانی که بینی بر حجر

هر که در آن امکنه از گرد راه / آمد و شد محرم احرام گاه

نیت احرام پی عمره کرد / با تمتع دگر از حج پی برد

در حرم کعبه چو شد شادکام / بایدت برد طوف قدوم الحرام

شد تقدمش چو تو شیخ لزوم / طوف نخستین که بود از قدوم

در نتوان نیت احرام بست / طوف نخستین وی از عمره رست

طوف که سعیش از پی آن بود / در حج و عمره ست گزار کان بود

با دله و طوف وداع قدوم / نامده شان سعی ز اهل علوم

سنت درین هر دو رمل و اضطباع / سنت از ین هر تیه شان انقطاع

لیک طوافش ز قدوم اعتبار / طوف دگر کاو ردار عمره دار

لیک طوافش که در اول نمود / نیت احرام اگر عمره بود

طرف دویم دارد مل و اصطلاح   بیت اول شد از او الفلاح

در شرح حرم محترم زاده الله تعالی شرفاً و تعظیماً

ای که ز الطاف عمیم اله   یافته نور صحیح قرب راه
خوش نگر این صنع الهی ببین   حسن ازل با تماشاهی ببین
در حرم از ره نیاز کن قدم   از ره تعظیم در آ در حرم
از طرفش صف ز ستون رخام   همچو ملائک که بود در قیام
خانه بود چشم سیاه بتان   گشته ستونهای صف مژگان آن
هر طرفش منظر عالی فری   گشته عیان خوبتر از دیگری
لله این خانه در آفاق طاق   گرد بگردش همه طاق رواق
خانه پر از نور و حریم صفا   هر یک از آن رکن ز کوه وفا
جملگی از سیم و زر آراسته   خوبتر از یکدیگر آراسته
چشم مقامات و رباعی در آن   هر یک بقوم شده سایه‌بان
در صفت طول و قد هر منار   طعنه زده بر فلک زرنگار
پایه زاویه فلکش مرتفع   با شجر و حجره شده مجتمع

سایهٔ عرش از طلعت ... / عاشته آقلبد ... مالای حج
امده از سدره به توقیف عاز / ردو فد کسی ... او لیمی ساز
خیل کبوتر بهوا پرته پر / در طیران چون ملکش گرد سر
هر در و بامش ز کمال وداد / طوف کنان بر صفت گردباد
تازه گلی رسته زباغ خلیل / روشن ازو چون چراغ خلیل
گلشن آفاق گرفته فروغ / عرصهٔ عالم شده زو شکوه
گشته ملقب بسر کوی دوست / هر ... سر بالش ازو بوی دوست
تافته رضوان بطوافش سرور / خاک رهش زینت گیسوی حور
تافته آن نور الهی سرو / فیض ازل تا متناهی مرو
زمزمش از غایت صافی لطیف / ... بینش ...
طوق شده گردن جان موی او / نور دهی چهرهٔ جان روی او
سایه دهی طوبی باغ ارم / جلوه‌گهی پرده سرای قدم
پرده لطف کرمش ... راه / شعله دار حرمش ... ماه
جبهه ز لک شعله آنروز ازو / عرصهٔ عالم شده چون روز ازو
نقطه نبی دایرهٔ آسمان / نقطه صفت ... سیاهیش درآن
گر بصفت شانه سیاره آمده / نوردهی طلعت ماه آمده

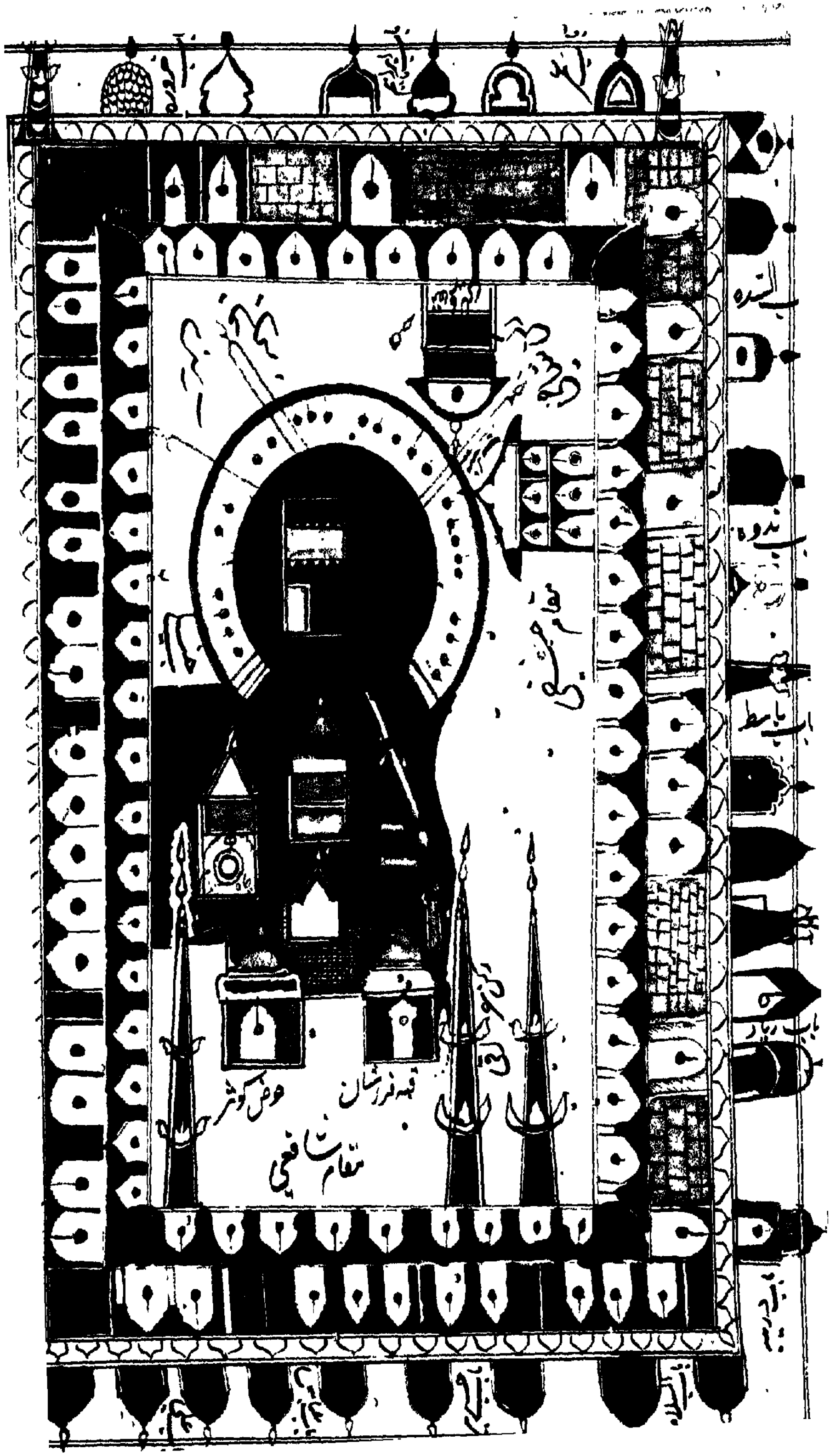
آمده

آمده با طبلک عنبر سرشت — غنچه مشکین ریاض بهشت
سکوتش آمد ز ازل آشنای — در ظلمات آب خضر کرده جای
کلبترف مرده افسانه اند — حلقه بگوش درازش خانه اند
خانه چگویم که یکی کوه نور — ساتران پرده عفو و غفور
خال سیاهیش که بود دلکشاب — مردمک دیده ازو نوریاب
دیده جان نور ده از روی او — نورفکنان آن جگر دشت کوی او

غفر کتبه شریف

۲۹ رمضان المبارک سنه ۱۲۹۳ صلعم

بکام یار غلام دستگیر عفی عنه


حوض کوثر
قبه فراشان
مقام شافعی

در بیان آمدن منشور آن قاصد که حج بی او عام است

ای که به مقصود ره آورده ای / کوی ز میدار وفا برده ای

شام ترا صبح سعادت دمید / روز تو فرخ شده چون روز عید

عاشر ذی الحجه بآن ره نمون / شد که ز احرام حج آیی برون

اینکه بمیقات گذارت فتاد / دولت احرام ترا دست داد

از کرم خالق اکبر ترا / گشته و توفیق میسر ترا

رمی ادا ساخته وزین عمل / وز گرو منع بر آورده دلی

حمد و ثنای احد ذو الجلال / ورد زبان ساخته بودی محال

سوی حرم آمده ای مست شتاب / در روشش از روی ارادت دراب

جسم ترا اطراف حرم گشته جمع / گرد وی پروانه صفت گرد شمع

وز همه سو قامت دلجوی او / طوف کنان گرد سر کوی او

مردم آفاق ز بلغار و روس / جمع شده ناظر آن نو عروس

کرده یکی بوم بری روم طی / وان دگری آمده از ملک ری

قطع بیابان و مراحل بسی / طی بوادی و منازل بسی

کرده دلی بحث مراد است / ور قدم پاکشان فتاده است

مانده به بغوله عمران اسیر / گشته ز بس ستم هیچ پیر

ناوک هجران که جگر خورده است | زار بره طلبش برده است

در غم این گلبن رعنا ز شش اثر | لاله صفت داغ غمش بر جگر

رفته از این باغ هزاران هزار | برده بدل غمش یادگار

شکر خدا را که جنب ولانم ترا | کامده بر درگه دولت سرا

پای ملامت زده بر سنگ آز | روی نهاده بزمین نیاز

وانگری بوده قدم چند سال | تا که برد ره بحریم وصال

جانب مقصد گذر آورده | بر ره مقصود نظر کرده

وز کرم بیحد سبحانیت | ختم شد از کار مسلمانیت

غمزه بیاورده چو تیر هم | پاک شد از همه ظلم و ستم

مانده زکار تو طواف دگر | خیز و کن امروز قضای دگر

سوی حرم قصد اقامت نمای | در طلب گنج سعادت درآی

روی بجو توبه شراب ز روش | چشم بصیرت بگشا و ببین

رد کرم کرده خلایق همه | باز هم گشته برار ز همه

شعله زده طلعت شمایلش | تازه شده خلوت عالی‌نشین

دامن نازی که ببالا زده | بر دل عاشق ستم او زده

بهر همان بسته کمر تا کمر | جان کند آویزه بند کمر

بر تیغ زر گشت که افکنده ... | کرده دل عاشق شیدا گرد

گرنه

گشته ز عالمش دو جهان مشکبو — جسم شده جمع از شکن موی او
گشته همه فاخته از سرو ناز — چشمه چو پروانه و گر شمع ساز
شمع زبان گشته و او استوار — شمع بجا سوز دوا و برقرار
سرو گر از غنچ گویم از آن نیز نکوست — گر ز سر او روی بدل می‌کند جو
زلف او است همه دلها کباب — او شده مستحق این اضطراب
در تنگ و تو آمده خلق ضعیف — او به سر ناز همه لب تشنگی
نور الحسن لمعات خود است — خال سیاهش حجر الاسود است
بوسه زنند امینه هر جان او — هیچ دگر گوئی نشود خال او
دامن او در کف مردم بسی — او نکشد دامن الطاف از کسی
بر در او روی تضرع کناک — در ره او خلق جهانی هلاک
جنب رضا گر نکند با تو ناز — قامت حسن تو درست است باز
کشته که در عشق گری دلرباست — آن نه رخساره و زلف دو تار
گر بود عشق روی او زین سوی نیست — هر لغزی مدرک آن روی نیست
تنگ بود جو چه حضر در — گو نکشد دست در آن کوی نظر
روی نماید تو در آن جهان — طالب خود را طلبید از میان
روز قیامت که برآید انور — از دل محروم بر زد نیک دوم
چند سیاهش که رسد با میان — باز نه از موی سر جا جان

حسن عمل تا اثر دولت آمیاه ... کار جهان زین دو گرفته رواج
روی محشر شده ان نیکو ول ... با دف و زمار کجیک دیگر گوس
گونه خود شیده ها نا منش ... سرخ ز خوتابه قربانیش
گوهر مرا شک که بر دامنش ... ریخته شد زیور پیراهنش
گرده ابکوری محب ارد و دو آه ... گرد دل طائف زده بر منجگاه
با همه ریب آلفت مستسان ... جلوه کنان در این خوت کشان
با همه سان سوی کجیت ایند ... هر کسی از ان همی که منت کشد
جانی از ان کشمله توی در شمار ... دامن کمی را چه غم از زخم خار
بهر تماشاست که در این مصاف ... سعی عالم برای طواف
ای بعبادت علم افراخته ... کار تو گردید همه ساخته
چون شدی از طائف بیت الحرام ... باقی ای از طوف در احترام
سعی گر از بهر تو دست داد ... بار دگر باید از ارکان داد
ورنه بی سعی همه حرام ... تا شود ارکان حج تو تمام
تا که در این منزل گیتی فرود ... از عقب این دو شواری بر در
روز دگر بعد زوال ای پسر ... دامن پر سنگ بزن در کمر
بیست و یکی سنگ بزن بر سبیل ... سنگ لشیطان زده زینسان قلیل
پای دلیل است درین نکته لنگ ... فاصله که آید ز همه سوی سنگ

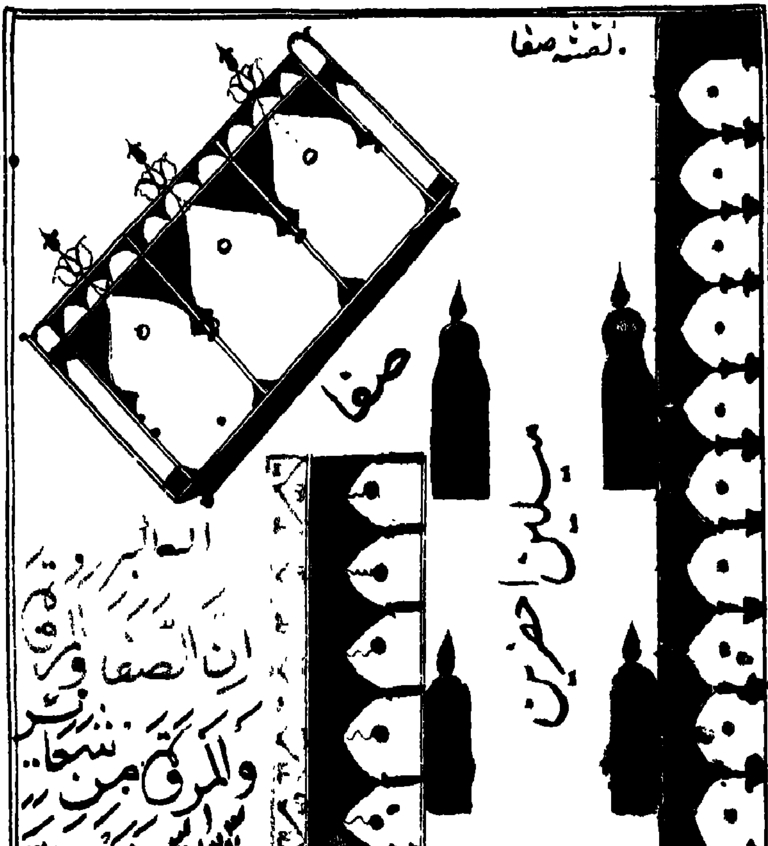
درین

در بیان سعی کردن مابین صفا و مروه

مافتی از مرتبه طوف کام — زود پی سعی بسعی خرام
روی نه از خانه بباب الصفا — رو به صفا بر در جانان مرا
طاق صفا رشک رواق فلک — بر سر آن نوبت زده خیل ملک
روی بسوی حجر الاسود کش — پشت بکوه از کرم سرمدش
چون فتدت جانب کعبه نگاه — رفت دارد از آن پی گواه
ادعیه کان گشته مقرر بخوان — روی بسوی کعبه بنطق لسان
زود فرود آی بسعی گرای — بی سر و بی پای بسعی درآی
هر رگ و دو بانش که آن تنگ — مافتیه از آن نیابد بتک
وادی سعی است که خاک از شرف — گشته درو سرمهٔ اهل شرف
نقش کف پای تو بر آن زمین — روضهٔ فردوس بود روز دین
چون نقش در ره صدق و صفاست — هر اثر از قدم مصطفاست
هر اثر پای کسی یا نبی — کز قدمش عرش گرفته ...
هیچ نهی هیچ دلی هم نبود — گر قدم سعی در آنجا نسود
صورت سلمی دی اندر صفات — قامت مروه و لب آب حیات
یکطرفش مروه و یکسو صفا — ساعی او نیست جز اهل وفا
جملهٔ اهل عالم همه در اهتمام — در رگ و پویند بسعی تمام

پیرو مسلک آن گشتند همه		نیست درین کوی کمال قدم
رو بسوی مرده بسی تمام		جلوه گری کن و بسا از فنام
مرده که آمد فلک سرنگون		بر لب طاقش قدمی سرنگون
همچو تو گر ماه بر آید بکوه		آن کرد القصه فلک را شکوه
از پی از کار کشیدن فتوح		باز چو کوکب بصفا کن رجوع
رحمت این بر تو سعادت داده است		لاجرم از رحمت کوکب ز است
صفت کربت آمد و شد لابد است		کار جهان زان زد و آمد شد است
ای چو از این بیش که بی توشه بود		سوخته دل ابر جگر گوشه بود
این بسر روز آتش بی تکلف آب		آمد و شد کرد ز راه شتاب
هر که در آمد بوجود از عدم		از پی او رفته قدم بر قدم
سه بصفا جا بمرده حرام		زانکه شود شهر سخن تمام
در در بیان ساز بصدق صفا		هر کرتی آیت آن الصفا
سر بر ترکش ای بهره بی مال		تا شود دست حسد بوالملال
لنگ گر از همت والای تو شد		بنشین از این جای بر دو پای (بیش)
ره بسوی گنج سعادت بری		گوی ز میدان سعادت بری
سعی چو مرد مسلم کنی [illegible]		نکه ذرا جرام مهایی برون
هر کسی محبت خود مستی کنی		نکه درین معرکه چستی کنی
هر که درین گنبد زین پا کند		پنجه دست از فلک باکند

صفا و نعت مرا یم
ان الصفا



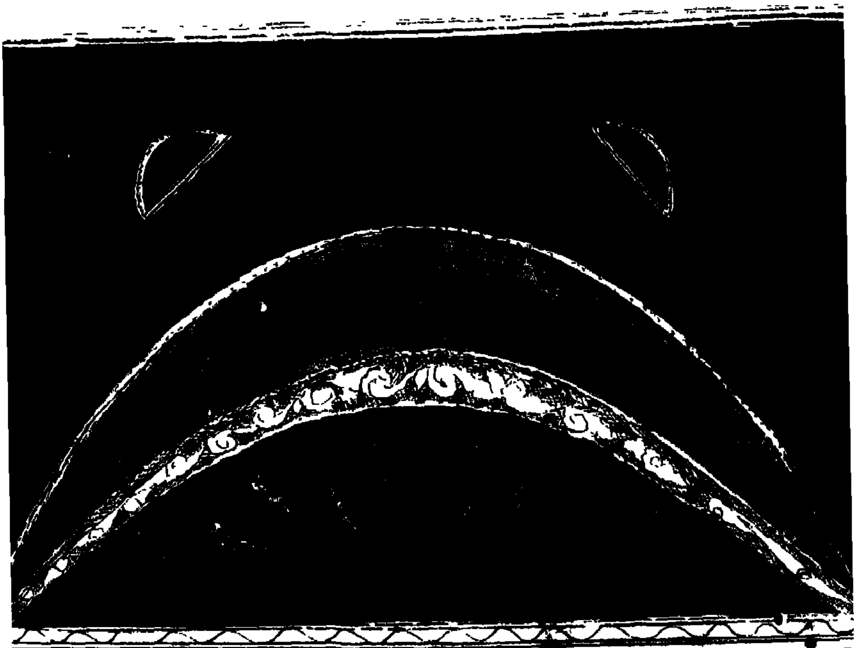
الم آیت

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

در تعریف جبل ابو قبیس که در رفعت با آفاق برابری میکند

کان وفا بین جبل بو قبیس | سنگ عزش برد دل رحله دو قبیس
تیغ کشیده است بفرق سپهر | سنگ زده بر قدح ماه و مهر
سایه فکنده است بچرخ رفیع | گشته برو تنگ جهان وسیع
در کمرش موضع شق قمر | گشته چو خورشید بعالم سمر
قبله اش از رفعت ممتاز بود | آمده با عرش همین راز گو
کوه صفا و همه احسان بود | آمده یک سنگ ز داماش بود
...ت جز انش از رخ غدار | ... نه ...ش
کعبه چو گل سر زده از دامنش | لاله زرسته اگر ش بر کنار
...ت در رو خانه کی ... | گشته در آفاق نمودار عالم
خاک در ش سرمه ... نظر | گشته درالکن ... زمین ...
زمعم عدو از ره دین با بلال | رفته در آن کوه قرین بلال
بلبل خوش لحن حریم حرم | قمری سرمست سرای قدم
بهر اذان کرده زبان آوری | بر سر آن کوه چو کبک دری

جبل ابو قبیس ولی ...
... ...



در تعریف سوق اللیل کمولود نبی و علی ع

آنجاست آثار انوار آن متجلی

گشت جنت دیدار سوق اللیل — فارسی کوچه لوگل بدل

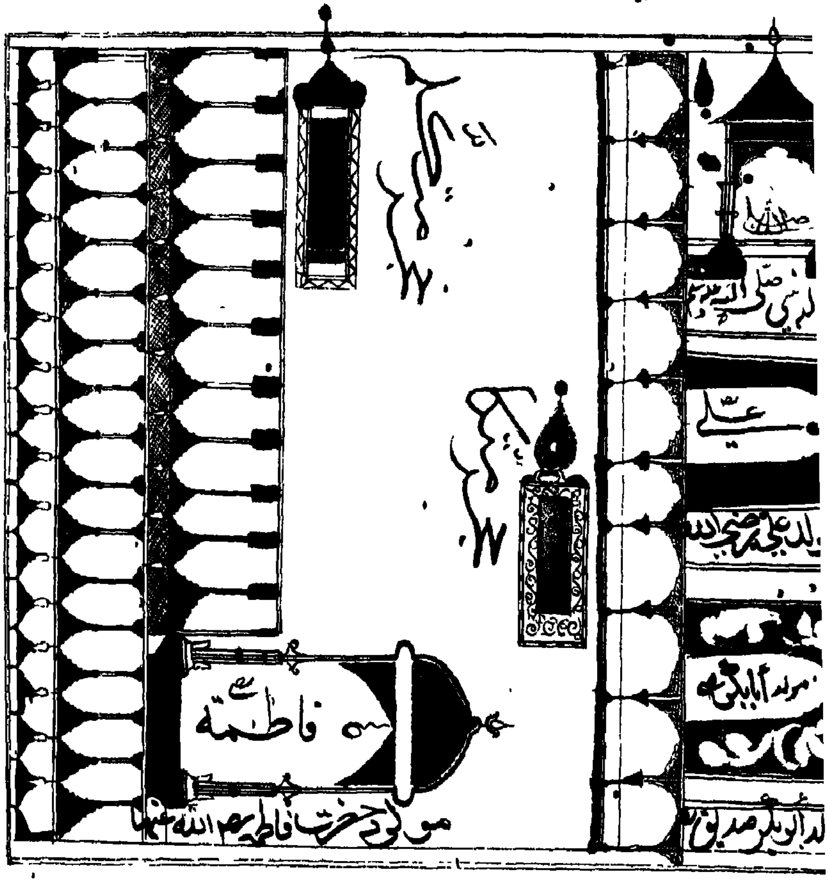
سبزه زده خورشید جا نمایش اند — روضه رضوان شده قربان زده

طالع این برج شده اختری — کز اثر اوست ثری تا ثری

دیده دل هر دو در او منجلی — کوچه مولود نبی و علی

بوالعجب است اینکه شده یکمقام — منزل قرص خور و ماه تمام

زمین مهر و مه آسمان | پهلوی هم هر دو بوده جای شان
اینچه مقام است که آن آفتاب | بوده شب و روز در وی حساب
اینچه زمین است که در نجف | مرورکش او شده در این صدف
خانهٔ زهراست در آن شمیم | پهلوی صدیق بیک دو قدم
مشتری و زهره دو شمس و قمر | بوده قران شان همه یکدیگر
سر بسر این کوه نشیب و فراز | بوده خرامشگه آن سرو ناز



در تعریف مدعا که محل اجابت دعاست و موقف خواجه دین و دنیاست ۱۰۴۴ ۱۰۹۹

گوش کن از من صفت مدعا / زانکه اجابت بود آنجا دعا

بر سر آن راه بوقت وصول / بهر دعا کرده توقف رسول

هر که دعا میکند آنجا رود است / هر چه بگوید همه بر مدعاست

اشک فشان از مژه بکشای لب / حاجت خود را ز خدا کن طلب

خاک رهش تربت به از طوطیا / دیده ما باز بود از وی جلا

چون رسی آنجا ز سر افتقار / دست بر آور به دعا زینهار

رنگ چو افتاده مدان ره گذار / هر که از آن گشت در آنجا سوار

خار خس او گوهر ریحان بود / مردمک دیده اعیان بود

در همه بنشسته نشیمن سر در

راحت ارزان ما طراف گرد را

پر ز نعمت دکه‌های او

پیر و جوان مایل سودای او

مدعای مبین

در تعریف عرصهٔ معلای اُچ ملو از نور تجلیات مدفن اکابر اولیا است رحمة الله علیهم

خاک معلاست که تاج سر است
نوردهی دیدهٔ ماه و خور است

هر که آبی که بدران منزلی است
هر طرفش راه بحق دلیست

ابیات

آب رخ چشمهٔ خورشید ازوست — گشته آن سرو که در طرف جوست
در تگ آن آب عیان رنگ آن — همچو نجوم از پس تتق آسمان
از تن سیمین بدنان پاکتر — وز دل عشاق صفاناکتر
سعدی اگر آب خورد زان سبیل — تلخ نماید بلبش آب نیل
آب خضر هست از آن آب دور — سنج آن ظلمت و این چشمه نور
شاه اگر بر لبش آرد گذر — کرده در آیینه جمشیدش نظر
ور گدا راند بزبان نام او — صبح سعادت دمد از شام او
باید از آن دیدهٔ بینش نور — نور صفا در دلش آرد حضور
هست زمینش لطفا باغ دل — تخم محبت فکنانش بگل
هرچه برآرد سر ازین آب و خاک — گرچه گیاهی است شود نور پاک
سلسله سبزش معدن نور و صفاست — موضع رایات رسول خداست
مسجد راست بود دانی عیان — گشته منور حرم ماه جهان
هر طرفش مغرب و صد آفتاب — پرده گل گشته بر ویان نقاب
بوی مسیحا دمد از خاک شان — نور فروزنده دل پاک شان
قسمت آن زینت و یاری و فر — وسعت آن عرصه دولت اثر
گنج حریم حرم مصطفی — باغ جنان یافته از وی صفا

هست زمین شرف آن خاکدر | نور دهی دیدهٔ اهل نظر

یک طرفش مشهد ابن عمر | برزده مانند خور از کوه سر

یک طرفش تربت ابن زبیر | برزده نورش بحوالی و طیر

پرتو علمش بجهان تافته | عالم از او نور و صفا یافته

کوچهٔ آن تربت عنبرسرشت | غنچهٔ مشکین ریاض بهشت

هست در آن عرصه ز همسایگان | شیخ اسمعیل که از سروران

آمده و لشکر زبان در خروش | با دل پر جوش و دهان خموش

سوی حریم حرم کردگار | یافته در ساحت آن عرصه مدار

مقبرهٔ خواجه فضیل عیاض | روضه که آمد ز بهشت ریاض

سر بفلک برزده بنیان او | قرص قمر شمسهٔ ایوان او

هرکه بدینجا ره او یافته | فیض دل از درگه او یافته

گوشه نشین گشته در این خاکدان | شیخ عمر مرشد آگاهان

تربت او کامده نورانی است | شیخ عبدالحی کرمانی است

ز آب و گل او سحری سرزده | در شرفش بر فلک سر زده

آمده ز آثار کرامت سرشتش | در شرف سدره جان پرور دلش

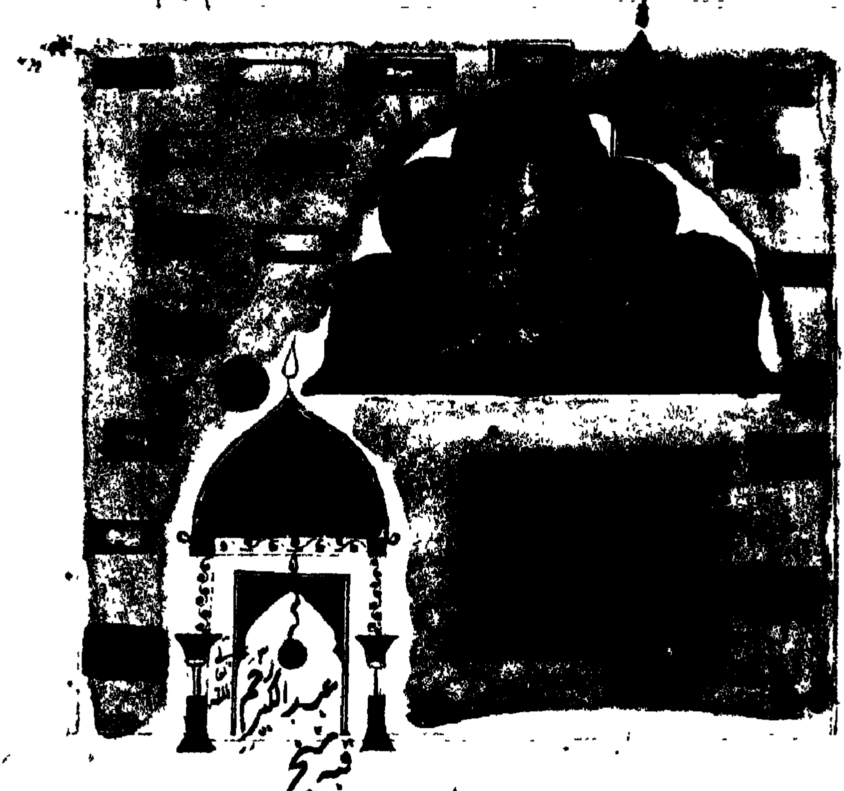
در تعریف تبرکات حضرت سرور کائنات صلعم آثار

حرمید

ابو قبیسها

خدیو وقف گرد رسیده

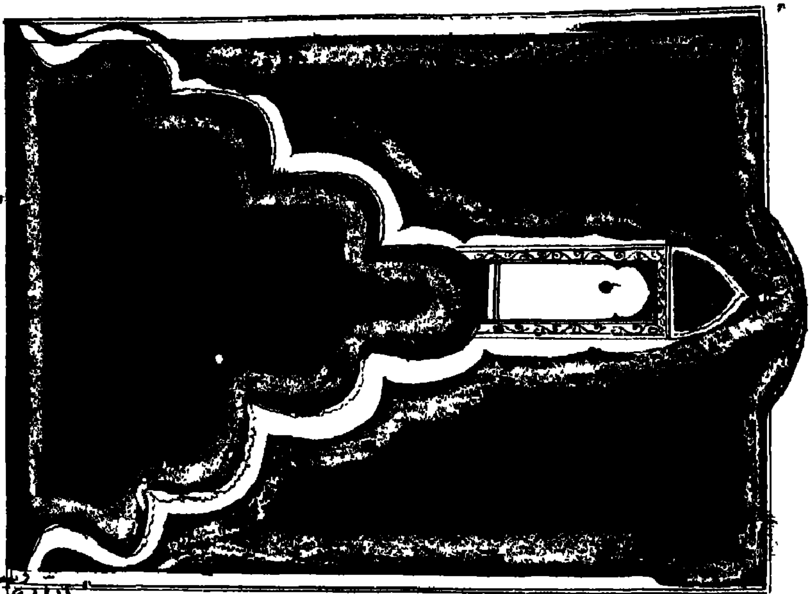
ارض بستانیکه گلها پرورید | داد در آخرت وا را خرید
وقف خوبان دو رو ماندگانست | هر که در این خاک شد از خواندگانست
در ته آن خاک شدند اندوخته | سینه بریان و دل سوخته
بوی دل سوخته در این مقام | می شنود هر که ندارد زکام
سر زده زان ماه خورشید و قمر | عم نبی حمزه و دیگر عمر
ساکن آن شیخ کبیر و صغیر | قطب جهان شیخ عبد الکبیر
گفت پیمبر که ز شرق یمن | بوی خدا آدم بدم آید یمن



در تعریف جبل نور که در بالای آن سینهٔ سکینه حضرة
شق کرده سینه پر نور کرده اند صلی الله علیه وسلم

قرب دو میلی ز معلات دور — سر زده بر چرخ برین کوه نور
از گهرش لعل بدخشان بتاب — در کمرش قرص مه و آفتاب
محو کند رنگ وی از فرط نور — قصه موسی او تجلی طور
لعل اگر شد به بدخشان مقیم — معتکف آنست درو در یتیم
آن در مکنونه بسی سال و ماه — کرده چو یاقوت درآنجا نگاه
قله آنکوه که اوج سماست — بر زبرش ساحت غار حراست
هر چه بخواهد شود آنجا روا — حاجت او جمله برآرد خدا
زاویهٔ خاصهٔ مولاست آن — مهبط انوار تجلاست آن
ملک جبرئیل بدستور رسول — کرده درین خانه بما گه نزول
سینه پاکش چو قمر کرده شق — شسته درآن خانه بانوار حق
گوهر تحقیق بعالم نمود — او در گنجینه بس گشود
در صدف سینه چو در شب چراغ — داده جهان را ز کواکب فراغ
هر که در و دم چو شقایق دمید — در [illegible] حقایق رسید
هر که درآن غار رود راز ساز — از سر اخلاص گذارد نماز

[illegible] جبل نور



در تعریف جبل ثور و غاری که آن سرور صلی الله علیه وسلم با صدیق اکبر از انجا بمدینه [illegible]

زد جبل ثور بر افلاک سر فرسخی دیگر ز حرم دور تر
آمده در غایت فر و شکوه نیست معظم تر از آن کوه کوه
سایه فگندست [illegible] گشته فرو تنگ جهان وسیع
پای نبی [illegible] پایه اش از فخر بگردون رسید
سنگ وی از لعل و گهر بهتر است زانکه نظر کرده پیغمبر است
سنگ که افتاده در آن بی ستون گشته ز رشکش جگر لعل خون

هست در آن کوه یکی غار تنگ کرده نبی نوبتی آنجا درنگ

چونکه نبی از مکه سفر کرده است وز همگی قطع نظر کرده است

رفته در آن کوه بامر خدا کرده دو شب جای در آن مصطفی

بوده بهمراه وی آن یار غار ثانی اثنین در آن غار یار

هر که زیارت کند آن غار را
پیش برد از همه کس کار را



موقف عرفات

موقف عرفات را بعنوان صفات نمودن و حجاج را آبان راه نمودن

ای شده از کرم وفا مشکلت / مشکلت از تو رزوی شرف

باد ترا مژده که محمل رسید / از پی عزم صبح سعادت دمید

هفتم ذالحج شد ای ساربان / ناقه برقص از حدی برزبان

میرود از حد الم انتظار / منتظرانند پی دیدار یار

منتظرانند پی نظر سال و ماه / واله و حیران زپی یک نگاه

مهلت ایام تغافل نماند / فرصت ایام تغافل نماند

روز است چو بر شاه شتر عید / خطبه کند بر سر منبر خطیب

خطبه او کرد خطیب امام / زلزله افکنده به بیت الحرام

ناقه سراسیمه شد و شوق ناک / مرده برآورد سر از جیب خاک

جمله درین ره شده بی پا و سر / گشته چو مجنون و ز مجنون بتر

اینچه گیا بود که در حج فکند / شور عجب در دل مردم فکند

خلق جهان چه عرب و چه عجم / جمله شده مست ازین جام جم

کرده خلایق زسر اتمام / نیت احرام به بیت الحرام

آمده از راه وفا ماه و سال / محرم و محرم بحریم وصال

خوش دوسه روزی بسر آورده / نخل سعادت ببر آورده

تو شده محرم حج پیش ازین / مانده ز احرام تو باقی ضمین

وقت شد اکنون که موقف روی   واقف از اسرار معانی شوی

در ره حج و بنشدی ازره روان   و بگو در آی بمیان این بخوان

اَللّٰهُمَّ هٰذَا مِنّی فَامْنُنْ بِمَا مَنَنْتَ عَلیٰ أَوْلِیَائِکَ وَأَهْلِ طَاعَتِکَ

باز فرو گیر که تن در عناست   ناقه محبان که زمین مناست

صبر نما امشب و فردا دگر   تازه کن از آب شتر را جگر

سنت بود آمدن قافله   از پی تیمار خود و راحله

تقویتی کن بدن از روز پیش   روز دگر کس نکند فکر خویش

مژده آخر شد و شب ناپدید   فاذن محبت که دارد کلید   [صحت]

قد طلع الشمال و هب الشمال   اقربت الوقت بحو الجمال

خلق همه راحله کرده تیز   همچو سپاهی که بود در گریز

این حرکات فراغت کجاست   هر کسی امروز بخود مبتلاست

و بگو نظر بر جبل افتد ترا

به که بخوانی به نیاز این دعا

اللهم اجعلها حجاب عدوی و عدوتها من رضوانک و عیدها من سخاطک اللهم بک آمنت و علیک توکلت

توکلت والیك توجهت ووجهك الکریم
فاجعلنی ممن توجه منی یا ارحم الراحمین

آن جبلی کش عرفاتست نام
هست فروتر ز جبلها تمام

گرچه بصورت ز جبال احقرست
لیک بمعنی زهمه اکبرست

هر بود از رحمت حق دامنش
انس دل خلق پیرامنش

قبّه که بر قلّه کوه آمده
نور فشان چو مه خرگه زده

هست عیان در نظر اهل دین
گنبد یاقوت بسبز برین

دامنش از خیل بشر فوج فوج
گشته چو دریا که در آید بموج

عرض وی از سینه حجاج بیش
هر که دران مشتغل کار خویش

لیک بود نوبت زوار حرام
هست دران قافله را انتظام

تکیه گهش محمل مصری قیام
دو حلقه از کسوت مصری تمام

محمل شامی دگر در میان
هر کسش از صفحه نور سایه‌بان

از پی هر قافله حوض دگر
زاب روان حوض بسته تا بسر

رنگ سبزدار لطف هر درو
آب زلال است چو ابر درو

چشمه ای از پای جبل سر زده
تربیت از عین صفا بر زده

منزل آدم بشمال جبل
گشته سکون نفر از ار محل

بسکه از آه دل خونین جگر — دود صفت گشته سیه بام و در
نور گهی شعله زده گاه برق — سایه فکنده فقرا را بفرق
گاه دران شعله زده برق آه — گشته عیان در شب تاریک ماه
هست مدینت عرفه چار میل — حد هوا قف زنی قال دو میل
لیک ازان جا زنشان سعید — دوست قریب میل و دو و بعید
ساخته جبر قلیل از میان از قدم — هر زمین عرفا تش قدم
حد زمینی که بموقف سراست — بهر وقوف آمدن آنجا رواست
هست بری شافعیان بی قصور — حد مواقف همه نزدیک و دور
لیک بقول حنفی مذهبان — حد وقوفش دو میل میان
بهر وقوف این دو محل خوب نیست — فعل وقوفش ز تو مرغوب نیست
کن بسوی مسجد نمره گذر — داخل مسجد شوی و زحمت شمر
خلق دران جمع بپهلوی هم — انس گرفته همه بر بوی هم
منتظر اند آنکه بجمع و بقصر — جمع گذارند بهم ظهر و عصر
خطبه کند بر سر منبر خطیب — راست چو بر شاخ شجر عندلیب
نغمه داودی و سوز درون — دیده دل خون کند و چون خون
خیز که شد وقت دعا از محل — ناقه روان ساز بپای جبل
مسجد نمره است دران سرزمین — وادی عرنه است بمسجد قرین

خلق

خلق بگرد جبل از هر گروه — ریخته چون ریگ بهم کوه کوه
که یکه امروز توانند شدن — جان بکنند فکر صلح بدان
خلق فتاده همه بر روی هم — پهلوشان رفته به پهلوی هم
از جبل و دشت وی آثار نه — هیچ بجز خلق نمودار نه
زین همه یکبار برآید نفور — خواست قیامت مگر و نفخ صور
دست دعا رفته سوی آسمان — زلزله آمد به زمین و زمان
شیوه شیون بیدن راه یافت — آتش دل دستگه آه یافت
دل به درون گرم چو خورشید شد — رعشه تن بر صفت بید شد
نعره یارب ز فلک درگذشت — اشک روان آمده از سر گذشت
گشت فلک ز خستگی تیره آه — رحمت حق ریخت از آن جایگاه
از نم دریای کرم کوه کوه — فیض خدا ریخته بر آن گروه
جمع بهم آمده آتش و نمک — بر ز فغان کرده روان فلک
سوز درون بین که بهر بازیی — سوخته بر چرخ برین کوکبی
گریه یک کودک حلوا فروش — بحر سخا و کرم آید بجوش
روز چنین ز آتش دلهای زار — چون بکند جوشش رشحه صد هزار
شیر خدا بحر سخا کان جود — قطب زمان اختر برج کبود
در عرفات ار طلبی غیر دوست — کوری بختست دنیای دوست

روز چنین بی‌بهره شد از فیض [illegible]
سینه از وسوسه رستی طلب

گرمی این کوره اکسیر اثر
مس وجود همه را کرده زر

دردی دل رفته بپالودگی
گشته قدح پاک ز آلودگی

ظلمت زنگ از دل آیینه رفت
از ته دل محنت دیرینه رفت

بیم خوف از رخ [illegible] بیرون شد
از سر امید نو [illegible]

مژده باران ز ابر کرم رسید
شاخ مراد تو ز [illegible] دمید

ماه برون آمد از ابر سیاه
گشت شب تیره از آن جایگاه

برده

پرده تابع ز زلف کسان شب
چه پنهان بین ز سنبلهای شب

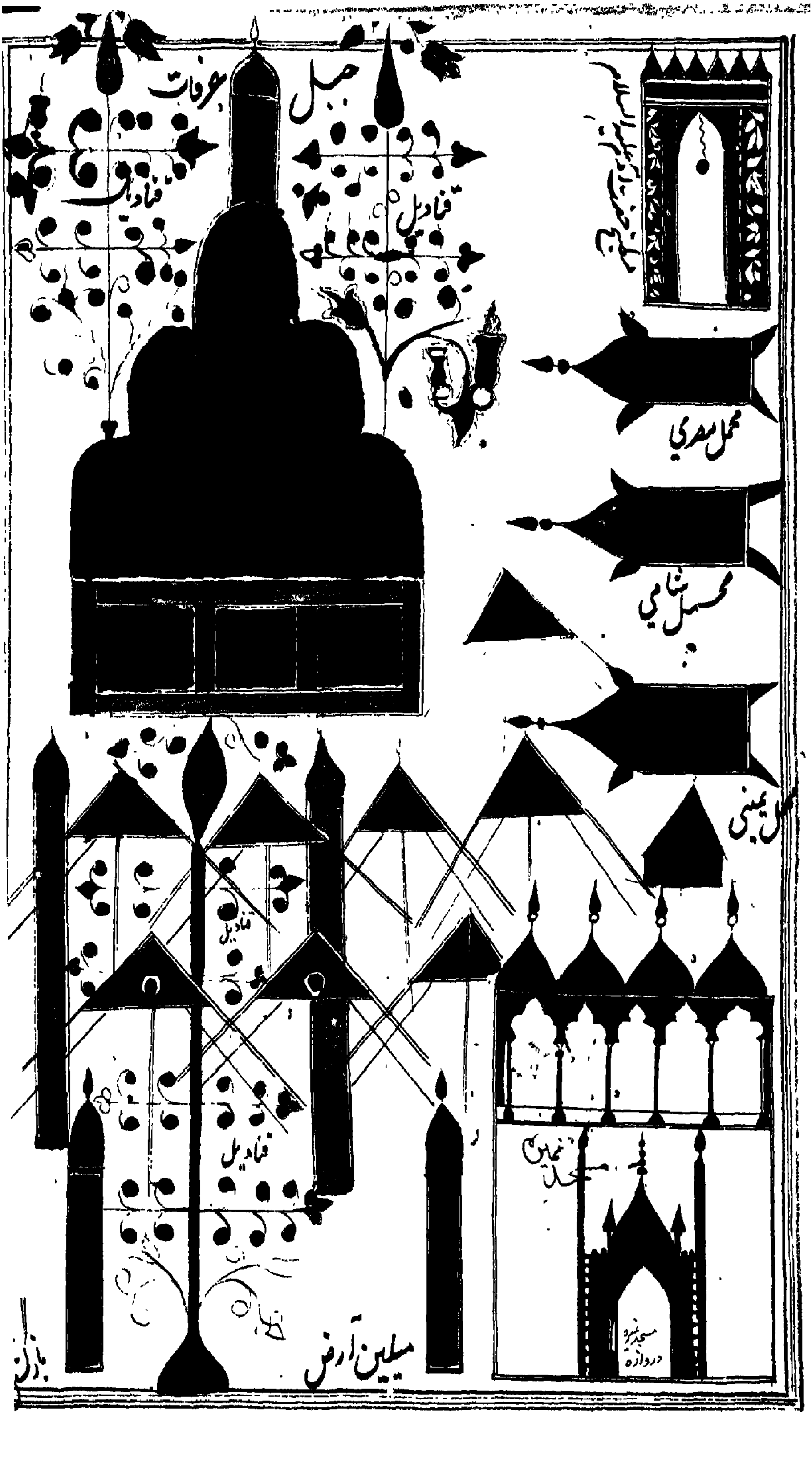
سلسله آن آب روان بسته بود
چشمه از زلزله هر سو گشود

باد صبا برد حجاب از میان
جمله شد شاهد معنی عیان

گفت پیمبر که بود شرک راه
هرکه بر آنست که ماندش گناه

در چمن از زمین رست و سر
غنچه شکفته شد از ابر سحر

شد دم آن چشمه درون یقین
وادی موقات کو وادی الیقین


جبل عرفات
قناديل
قناديل
محمل مصري
محمل شامي
محمل يمني
قناديل
قناديل
مسجد نمره
ميلين آرض
مسجد نمره دروازه
بازار

بازگشتن از عرفات بسوی مزدلفه و وقوف آن مکان

خلق همه بازگشته ریخته / راحله از شوق بر انگیخته
گشته سبکبار ز بار گناه / روز سر شوق نهاده براه
خوبتر اینست که من لعبت شام / خلق در آمیخته با رقن حرام
باز چو شامی که چه گیسوی دوست / عرصه عالم شده زو مشکبوست
کوکب اقبال ازو شد پدید / شام چنین بود از روز عید
مشتری و زهره بتابندگی / دارد از ز شرف فرخندگی
مشک خطا غالیه سایت ازو / گشته ازو باد صبا مشکبو
محنت غربت برد از دل بدر / شام غریبان دگر است این دگر
راه روان را بر مات چنین / پای نیاید ز فرح بر زمین
قافله سبکبار شود در رحله / زود بمنزل برسد قافله
مست عرفات اگه بباغ جهان / روی مشم چون نبود شادمان
خلق جهان چه عجم و چه عرب / با لب خندان و دل پر طرب
برحس آن بادیه نیلوبهمه
چون ز مشتی گذر افتد ترا / که بکوه ... شادان مباد

اللهم هذه مزدلفة جمعت فيها السنة اسئلك الجوامع
فی جعلی ممتد

بار فرو گیر در این مرحله — از پی بیتوته آن از راحله

هرکه بود مقبل و بیداربخت — افکند آنجا ز پی بار رخت

خواب که بیداریست که غفلت برد — صحت تن آرد و علت برد

در ته پهلوی تو آن خاک ریز — به بود از بستر سنجاب و گیز

چونکه شدی پاک ز آلودگی — از پی پاکی بود آسودگی

در عرفات امر بجنبانیش است — از پی جنبش همه آسایش است

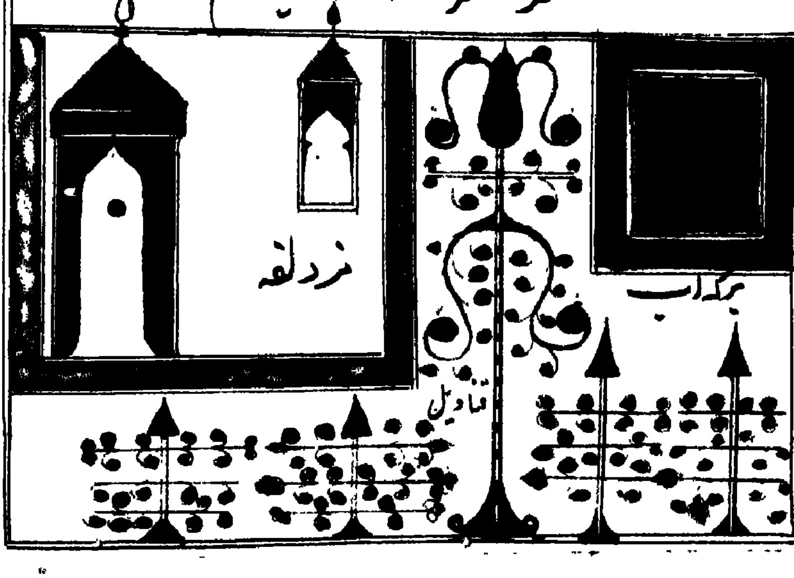
به که در آنجا شب بسیار آوری — ریزه سنگی که بکار آوری

ور تو قصوریست که آنگونه نیست — ورنه وی از ریزه خاموش نیست

صبحدم آور بوقوفش قیام — تا که شود صبح تو روشن تمام

بهر وقوفش چو قیام آوری — کار چو خود را به نظام آوری

حاجی ذوق از سر صدق تمام
ناظر مشعر شده گو این کلام



اللهم بحق مشعر الحرام و الرکن المقام بلغ روح محمد منّا تحیة
السلام و ادخلنا و السلام

اللهم صل علی محمد النبی الامی و آله و سلم

صبحک الله صباح السعید — عید تو مبارک بود این روز عید
اینچه صباحیست که صد نوبهار — خندیشند از زاد صغار و کبار
غرهٔ این صبح سعادت قرین — هر فلکی را شده نور جبین
خیز که خورشید علم بر کشید — صبح مراد تو ز مطلع دمید
طلعت این صبح سعادت اثر — داده ز فرخندگی او خبر
بانگ جرس آمده و محمل گذشت — کوه بجا مانده در این بین دشت
کس نکند بهر کسی انتظار — شوق منا برده دلها قرار
شوی سواران دگرامت ببین — گرمی بازار قیامت ببین
بس که بود نعرهٔ جوش و خروش — گر شود از غلغلهٔ خلق گوش
بسکه بهم ریخته همیان زر — گشته دکانهای منا کان زر
اطلس رومی و قماش فرنگ — مانده بسرخانه آن تنگ تنگ
رومی و هندیست که با یکدگر — کرده مواسات چو شیر و شکر

طنطنهٔ حاجیان مصری ببین | دست مسنددار ارزان آستین
کیسه پر آمده درین رهگذر | هر که تهی کیسه تر آسوده تر
نیست نصیبی بجز زوار رستگان | فارغ و آسوده ز سود و زیان
گرچه تهیدست ز سیم و زرند | جان نخورند و غم دین خورند
جنس نفیس است خریدار کو | رونق این گرمی بازار کو
از دل ایشان شده بازار گرم | آیدشان از در و دیوار شرم
شغل کسانیست برون از حساب | رو بسوی جمره تعجل شتاب
آنکه بود در عقبه بیت او | دامن کوه آمده ماوای او
سنگ بدست آر جهادی بکن | از صفت آن معرکه یادی بکن
قوم که سنگش بسر عزا میزنند | نعرهٔ تکبیر قفا میزنند
سعی و طواف آمده چون هفت بار | شد عدد سنگ بجو زر شمار
هفت عدد سنگ بر آن میل زن | میل چو بر روی عزازیل زن
گشته خلیل از پی قربان پسر | کآمده شیطان لعین بر سر
سنگ بزد کرده حوالت خلیل | کرده توجه بخدای جلیل
تاکه عزازیل شود مضطرب | رمی نما اول و قربان عقب
تیغ قضا بر گلوی جان بنه | گردن تسلیم بفرمان بنه
دست چه باشد که از او خون چکد | خوشتر بود آن کز دل مجروح چکد

جان که شد قربانی جانان بود / جیفه تن بهتر از آن جان بود

هر که شد کشته به شمشیر دوست / لاشه مردار به از جان اوست

سرخی خون آیت صبغ الله است / کشته شو آنجای که قربانگه است

ساحت العرصه که عین فناست / سر ز بدنش جمله فنا در فناست

گشته در و بید و قربان لبی / تشنه بخون دشته بکف بیرسی

آنهمه جانی که در آنجا درند / جان بیدند و غم جانان خرند

کیف فش آمده خونها بجوش / وز طرفی جوی تش بالا فروش

خانه خود با بزستان از کرو / خانه نوروزی و نوروز نو

سر تو فدا گر شده از زم سیده / عقده کشای کن و بگشا گره

بر مکنی از تیغ و فرود آور / کرده ز سر قید علایق بدر

گر سر مو تیست علاقی ترا / نیست یکی خدمت لایق ترا

از سر تسلیم رضا نیست گیر / در ره دین ترک سر خویش گیر

سر ترکش از آنچه کوانند نیست / اندک و بسیار درین ره یکیست

هفت کدام شتر و یک گوسفند / بازکن از یکدگرش بند بند

ذبح کنش ورنه با ایشان بسپار / پس بشادی دهشان اختیار

قرب دو صد کام ز شوق منا / سعی بدجنبش ز صفا در صفا

خرقت بخشش همه عنبر سرشت / وسعت آن قسمت باغ بهشت

کوه بجنبیت ... بید قریب / در نظر اهل بصیرت مهیب

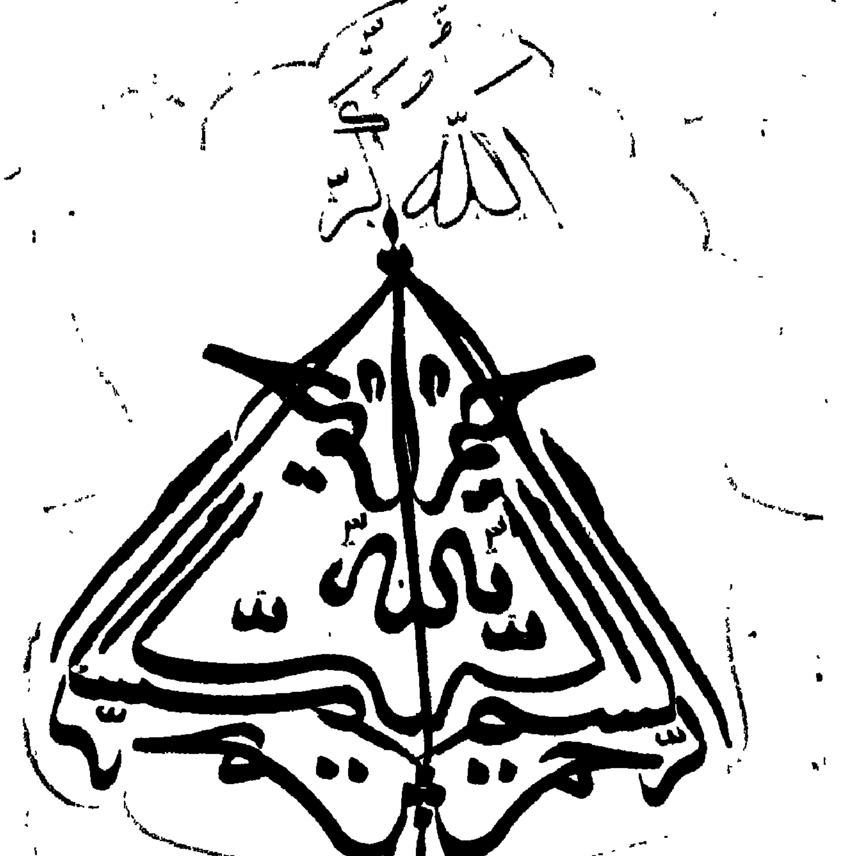
مست در انفار رنگی گر صفات — آمده مشهور بو الرسالات

در عقب شوق منار شمال — سرزده کوه مبیت براوج جلال

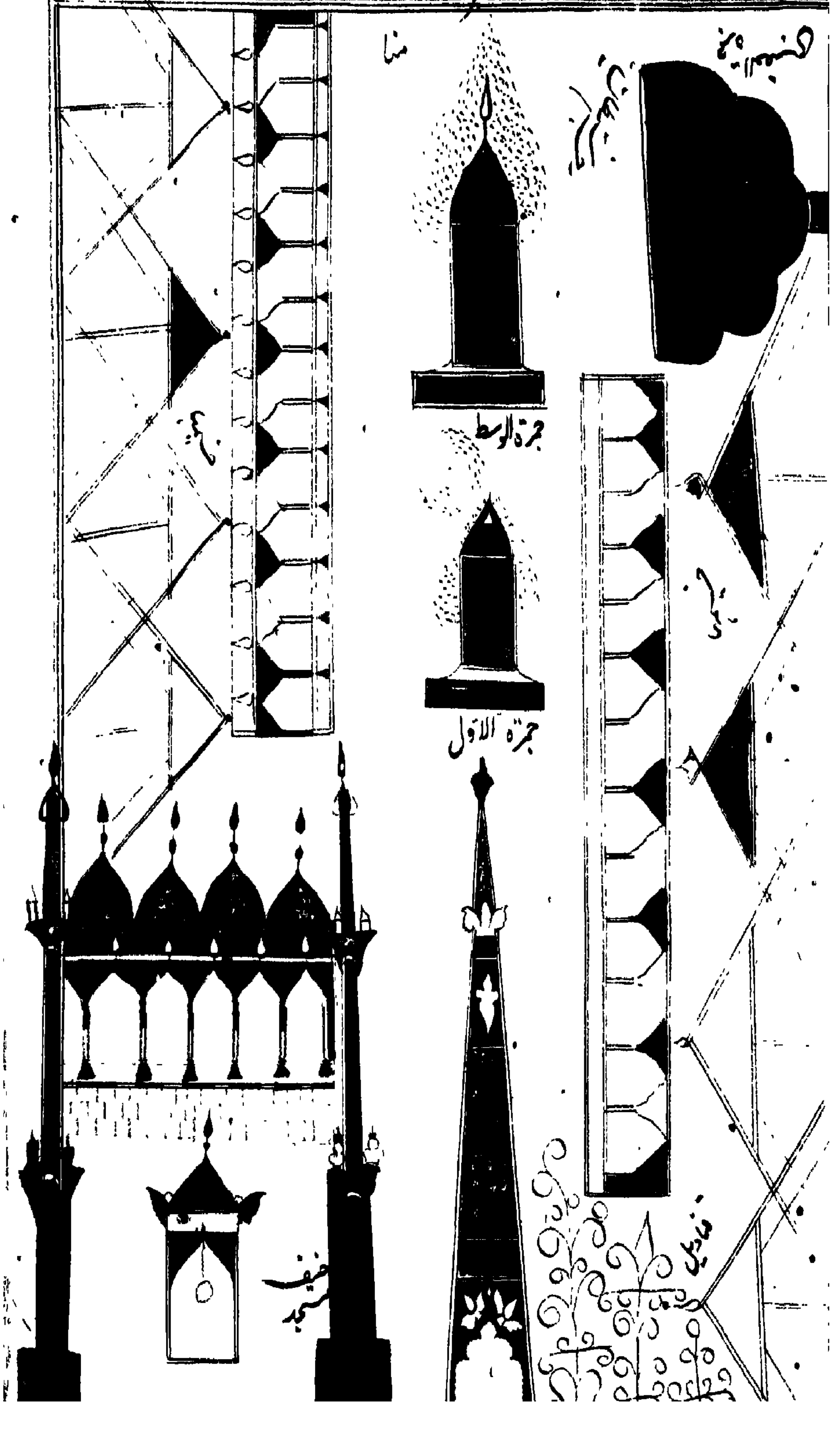
دامن آن کوه زیر رب الجلیل — آمده قربان گه ابن خلیل

جزو به بین سمت منار روز نحر

دم بدم از خون فدا گشته بحر



نوشته منوچهر


منا
جمرة الوسط
جمرة الاول

پای دلیل است درین نکته لنگ	خامه که آمد ...

در بیان می‌آورد نکته منتظمه و مدرسه ... رفتن ... آنجا از ...

شو بادب ساکن این دیر تنگ	شیوهٔ آداب ... درنگ
آنکه رسد در دنیا و در در حرب زند	شوق فزون گردد از آنکس که بود
هر که درین کوی بها در شود	از عدد سالک زد اینجا شود
می سزد او را از انکه کمال ادب	آورد از شوق بجا ... او
نقل چنین است کزین بیشتر	مادر ایام خود این عصر
از لب ... ج دره زدی هر کرا	ماندی که از قافله خود جدا
نیست جز این عذر که بیگاه و گاه	حسرت این خانه نماندی نگاه
چون ... زنند اندکه راتی	شیوهٔ آداب باری بجای
... تساهل کنی	از سر تعجیل تغافل کنی
کردی از آن آثم و عاصی شوی	مبتلی قید معاصی شوی
رفته زحد جلی ادب تا بها	نیست از آن قاعده چنین جای ما

در بیان طواف ... که ... مدرسه ... ما قیامت

روز جدای که نه بیند کسی	تیره تر است از شب هجران بسی

عالی

عاشق دلسوخته در هجر یار　　　آورد از کجا همه شب در شمار
روز وداع عشق فراقت ز لیس　　　ناله بزن ای ای الفریاد رس
گریه کن ای دیده بعد از های های　　　وقت جدائیست از آن قافلهای
بخت کجا رفت هم آغوشیت　　　مست اکنون وقت بسینه نوشیت
وقت وداعست اجل درکمین　　　خامه وداع صنم اینچنین
کس نکند محنت هجر اختیار　　　مرگ جدائیست میان دو یار
ای گل باغ ملکوت الوداع　　　بوی تو جانم رسیده وقت الوداع
جان جانی و به از جان لبی　　　قطع ز جان چو نکند آسان عجبی
ایگل شکین سبوی عجب　　　ترک وصال تو کند عندلیب
شوق تو آتش سوخت بدانم جگر　　　تا دگر آتش بسحر چه آرد بسر
کرده مرا طلبت جان وزد　　　می شود اکنون ضرورت جدا
دوری من از تو ضروری بود　　　ورنه کرا طاقت دوری بود
روز جدائی که خرام ز تو　　　کاهم از روی شتابم ز تو
گر ز تو ام دور کند بخت بد　　　مهر تو ام باز کشد سوی خود

توجه زیارت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و حال اندوه به یثرب

باد صبا دامن گل برفشاند　　　نکهت یثرب بمشام رساند
فارغ از اندیشه صوت و ادا　　　گفت حدیثی بزبان وفا

یثرب

ای شده پاک از همه آلودگی / دوری دین رفته بیالودگی
داده جلا آینهٔ خویش را / ساخته مرهم جگر ریش را
گشته وجود تو مصفا شده / بلکه ز هر صاف تر اصفا شده
آینه ترسم که بر آرد غبار / فرصت امروز غنیمت شمار
پای تجرد دل بر خویش نه / خویش رها کن قدمی پیش نه
سکه زن این نقد که آورده / ورنه زر آورد و کس برده
از زر بی سکه چه چیزی خرید / جامه ازین غصه بخواهی درید
حج تو هر چند که دین را در است / حج دگر هست که آن اکبر است
رونق فرمان تو بیسر شاه / کم بود از مرتبه برگ کاه
مهر کن این نامه که در روزگار / حجت کار تو شود وقت کار
مهر نشد از آتش شوق تو دود / دیر شد آهنگ تو برخیز زود
نامه که گردن شکن سرور است / مهر وی از خاتم پیغمبر است
گرمی این کورهٔ اکسیر اثر / مس وجود همه را کرده زر
این ره عشاق بود بی مجاز / زادی آن به که کنی از نیاز
سیر درین ره بسر کوی دوست / فرصت جانی که بمعراج اوست
نقش کف پای تو بر آن زمین / روضهٔ فردوس بود روز دین
طرفه تر آنست که در راه سدر / روی زمین پر شده از ماه بدر

بدر

بدر که کامل ز همه بابت شد / منزل خورشید جهانتاب شد

طیبه که شد منزل خورشید بود / زردیش از وادی صفرا بود

زردی روز آینه مغربست / مغرب خورشید جهان یثربست

مژده که محمل بمقر رسید / گنبد خضرا شد از آن پدید

کیست که آن بیند و ماند بجای / گر همه کوه است درآید ز پای

نیست مفرح که شرابست مست / هوش ز سر برد و دل از دست

خاصه می کز ازل آمد بفن / هر که شد از بوی تر این دهن

اینهمه اعیان ز ازل تا ابد / جمله ازین می شده بیخود بخود

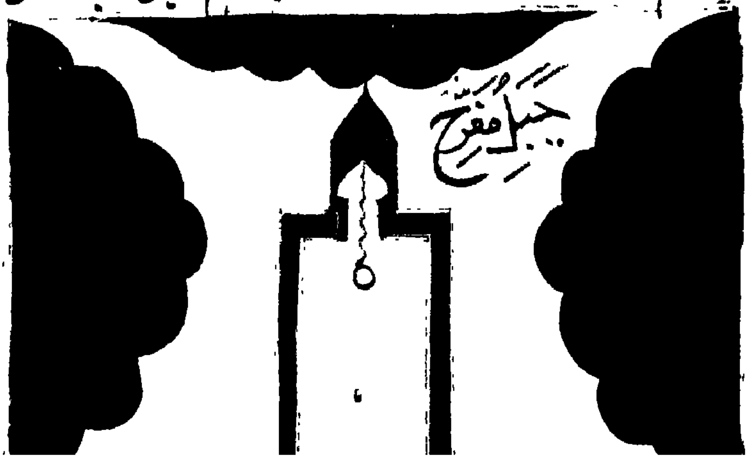
آن همه دیرینه که بر بود هوش / زین خم و خمخانه درآمد بجوش

گنبد خضرا شده پیدا ز دور / محو در و گشته تجلی طور

نور تجلی است کزو تابش ماست / طور کجا آتش موسی کجاست

گنبد خضراست چه بینی بگشن / عرش بدان پایه شده گردنش

مشهد مولاست نظر باز کن / بال بهم بر زن و پرواز کن



در ستودن جمیل مشرع که دیده شد تا دیدار قبه عزت رسول
سرور گردد

بگذر از بی‌خودی و با خود آی ! | کآمده نزد رسول خدای
عین ادب شو ز قدم تا بسر | تو که بیابی ز رنگ او نظر
شرط ره آنست که ... شو | روی توجه بنهی سوی او
آینه را پاک کن از غبار | تا متأثر شود از روی یار
چشمه رزقست که چرخ کبود | کرده روان از نم آن رود رود
نیل گران نیست پر از خشماش | هرچه گذشتست بپای کرم قاش
چونکه در آیی تو ز باب السلام | تحفه برآور لصلوت و سلام
جای ادبست اینکه تو پا می‌نهی | پای ندانی که کجا می‌نهی
دور شو از خواهش نفسان هوا | آنکه فی اندرس وادی الطوا
زانکه در اینجا ادب آید بکار | بی‌ادب اینجا نبود در شمار
چونکه در آیی بسوی روضه آ | از ره اخلاص کن این دعا
هر سحر کنگره‌اش تا فلک | جای گرفتست ملک بر ملک
هر که در آن روضه زمانی نشست | تا ابد الدهر ز اندوه رست
غایت آن از طرف منبر است | از طرفی حجره پیغمبر است
منبر پیغمبر آخر زمان | سلمه نور آمده تا آسمان

پای

پای تهی رفته پی مرکبش — پا به لحد بست آمد زانسر دورش
رو بسوی محراب نبی در نماز — روی نه آنجا بزمین نماز
ابروی خوبان جهان خم ازو — پست شده نو بجهان کم ازو
آن دم ت ازگریه شده دزبان — لب بگشا در سر شوق این بگو

پا به ادب نه که نباشد بفرش
تخته زده بر سر کرسی عرش

السلام علیک یا خیر خلق الله السلام
علیک یا خاتم الانبیاء والمرسلین السلام
علیک یا سید المحققین السلام علیک یا رسول رب
العالمین السلام علیک یا ... و ... له
و ... قو ... ین و ... ی السلام علیک ... یا ...
... و ... طق السلام علیک یا مو ... دن ... ی ربه ما ... ی
السلام علیک یا محمد یا محمد ... و ... المو ... ش
... و ... تقبل ... قدر ...

ای قدم از سر بر هش ساخته — باز سر از دغدغه نشناخته
بیسر و پا شده بشتافتی — ره بحریم حرمش یافتی

کوکب اقبال تو مسعود شد
عاقبت کار تو محمود شد

شب تو ز درخشش اوج سپهر
سوده بنعلین تو رخ ماه و مهر

شاهد مقصود در اراده نمود
ابر جود تو یک گره بگشود

چونکه ز معراج نمای نزول
یافتی از درک جمال رسول

مقدم آن سوته وجان کن نثار
همت عالی طلب از یار غار

ای شده محرم بحریم وصال
وقت طلب آمده گاه سوال

بر در گنجینه قدسی عجب
باز گشا دست طلب از ادب

آمد و گرانمایه وزیر دگر
لازم مهر نبوت و بار دو تیر

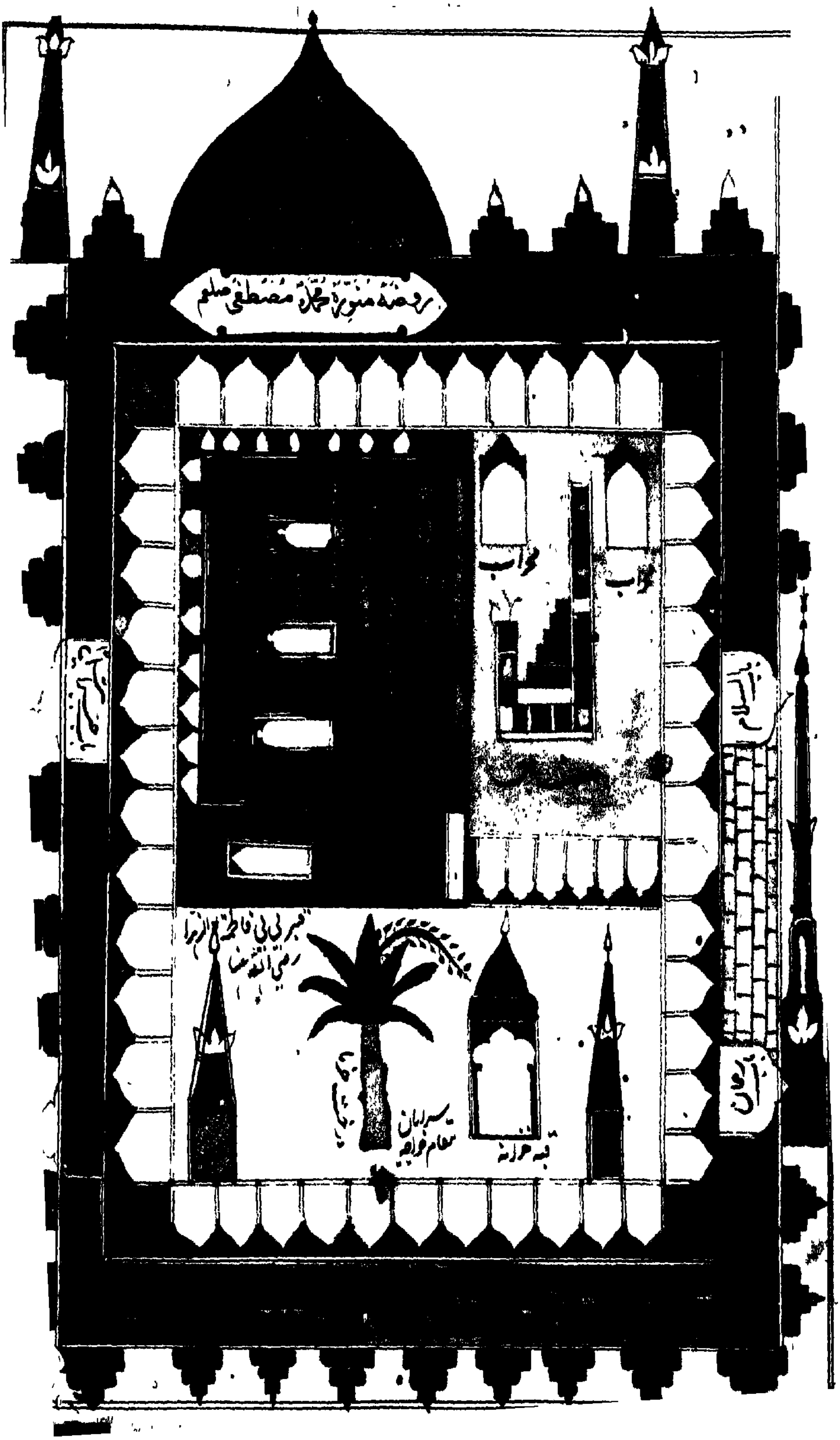
آن یکی از غایت صدق و صفا
متوسل شده در نظر مصطفی

ستده حله ز شاهان بهشت
نامه عود پای بپیچ

سپاس بیحد و عدد و صف بیش
سپاس و بیحد بی‌حد و ثنا
سپاس از بیشمار و دل ار
سپاس بیشمار و ثنا

کاتب غیب ولی نیات دید از صدقات بر آن روز را صحت

هر کس نگرد ز سرا و صدقه جوئی
جز بحکم هر کس ره مپوئی


روضۂ منورہ محمد مصطفیٰ صلعم
قبر بی بی فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا

توجه نمودن بجانب بقیع که مرقد آن صحابه باب قبول و ... حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم

شد متوجه بزیارت بقیع — عرش برین بین و مقام رفیع
هر طرفی نور دمد زان زمین — همچو نجوم از فلک چارمین
چونکه نبی بر در دروازه گام — در دو زبان ساز صلوة و سلام
این همه چون انجم و آفتاب — پرده گل گشته برویشان نقاب
زنده دلان بین که نمودند مرده اند — سر بگریبان عدم برده اند
گر بگشایند ز عارض نقاب — تیره نماید ز مه و آفتاب
بر در دروازه که دین را در است — مقبره عم پیغمبر است
گنبد عباس که فلک اساس است — قبه از نور بعالم عیاست
چار در از فیض نبوت در آن — بحر سخاکان مروت در آن
از فلک جود و سخا و کرم — کرده قران چار ستاره بهم
پرده کشانیم ز جمال سخن — صادق و باقر علی و حسن
خفته در آغوش هم از یکدلی — زاده معنی و نبی و ولی
چون بمیان از ما صلتشان اندکست — مرقد این چار تو گوئی یکیست
مشهد عباس علیه السلام — دور از آنجا بست بقدر دو گام
طی کنی از جمله سرای بقیع — مشکل اگر یابی ازین هیچ هیچ

در عقب آن منزل این پیچ‌تن
کرده مافا طلسمه بیت الحزن

دود دلش و شکه کنندی علم
دود دوان دهو گرفتی قلم

کار دل او که برافروختی
زان تنش او لوح و قلم سوختی

خون دل از دیده فشاندی برون
مرثیه گفتی و نوشتی بخون

زان حجری هست که نامه سیاه [illegible]
[illegible] نقش ازرق دوده [illegible]

[illegible] ازرق [illegible] الاسود [illegible]

کرد مران سنگ دمد نور دل
مرکب آن ره که طریق هدی است

مردمک دیده از دو مشعل
حجرهٔ از دلِ رسول خدا را

[illegible] آن منزل [illegible]
[illegible]

[illegible] صفا [illegible]

نیست مثال قدم اجنبی
کرده دران گنبد عنبر سرشت

خفته دران گوهر مطلب نبی علم
جای بهر گوشه طیور بهشت

گنبد عثمان

گنبد عثمان که نماید ز دور   زان همه شکل نور دمیدن دو نور
گشت حیا پرده درگاه او   هیبت ابلیس قفل شکست راه او
خیل صحابه چه بزرگ و چه خرد   بیش از آنست که نتوان شمرد
در همه آن خاک که گنجها درست   آن نه بدیهاست که جانها درد

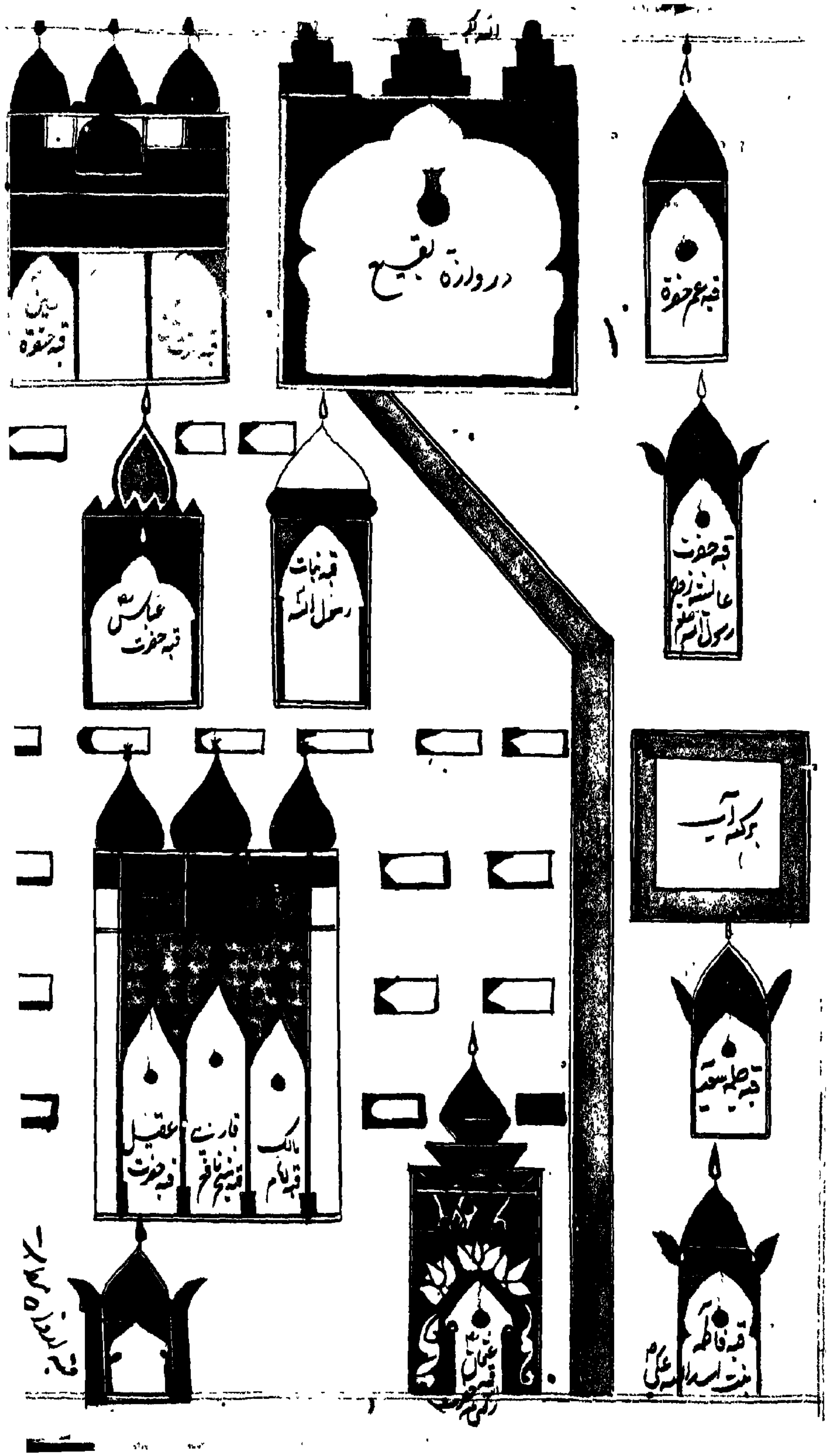
مقبره گر همه اینجا چه در است
مقبره مادر شیر خدا است

پای خیابان همه آنجا دلیر   خفته در آن بیشه یکی شیرزه شیر
یک طرفش لحد خلیل عقیل   از طرفی مالک آن امام جلیل
کان گهر معدن در در یکی   زینت مه زیور خور بر یکی
رسته در سایه آن آفتاب   رفته به عزت که خلوت به خواب

نور فشانست که دهد نقش صور
آنست همه خیز شد در رستار نور

سر چو بر آرد ز جیب غبار   چشم گشاید به دیدار یار
غیبت کرم مار شود عقرب   خاک شوم بر سر کوی حبیب

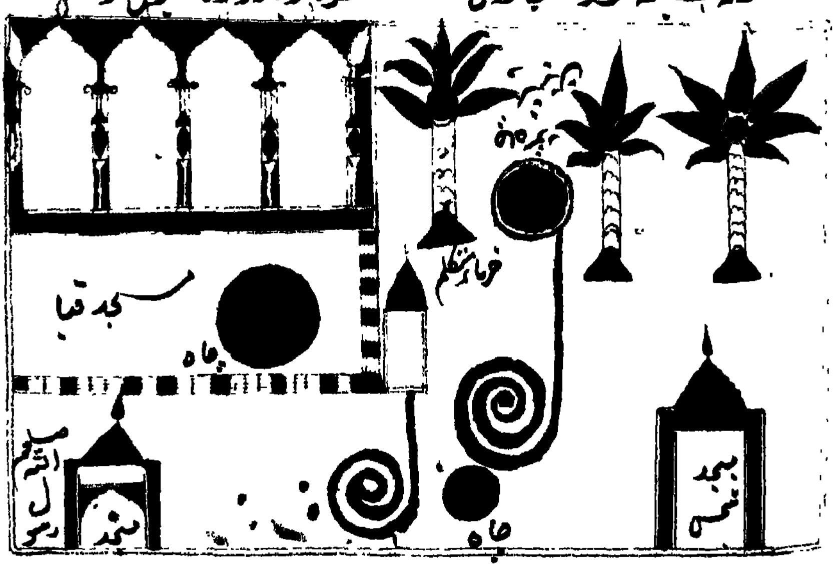
بقعه جنت البقیع


دروازه بقیع
قبه حضرت عباس
قبه بنات رسول الله
قبه حضرت عائشه زوجه رسول الله صلعم
برکه آب
قبه حضرت عقیل
قبه شیخ نافع قاری
قبه امام مالک
قبه حلیمه سعدیه
قبه فاطمه بنت اسد ام علی

توجه نمودن بجانب قبا که محل آمد شد خیر البشرست و زیارت آن

بعمره بردن

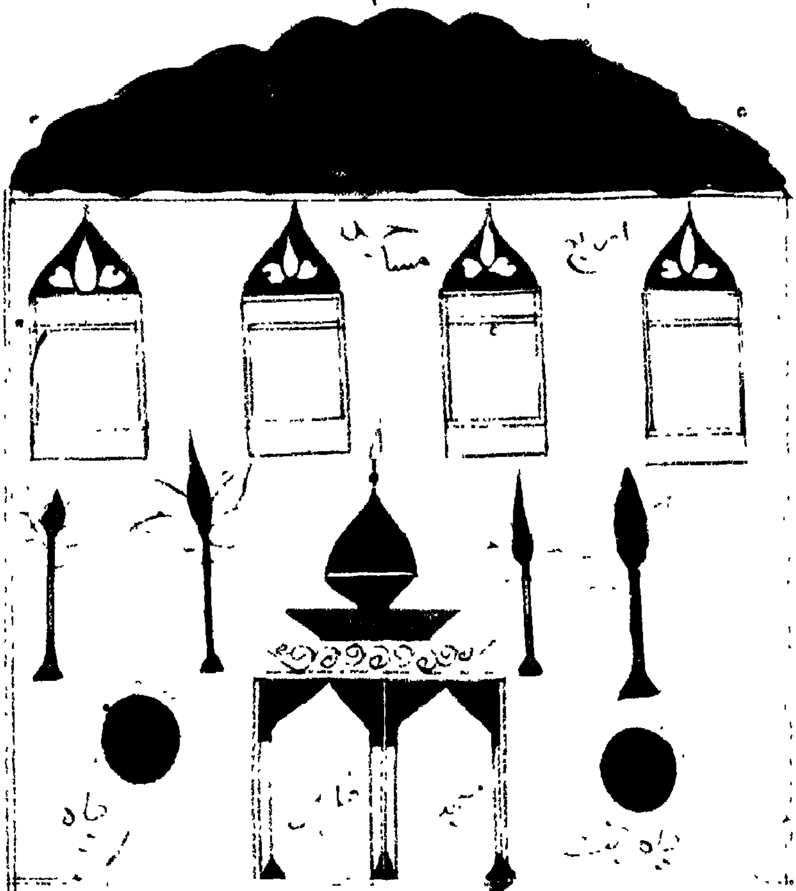
ای خضر راه هدی مرحبا — خیز که شد تشنه ورود قبا
تا بقبا هست قریب دو میل — می نتوان کرد رهش بی دلیل
نخل به نخلست همه پی زپی — سر بسر آورده چو در مبتلی
هر یک از آن نخل چو سرو روان — از ثمر افکنده بسر گیسوان
دره آن نخل همه زرع و کشت — روح فزا همچو ریاض بهشت
هست در آن عرصه مکان دگر — خوابگه ناقه خیر البشر
بیر رسولست که آب حیات — لب بلب استاده چو رود فرات
در صفت قصر رفیع قبا — کرده دلم سیر جهان قبا
گشت بنا بعد های رزیق قبا — ساخته بر اسس عزت قبا
هر که بنا کرد آنجا نزول — عمره برآورده بقول رسول



توجه نمودن بجانب مساجد فتح و یار غار رسول الله صلی الله علیه وسلم

پنجشنبه که بود روز چهار ... طوف مساجد کن ورای یار غار
سازقدم از سر و پا کن زمین ... رو بسوی مسجد ذو قبلتین
پهلوی مسجد چه عثمان بود ... جایه نه سر جنبه جولان بود
بر سر آن جاه وضوی بساز ... رو سوی مسجد زبرای نماز
پس بسوی اربعه مسجد گذر ... تا شوی از فیض همه بهره ور
مسجد اول بود از مصطفی ... قبله حاجات و محل دعا
باقی دیگر همه بی اشتباه ... هست ز اصحاب رسالت پناه
داخل هر یک شو و بگزار نماز ... روی به آنجا بزمین نیاز
بر سر آن ره مساجد قریب ... کوه بلندست نهایت مهیب
در بر آن هست یکی غار تنگ ... کرده نبی نوبت آنجا درنگ
هر که تا متصل شود داخلش ... خاص شود حاصلش
پس سوی آن غار نبی شو ز درست ... زانکه دلیست را دیدالش توان
سر ز سر جاه بجا شالم آب ... تا شوی امداد ز حیات الخطاب

نقل از اسلم المساجد



در بیان زیارت شهدای احد که چون مدفن گشته در نقاب تراب مستتر شده

مصطفی ما باز که روز دگر — بر شهدای احد آری گذر
لاله از ایشان شده خونین کفن — داغ نهاده بدل خویشتن
جمله کنون جگر آغشته آمد — بیخبر از هستی خود گشته اند
بوی وفا میدمد از خاکشان — سر قد کنون تربت نمناکشان
هر گیاه سر زند از آن زمین — تخم وفا بار نیارد جز این
دامن آنکوه شفق گون بود — از اثر سرخی آن خون بود

روز قیامت که برآرند سر / تا جگر خشک و کفنهای تر

گشته چو گلگون روی هوا از گل / سرخ ز سر تا بقدم خود گل

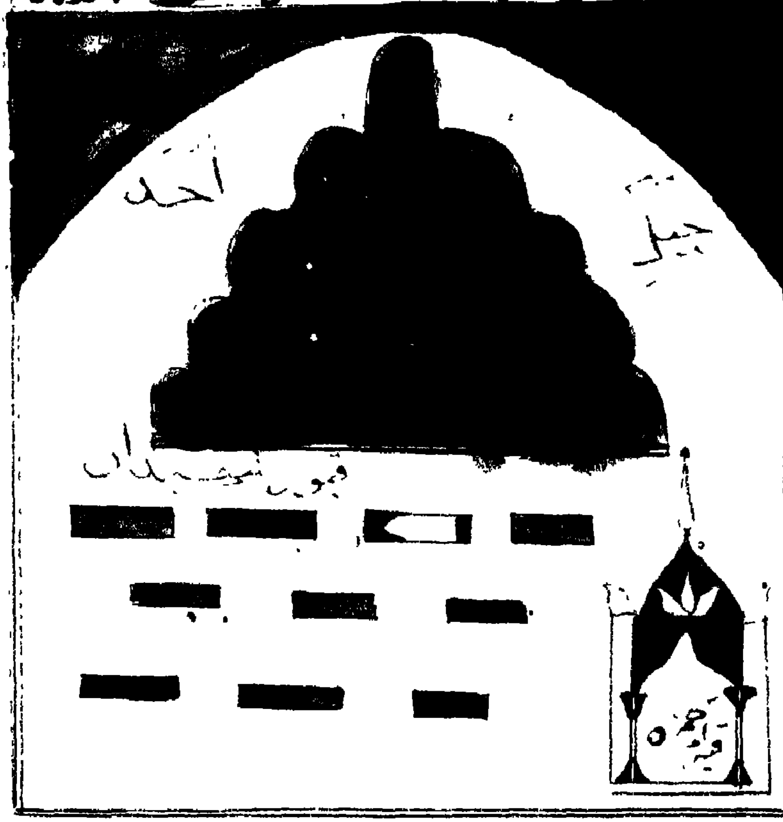
حمزه که قربان شده در راه دوست / گشته چو گل کوه احد از خون او

کوه احد نیست که در کوه بود / گفت پیمبر که محبی آمد

هست چنین کوه قاف لیکن بسیاه / سر بفلک برزده چون دود آه

کوه جبان سطح زمین چنین / من سخن از کوه کنم یا زمین

هر چه به قدس درآن کوه رفت / از دل او محنت و اندوه رفت



در خاتمهٔ کتاب

سامعی

منکه شدم در پی این گفتگوی
تا دهدم معنی پاکیزه روی

چند گلی سوختم و ساختم
تا ز میان پرده برانداختم

شاهد معنی که مرا رخ نمود
گویمت آن شاهد معنی که بود

کعبه که باشد گل مشکین من
تازه از او باغ دل و دین من

جلوه‌گری کرد زبانم گشود
پرده گشود از رخ هوشم ربود

تا نزند سر ز چمن نوگلی
نغمه‌سرائی نکند بلبلی

طوطی از آینه کند قیل و قال
گر نبود آینه طوطی‌ست لال

گل بود آن کعبه که عنبرسرشت
آینه ام روضهٔ بهشت‌سرشت

طلعت آینه دل و بوی گلم
ساخت که طوطی و گه بلبلم

جامی از این هر دو طلب کام خویش
کام دل خویش سرائی کام خویش

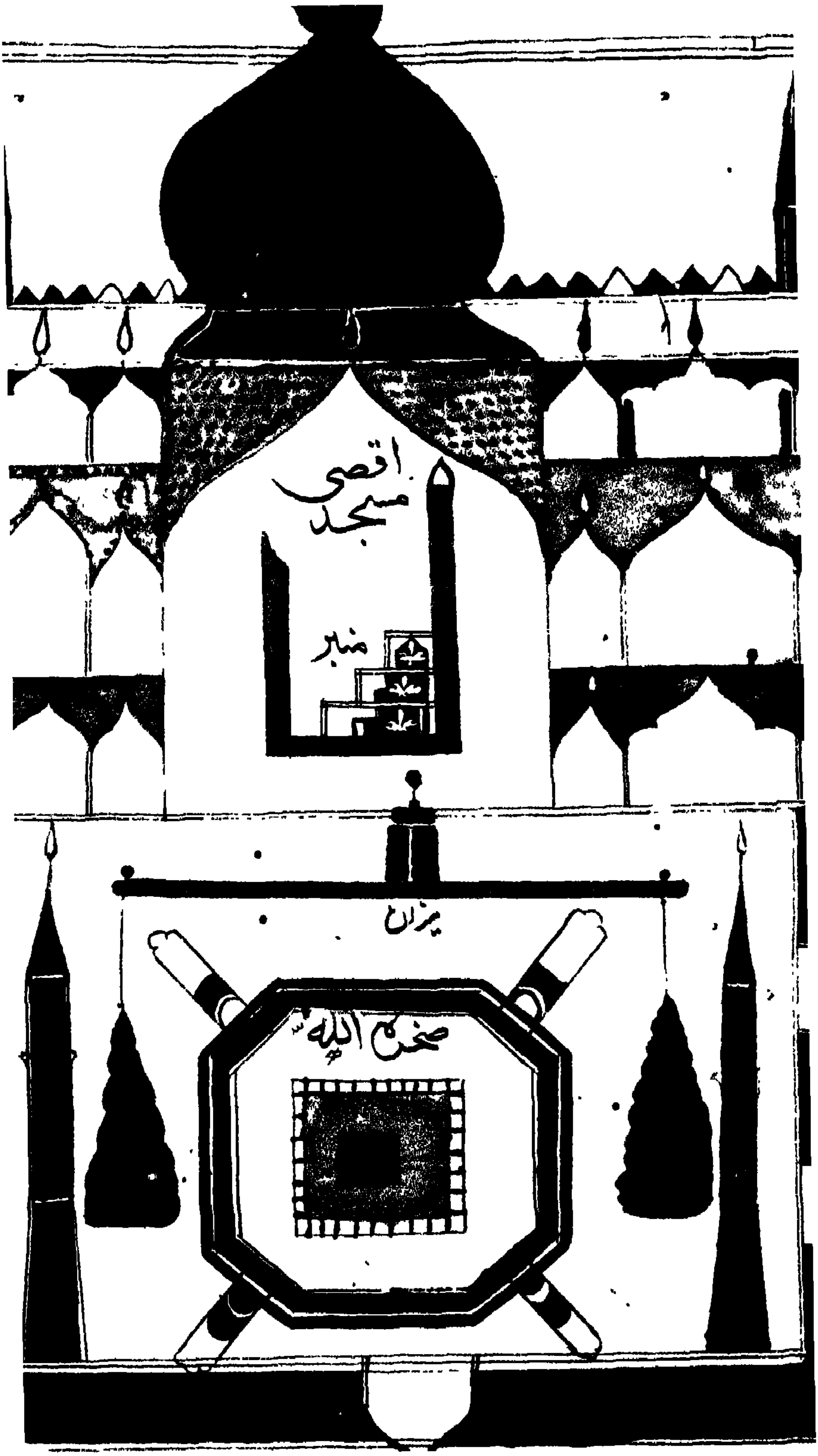
گرم شد از نظم تو بازار حج
ختم بنام تو شد اسرار حج

از کرم رحمت ذوالمنن
شکر که با تمام رسید این سخن

دست برآرم به دعا هر نفس
نیست مرا جز به دعا دسترس

صلِّ علی روضهٔ خیر الانام
خاتمهٔ نسخهٔ من شد تمام

هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بنده گنه‌کارم



اقصی
مسجد
منبر
میزان
صخرہ اللہ

آغاز کتاب خلاصه عالیجناب کتاب المسمی رساله ذرایع نوی بنی عالی در
مدینه منوره محترمه زاد الله نورها مبتیم ۹ ار ماه تمام
شوال المکرم سنه ۹۳ هجری در صلعم

منبه ورکه

۳

نسخه رساله ذرایع نوی

۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

ای کوی تو آستانهٔ رد و قبول ؛؛ ای سوی تو ناظر همه اهل عقول
از امر تو گشته قبلهٔ محراب نماز ؛؛ وز لطف تو مدینه ماوای رسول
درود نامعدود و ثنای نامحدود رسول او را که دین لطیفش
ناسخ جمیع ادیان و شریعت شریفش ماحی کفر و عصیان است
و تشریف قدوم لطیفش پاک کننده مدینه از طاعون و طغیان
است رباعی ای حد شرافت تو ز اندیشه برون ؛؛ از ضابطهٔ
قیاس و ادراک فزون ؛؛ از مقدم تو مدینه گردید مصون ؛؛
از آفت حمّا و ز رنج طاعون ؛؛ صلی الله علیه و سلم و علی اله
و اصحابه

واصحابه وازواجه واولاده وانصاره واتباعه واخوانه وسلم

رباعی یارب بنبی واصحاب صلوات ،، ازواج مطهرات واولاد

عظام ،، بر تابع وتابعان تا حشر صلوات ،، اما بعد این رساله ایست

در بیان فضیلت مدینه منوره وتعیین حدود حرم محترم مصطفوی علیه

افضل الصلوات واکمل التسلیمات وانچه متعلق است بانکان

عالیشان شریف وبعضی از مآثر عالی درجات آن منزل لطیف که فراهم

آورده شده است از کتب معتبره مثل خلاصة الوفای شیخ الشیوخ

المحدث العالم الفاضل السید علی السمهودی رحمة الله وتاریخ الکبیر المسمی

بوفاء الوفا والصغیر الموسومه بخلاصة الوفاء وغیرهم من المسکتات والاحادیث

والتواریخ والتفاسیر وحواشی آن انچه بقدر امکان بای ناتوان رسیده

دانان بقدر توانائی کشید

گوهر دُر ذراع مسجد مدینه بود ذراع مدینه نام نهادیم

مناسب بود چون این ذراع بود جدید وذراع نوی تاریخ

ابتدای آن گردید خانچه این قطعه یاد از نام ونشان واز تاریخ او میدهد

قطعه در ذراع مدینه از قرشی هست این صفحه متاع نوی

چون وزارع لای نوشت قلم گفت تاریخ او وزارع نوی
فهرست کتاب در بیان فصول و ابواب محقق تا نماند مخفی نماند
که این کتاب که با بیت از فضایل مدینه و منوره همچون قلعه
کنز الثواب اوست مشتملست بر چهار باب مع مقدمه و خاتمه
الکتاب مقدمه در بیان فضایل آن مکان خوش آستان باب
اول در بیان حرم محترم شریف و آنچه متعلق است بآن مکان لطیف
و این باب مشتملست بر پانزده فصل فصل اول در بیان ابواب
حرم محترم فصل دوم در بیان تعیین عدد ستونهای حرم فصل
سیوم در بیان وزارع عرض و طول مسجد معظم فصل چهارم
در بیان محرابهای مسجد نبی مکرم فصل پنجم در بیان روضه
شریفه که میان منبر و قبر منیف است فصل ششم در بیان
حدود حجره و منبر و کیفیت قبور شریفه فصل هفتم در بیان
ابواب حجره مطهره فصل هشتم در بیان بعضی احوال متفرقه
که متعلق است بحرم شریف فصل نهم در بیان منارهای
حرم شریف فصل دهم در بیان امامان و مؤذنان
مسجد منیف فصل یازدهم در بیان آنکه حرم شریف چند بار
عمارت یافته فصل دوازدهم در بیان عدد خدام مسجد نبی کریم علیه السلام

فصل سیزدهم

از احوالات متفرقه متعلقه با مدینه منوره را مشتمل است بر سه
فصل اول در بیان وظایف اهل مدینه منوره فصل دوم
در بیان تقسیم گندم که از تفرقه نامند فصل سوم در بیان
مدارس و رباط و غیرها اما مقدمه در بیان فضیلت آنکان
خوش آستان بدان ایدک الله تعالی که افضل بقاع روی
زمین و اشرف الاماکن فی العالمین بعد از حرم محترم بیت
الحرام یعنی مکه معظمه مدینه منوره نبی کرام است علیه
السلام و بحدیث صحیح و روایت صریح ثابت شده است
که یک رکعت نماز در حرم محترم مدینه مکرم صلی الله علیه وسلم
برابری میکند به هزار رکعت به روایتی پنجاه هزار رکعت نمازی
که در جای دیگر گذارده میشود و روزه که در مدینه منوره داشته
شود و هر حسناتی که در بیکسان عالیشان بوقوع آید یکی هزار
و بروایتی پنجاه هزار اجر و ثواب بود و در این باب روایات بسیار
و اقوال بیشمار است بجهت اعتبار و اختصار و اقتصار بقولین
مذکورین نمود و انحصار بروایتین مزبورین کرده شد والله
اعلم بالصواب فایده مخفی نماند که زیادتی که در مسجد اول
است که در زمان نبی بود علیه السلام بحکم حدیثی که در کتاب
فضایل

فضائل الحرمین مذکور است وهو هذا حدثنی محمد بن سعید عن
اخیه عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال لو بنی مسجدی هذا الی صنعاء کان مسجدی
فکان ابو هریرة یقول لو مد هذا الی باب داری ما عدوت ان
اصلی فیه [illegible] قال حدثنی محمد عن محمد بن اسمعیل عن
ابی زبیر قال قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه لو مد مسجدی
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ذی الحلیفة لکان
منه اما اهل حدیث برانند و امام نووی در شرح مشارق نیز
میگوید تضعیف ثواب درهمان مسجدی است که در زمان نبی
بوده علیه السلام نه در زیادتی آن مولانا رحمة الله ازینجهت
تاکید کرده که سعی باید نمود که نماز در مسجد اصل که در زمان
نبی بوده گذارده شود که مکان نزول وحی است بهر تقدیر تا
ممکن است نماز در مسجد قدیم بلکه در روضه شریف بلکه در
محراب نبی علیه السلام یا در زیر ستونهای معروف گذارده
شود و اگر میسر نباشد روضه منبر میسر نشود مسجد قدیم اولی
است از مازاد علیه لعدم الاختلاف فیه و اگر آن نیز
میسر نشود باید مازاد علیه را مغتنم باید داشت که حکم آن دارد

واگر همیشه میسر نشود چهل وقت نماز که در مثبت روز آدا
می شود متصل باید گذارد چرا که حدیث وارد است که من
صلی فی مسجدی اربعین صلوة کتب الله له براة من
النار و فی رواه کتب الله له براة من النفاق و در روایت
دیگر آمده است که من صلی فی مسجدی اربعین صلوة ملا
ارتیاب کتب الله له براة من العذاب و مشهور است که
هر کس چهل نماز در مسجد نبی علیه السلام بواسطه گذارد اورا
از اهل مدینه می نویسند فائده ائمه اربعه رضی الله
عنه در فضلیت میان حرمین الشریفین اقوال است قال
الثلاثه مکه افضل من المدینه الا الکعبه و هو مروی عن بعض
الصحابه الکبار و ادلتهم کثیره اما نزد مالک مدینه منوره
افضل است از مکه معظمه و این روایت است نیز از امام
احمد بن حنبل و بعضی ائمه شافعیه و ادله ایشان نیز لا تعد
ولا تحصی است و یکی از انجمله دلیل جلی بروایت طبرانی وغیره
قول نبی است علیه السلام که المدینه خیر من مکه و بروایتی
افضل من مکه تا که حب نبی مدینه را و اختیار آن سرور
در دعا مکان بهتر از مکه وغیره برها نیست قاطع در افضلیت

این

این مکان عرش آستان و از دیگر بیرون از مدیحان است

اما مکانی که خاک پاک آن مخاطب لولاك لما خلقت الافلاك

است باتفاق جمیع اهل آفاق افضل و اشرف از مکه بل از

عرش و کرسی و افلاک است چرا که آن شفیع امت بلسان مرحمت

علیه الصلوة والتحیة چنین فرموده است که من زار قبری وجبت

له شفاعتی پس مکان که زیارت آن سبب وجوب شفاعت آنحضرت

شود نه مکه است و نه غیر آن این دلیل است واضح و برهانیست

لایح بر افضلیت این مکان عرش آستان خصوصا مقدسه که ضم

اعضاء شریفش کرده باشد علیه الصلوة والسلام نظم

خاکی که درو ذات تو دارد ماوا افضل باشد ز عرش و کرسی و سما

این چون نبود که هر کجا گیری جا کرسی گردد ز فخر خاک کف پا

و نیز فرموده است علیه السلام من زار بعد وفاتی فقد زارنی فی

حیاتی و نیز یکی از ادله آیه ثلاثه در افضلیت مکه بر مدینه آنست

که رسول صلی الله علیه وسلم در مکه معظمه مدت پنجاه سال الوقوف اند

و در مدینه منوره سیزده سال و کثیر بودن آن سرور دلیلیست مقرر

بر افضلیت آن مکان قیاس بجای دیگر و آئمه مالکیه از این دلیل

جلیل بدین قبیل کرده اند که مکه معظمه اگرچه مدت پنجاه سال

مشرق آن آفتاب جهانتاب بود اما مدینه منوره از زمان وفات تا قیام

قیامت مغرب الشمس سعادت است و محل نزول آن خورشید دو

اگر دیده تیره از دیده خیال یار بر دل پیوست :: لیکن فرق میان

دیده و دل بسیارست :: آری آری دیگرست خورشید جهانرا :: برجاست

ز مشرق و مغرب بگذشت :: باب اول در بیان حرم شریف

و آنچه متعلق است بآن و این باب مشتمل است بر پانزده فصل

فصل اول در بیان ابواب حرم محترم بدانکه مسجد شریف

مدینه منوره را که روضه مطهره و منبر مقدسه درآنست چهار

باب است یکی باب السلام مردی که بسلام سید الکرام آیند

ازین باب درآیند خوخه سیدنا ابوبکر الصدیق رضی الله

عنه که آنرا باب گویند در یکی سمت بابست یکی باب السلام

مردی که بسلام سید الکرام ــــــــ در رسم شریف

اکبر در بالای آن در باب زر بخط جلی نوشته اند و درین خانه

درین زمان کلیدهای حرم شریف است دوم باب الرحمة ازین

باب تا باب السلام قریبا دگرست و این دو باب در

دیوار مغربی مسجد آن آفتاب جهانتابست چهارم

مطبخ و عصات را ازین باب داخل حرم کثیر الثواب سازند

حرم محترم را کلید ... خزانه ...

ما ابنی

٣) ازین باب مفارق رحمة رب الارباب گردد سوم باب جبرئیل
مدخل جبرائیل نزد رب الجلیل علیه السلام آنمقام بوده است
مقام جبرائیل که در درون حجره شریفه الیست محاذی آن باب
است و شباک جمل درپایان آن باب است از جانب جنوب
وآن منزلیست که در وقت نزول رسول از هجرت مکه بمدینه اول
بشتر مبارک آنجا خوابیده وآن منزل ایوب انصاری بوده که
از اصحاب کبار است و از نسل تبع که بادشاه یمن است لهذا
حضرت علیه السلام در خانه او نزول کرده تا چند روز آنجا بوده اند
و شباک مذکور درپایان قبر شریف است والیوم مردمی که
بزیارت آیند شتران خود را آورده وزبان انرا بیرون کرده
شباک جمل لسانند دارا انتقال کیرند و مقام ملائکه متوجهین
که بهم الزائرین درین محل مشهور است در درون آن شباک
چهارم باب النساء میان این باب و باب جبرائیل بیست گز
راست مدخل نساء مسجد حرم مصطفی از مناب است واین
دو باب جبرائیل در دیوار شرقی حرم محترم کثیر الثواب وآیات
بینات رب الارباب بر فوق هریک ازین دو باب باب طلاء
وسیماب بحساب مکتوب است والله اعلم بالصواب فصل دوم

در بیان طول و عرض مسجد شریف بدانکه طول مسجد شریف
از جانب جنوب که قبله آن کعبه است تا دیوار شمال دویست
و پنجاه قدم است و هر قدمی یک گز شرعی است و صد و بیست
گز از آن زیر الوان و گنبذها است باقی همه صحن است
و عرض آن از دیوار شرقی تا دیوار غربی صد و پنجاه گز است
و مسجد اصل که در زمان نبی علیه السلام بوده طولاً و عرضاً
صد در صد گز است و میان منبر و شباک حجره شریفه که
آنرا روضه نامند طولاً سی و پنج گز است و عرضاً ده گز
و در روایتی بیست گز و در روایتی طولاً پنجاه و سه گز و شبری
عرضاً ده گز است یا بیست گز و اینرا اکثر اهل تحقیق چون
این تمام دعیره روضه شریفه مربعه است عرضاً و طولاً
مساوی است یعنی سی و پنج گز در سی و پنج گز است یا
پنجاه و سه گز در پنجاه و سه گز است چرا که مضمون حدیث صحیح
ما بین القبر والمنبر روضة من ریاض الجنة صریح است که
یک حد آن قبر شریف و حد دیگر منبر منیر است چون آنرا مربع
نهند هر چهار طرف آن برابر خواهد بود و از منبر تا مقام
آنسرور چهارده گز و شبری است و مقام نبی علیه السلام طرف

بیمین

همین محراب است از جانب منبر امارماد تی حضرت عثمان

طولا صد و نیم و پنجاه گز و عرضا سی و هفت گز است و صفه که مقام

اصحاب صفه بوده طولا پانزده گز و عرض ده گز است

حجره صحن حرم نبی که بر عرض فزود ممکن بود که از دو

طرف بپیمود اگر قصد مساحت بنیه دانی عاری باشند زمقدور

بیرون از حدود فایده محقق نماند که آنچه در طول تحقیق رسید

و گز عرض موافق ساخته شده بر قدمی که آن را کام نامند

بر قدم متعارف یک گز است اما در رساله در تاریخ مکه گفته

است که دو بیست و شصت و قطوه چهار صد و چهار گز است

و قطوه کام را گویند بر بنا بر این تقدیر کامی تقریبا صد و گز

می شود صد ریگ گز صد و شش بعدد حروف کلمه

طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله

بیست و چهار انگشت مضبوط است دار از درارع

محمدی گویند کما قال الرافعی طولها اربعة و عشرون

اصبعا و عرضها كل اصبع ست حبات من شعر

ملتصق ظهرا ببطنها فصل سوم در تعیین عدد ستون های

حرم محترم شریف مجموع سیصد و پانزده ستون است

بدین تفصیل که شصت و هشت ستون در مسجد اصل نبی است
که طولا دو عرضا نه قطار در نه قطار است الا آنکه در حجرهای دو
ستون باهم متعلق است و در زیادتی حضرت عثمان هیژده
ستون است که از از باب السلام تا مواجه نبی الکرام علیه
السلام تا حد شامی که عرضا چهار ستون طولا نیست و سه ستون
بود و دو ستون است و در جانب شرقی از باب النسا تا کنج دیوار
شامی عرضا سه ستون و طولا پانزده ستون چهل و پنج ستون است
و در جانب شمالی که کنج دیوار شامی عبارت از آنست پنجاه
و پنج ستون است عرضا چهار ستون طولا چهارده الا یک قطار
شش تو نیست و در صفه است که بمقام صفه پنج ستون است
و در مسجد نبی صلعم چهار ستون است و در درون حائط حجره شریفه
ده ستون است المحرره هر ستون که در مسجد نبویست
صد الف در میانه حالست مرشد کاملیست که نشیکر
جان و دل پس آن است فصل چهارم در بیان محرابهای مسجد
حرم محترم بدانکه مسجد شریف و حرم منیف که مشتمل بر پنج محراب است
دو محراب در مسجد قدیم است و منبر منبر در میانه آنند و محراب
محراب قدیم که در زمان نبی علیه السلام بوده در میان منبر شریف و حجره

لطیفه

لطیف است • محراب دوم میان منبر منیر و صحن غربی مسجد قدیم
است و این محراب را متأخرین در تاریخ منعقد کرده‌اند که بجهت
رفع نزاع و مصالحه میان حنبلی و حنفی و شافعی ساخته‌اند تا
هر کدام ازین دو جماعه یکروز در میان محراب نبی علیه السلام قیام
بجهت اداء صلوات نمایند • و محراب سوم در عقب محراب نبی است
علیه السلام از جانب جنوب آن مسجد که آن را سید عثمان رضی الله
عنه در ایام خلافت خود از کثرت جمعیت بنا کرده و در منزله
نیز در ایام خلافت قافلها و موسم حج مصر و شام از کثرت
ازدحام ایام در آن مقام قیام مجموع نماز را باقدام میرسانند • چهارم
محراب تهجد است که در خلف حجره ستیدة فاطمه است رضی الله
عنها از جانب شمالی حجره شریفه که رسول علیه السلام نماز
تهجد اکثر آنجا میگذارده لهذا محراب تهجد در باب حجره ستیدة
فاطمه است محاذی باب جبرائیل علیه السلام زائرین چون آنجا
رسند متوجه قبله شده دعا کنند و دیگر صورت محرابها در دیوار
و ستونها بسیار است که اکثر ناس آن را نیز محراب قیاس
میکنند و آن اعتباری ندارد لمحرره فرش حرم نبی که مرآت
صفا است ؛؛ منگر اگرت دیده بینائی راست ؛؛ هر یک سنگش

قبله نمایت یقین ‹‹ هرکه بالیقین نماز بمحراب دعا است

فصل بتحقیق درمیان روضهٔ شریفه که میان منبر منیر و قبر

منیف است بدانکه میان منبر شریف و حجرهٔ لطیف را

که حدود آن ستونها بیان یافت روضه می نامند چرا که حدیث

صحیح وارد است که ما بین منبری و قبری روضة من ریاض

الجنة نماز و دعا در آنجا مقبول و مستجاب است قال النبی

ان الله جعل ترعة ... ما بین منبره و قبره و در روایت

مشارق مذکور است که ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض

الجنة و در روایتی ما بین قبری و منبری است و معنی او آنست

که عبادت در آن مکان موجب دخول روضهٔ جنت است بعضی

گفته اند همان مکان بعینه در جنت است بعضی گفته اند

آنچه سوال کرده شود از الله تعالی در آن مکان میسر است

همچنان که در جنت و بعضی گفته اند که باب جنت از آنجا

است همچنان که در تتمه الامام است ترعة الفردوس

الی آخره الترعة باب قبل مقسم الماء و این مکان جنت

نشان مشتمل است بر پنج ستون است از ستون ستون دریلی منبر

است و آن مقام عبد الله بن عباس و زید بن حارث است و پنجم

ستون

ستون بطلا و للاوبرد بخط جلی نوشته اند که هذا اسطوان
عبد الله بن عباس و زید بن حارث رضی الله عنهم ستون دو
محاذی محراب نبی است علیه السلام که آن مقام خلفا و راشدین
والیه مدین است و بران ستون نوشته اند که هذا اسطوان
سیدنا ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین
ستون سیوم در ستون عائشه نامند و بران ستون
نوشته هذا اسطوان سیدنا عائشه رضی الله عنها و نیز
ستون عائشه بسبب آن گویند که آن فخر النساء رضی
الله عنها شبها در آنجا نماز میگزاردی و فضیلت آن مکان
عالیشان را بیان میکرده و میفرموده اند که رسول صلی
الله علیه وسلم صفت آن مکان بسیار میکرده اند و آن ستون
در میان مسجد است چنانکه در تاریخ مدینه گفته است او
ستون سیوم است از منبر منیر و سیوم است از قبر معطر
منور و سیوم است از دیوار قبله و سیوم است از در مسجد
که در زمان نبی علیه السلام بوده و بعد از تحویل قبله مدت ده روز
رسول صلی الله علیه وسلم نماز فرض را در زیر آن ستون
گزارده اند و بعد از آن تقدم کرده اند ستون چهارم ستون ابو لبابه

که آنرا ستون توبه گویند و دران نوشته اند که هذا اسطوان
ابو لبابه المعروف با ستون التوبه نقلست که ابو لبابه که
یکی از صحابه است بسبب جرمی خود را در ان ستون بسته بود
و او دوازده شبانگاه از ان گناه توبه کرده جبرائیل از رب جلیل وحی
رسانیده که توبه او را قبول کردند و گناه او را بخشیدند از ان
جهت آن را ستون توبه نامیدند ستون پنجم ستون سریر
و آن بشباک حجره شریفه متصل است محاذی ستون توبه گویند
چون حضرت معتکف میشده اند سریر شریف خود را در زیر
آن ستون می نهادند و مکان اعتکاف ایشان میان آن
ستون و ستون توبه است الآن که او را روضه شریفه
در اطراف حجره منیفه است نیز پنج است ستون ششم
ستون حرس است و آن را اسطوان علی نامند و آن در پس
ستون سریر است از جانب شمال گویند هر وقت که حضرت
در حجره شریفه میبوده اند سیدنا علی رضی الله عنه
در زیر آن ستون می نشسته اند ستون هفتم ستون وفود
است و آن خلف ستون علی است از جانب شمال ملصق
بشباک حجره شریفه و باب وفود در میان آن دو ستون است

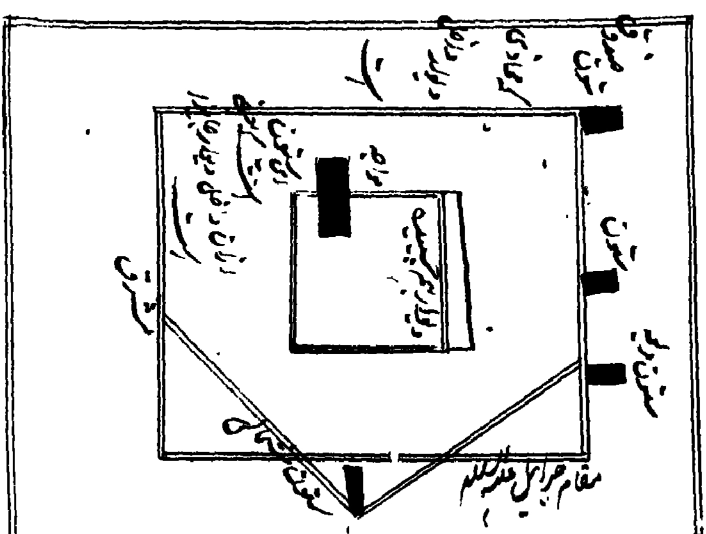
دارد

و اکثر اصحاب صحابه کبار بجهت نشست و دیگر کار در زیر آن
ستون واقع شده است ستون سیوم مربعه است و آنرا مقام
جبرائیل گویند و آن ستون مابین ستون وفود و اسطوان تهجد
از راست نبی است علیه السلام و در دو محراب است که چون
مردم رو به محراب استقبال کرده شود باب جبرائیل در یسار
می شود ستون پنجم ستون حنانه است و آن در محراب نبی صلعم
است علیه السلام و آن چوب خرما بوده است که حضرت
بر بالای آن خطبه میخوانده اند بعد از مدتی که بجهت ایشان
شخصی منبر ساخته آورد و حضرت آن منبر را قبول کرده اند
و بجای آن چوب خرما گذاشته اند گفته اند که چون آن چوب را
برداشتند او همچو شتر بچه که از مادرش جدا ساخته فریاد
میکرده دست حضرت مبارک مرد کشیده او را نوازش
کرده بهشت بشارت داده در عقب محراب دفن نموده
اند بعد از مدتی که عمارات در مسجد شریف واقع شده بر
بالای آن چوب ستون سنگین گذاشته اند ستون حنانه که
مشهور است عمارت از اوست تا در بنو زر آن ستون
را ستون مخلق کتابه مخلقه گویند و در آن نوشته اند که مدار اسطوان

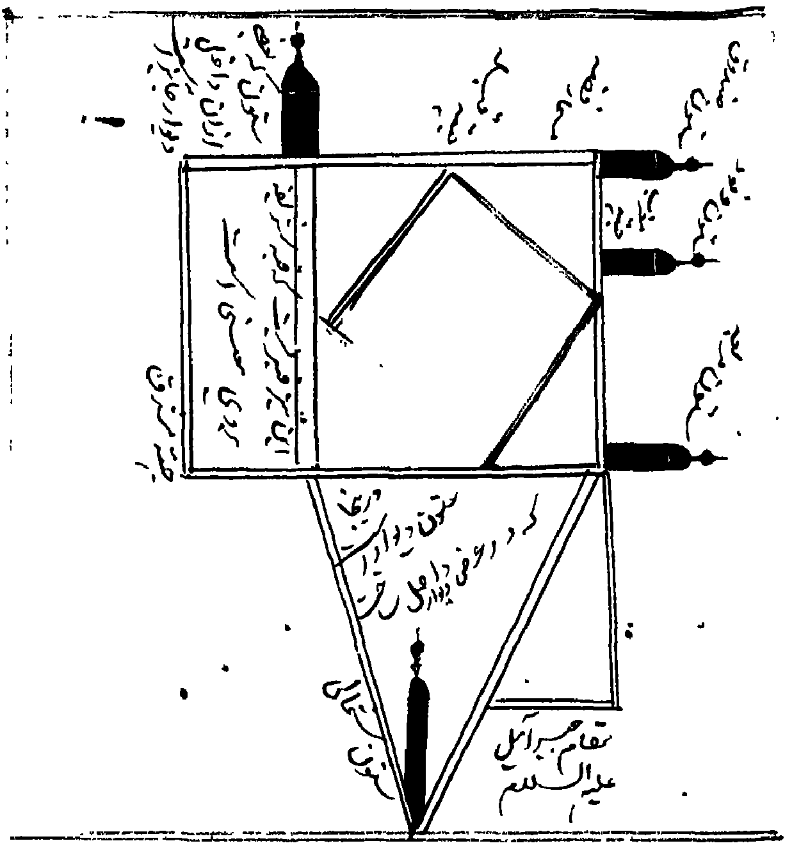
ستون حضرت پیغمبر
و نیز ...
در تشهد

الملحق لحق بجای معجمه و تشدید لام و قاف یعنی رنگ کردن
چیزی بزعفران را گویند و آن ستون را کمینه کنند عثمان بن
مظعون که یکی از صحابه کبار است آب دهن بر آن ستون
انداخته بود بزعفران رنگ کرده بودند و همان اسطوانه
در کتب حدیث مذکور است اینست همان ستونها که دعا
در آنجا مستجاب است خصوصا و الا عموما جمیع ستونها
که در مسجد نبویست عمود نور و محل فیض است غفور است
محرره هریک ز ستون مسجد خواجه ما نوریست
که رفته از زمین تا بسما گذار بر هر یکی روی نیاز
بکشای بسوی هریکی دست دعا فصل ششم در بیان حدود
حجره شریفه و کیفیت قبور شریفه بدانکه حجره شریفه از حد
شرقی تا دیوار غربی هفت و نیم گز و نیم گز است و از حد
شمالی تا جانب جنوبی یازده و نیم گز است و در تصویر
حجره شریف صاحب تاریخ گفته است که شکل مثلث در آنکه
بنای که درون خانه ظاهر است مربع است و این بجا روایتی
بوکه محقق تصویر کرده لند ظاهر است و گفته است که من حجره
شریفه را از درون گذر کردم مقدم او که طرف او قبله است

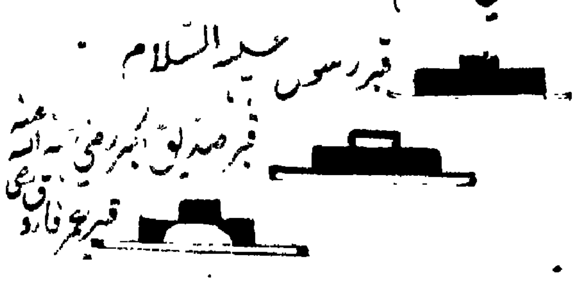
ده گز و ثلث گز بود و عر در ازمنه جاهلیت
یکنیم گز و دو قیراط است از جانب شرقی هفت و نصف و
ثمن گز و عرض مگر جانب شرقی که یک ذراع و ربع و ثمن است
و ارتفاع آن سیزده و ثلث گز است و بعضی جهات از
سیزده گز زیاده است و نیز گفته است که زینت صورتی
که ما حجره شریفه را بدان یافتیم اگرچه بعضی اهل تواریخ بر هیئت
دیگر تعیین کرده اند و آن صورت در مقدمه الوفا مسطور است
از کتاب اخبار حسینیه در آثار مدینه که ترجمه خلاصة الوفاء
است و آن تصنیف در دولت ایشان اسلطانست
که مشهور باق سلطان از نسل چنگیزخان است نقل
نموده شد از نسخه که بخط مصنف است و زینت صاحب
تاریخ گفته است زینت



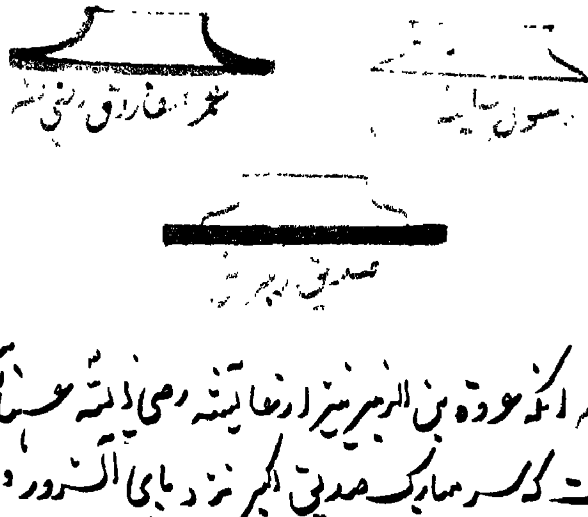
صورت حجرهٔ شریفه بعد از حریق اول و حریق آخر بدان قرار یافته
بدانکه خط سرخ و بیرون نشان جابر بن عبدالعزیز است و خط سیاه
علامت بنای دروبا است و خط دیگر که بر سر قبور شریفه از
حاقیه ملا سقفه است و خطوط دیگر که در دیوار قبله است علامت
آنست که او از زمین حجره ... است و الصورت ... است



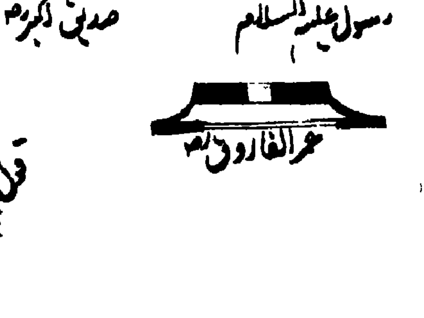
اما صورت قبور پر نور شریفه مذکوره را بعضی مسنم گفته اند
و بعضی مسطح و جمع بین القولین ظاهر است چرا که میتوانند که اول
مسطح بوده باشد بعد از افتادن دیوار حجره شریفه مسنم ساخته
باشند اما در کیفیت قبور ثلاثه اقوال بسیار است و مجموع
آن سه استادیست در کتاب وفا مذکور است و مصنف اکتفا
از تحقیق سه قول را اعتبار کرده و باقی معتمد نیست گفته
قول اول آنکه اصح اقوال است و جمهور اهل حدیث و ارباب
تواریخ بر آنند آنست که سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه
بجانب مغرب است و سر اهل شریفه جانب قبله
است که جنوبی مدینه است و آن در قبله قبر شیخین از
رضی الله عنهما و صدیق است که سر صدیق اکبر مقابل دوش
آنسرور صلی الله علیه وسلم و سر عمر محاذی دوش
صدیق اکبر است رضی الله عنهما



قول دوم آنکه قاسم بن محمد بن ابابکر از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده است که ام المؤمنین مرا بمن کشف کرد آن سه قبر شریفه را دیدم که نه بر زمین چسپیده بود و نه از زمین بالا و انداخته بودند بر آن ریگ سرخ و سر مبارک صدیق اکبر میان دو کتف آنسرور و سر عمر نزد پای مبارک پیغمبر بود بدین صورت

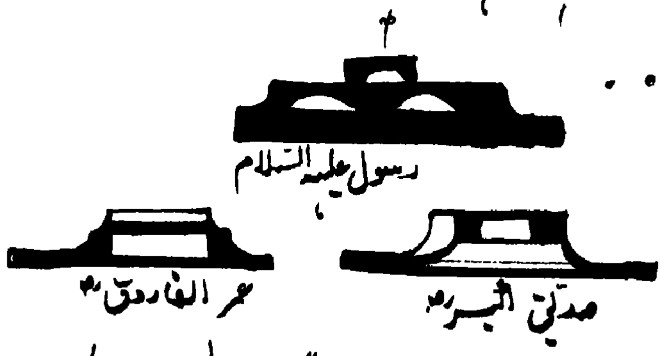


قول سیوم آنکه عروه بن الزبیر نیز از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که سر مبارک صدیق اکبر نزد پای آنسرور و قبر عمر در خلف قبر مطهر پیغمبر است و موضع یک قبر دیگر در خلف صدیق اکبر خالیست بدین صورت



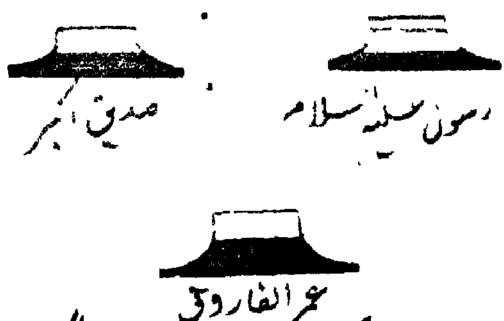
قول چهارم

قول چهارم آنکه در کتاب دلائل النبوات مذکور است که جاء فی الخبر
ذکر عروة بن زبیر رضی الله عنه قال دفن رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی السهوة و دفن ابو بکر خلف رسول الله صلی الله علیه
وسلم و دفن عمر عند رجلی ابی بکر وبقیت السهوة الشرقیة
فارغة فیها موضع یقال والله اعلم ان عیسی بن مریم علیه السلام
یدفن فیه انتهی کلامه و صورت آن قبور مذکور اینست



پوشیده نماند که در حدیث مزبور اگرچه والله اعلم مذکور است
اما در احادیث مشکوة و مصابیح تصریح مسطور است آنکه قبر
عیسی علیه السلام در آن مقام است چنانچه در باب علامات ساعت و
نزول عیسی آورده است که عن عبد الله عمر رضی الله
عنهما انه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ینزل
عیسی ابن مریم الی الارض فیتزوج ویولد له ویمکث خمسا

ودر بعض نسخه ثم یموت فیدفن معی فی قبری فاقوم انا
وعیسی بن مریم فی قبر واحد بین ابی بکر وعمر رواه ابن
الجوزی فی الکتاب الوفا مخفی نماند که از ظاهر حدیث شریف
صورت دیگر از اصورة سبعه مستفاد میشود آن
اینست که قبر مطهر سید انبیا درمیان قبر ابی بکر وعمر
باشد رضی الله عنهما بدین صورت



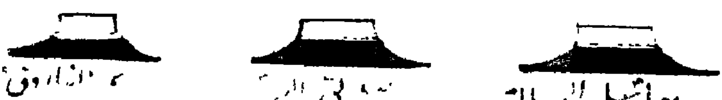
وآنچه منقول است از اقوال سبعه واصورة دیگر ضایع از
بعض مردم معتبر استماع افتاده یکی آنست که قبر شیخین
کبیرین درتحت رجلین رسول الثقلین است وصلی الله علیه وسلم

ورضی

و رضی الله عنهما بدینصورت ؛

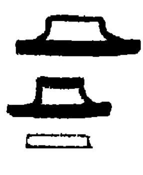


صورت دیگر آنکه سر مبارک صدیق اکبر تحت قدم شریف آنسرور و فرق سیدنا عمر زیر رجل صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنهما بدینصورت ؛

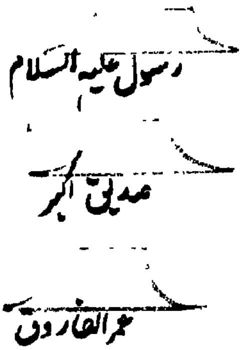


اما حجره شریفه مقتضی این صورت نیست چنانچه ظاهر است و در مناسک امام ابو عمر بن صلاح دو صورت دیگر یافته شد که غیر آن صفت مذکور است و گفته است قیل هکذا فی صورتها و قیل هکذا

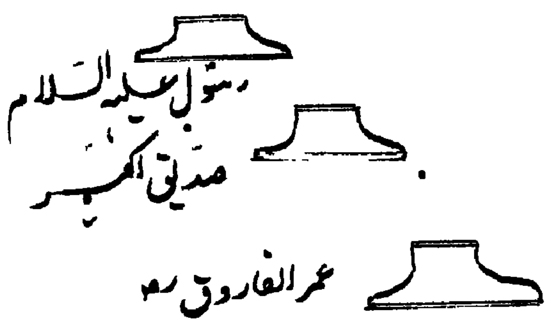








ودر بعضی رسایل صورت دیگر غیر اینها است نیز دیده شده
وصاحب رساله گفته و فی روایة هکذا صورت دیگر است



فائده

فایده در کتاب دلائل النبوات مذکور است که جابر فی الحجره
عن عائشه رضی الله عنها انها قالت لی رأیت ثلاثة اقمار
سقوطا فی حجری فقصصت رؤیای علی ابا بکر فقال لی یا عائشه
لیدفنن فی بیتک ثلاثة هم خیر اهل الارض فلما توفی رسول
الله صلی الله علیه وسلم ودفن فی بیتی قال ابو بکر هذا
واحد من اقمارک وهو خیرهم صلی الله علیه وسلم
فصل
[illegible] در بیان ابواب حجره شریفه بدانکه حجره شریفه را
نیز همچون مسجد شریفه چار باب است اول باب وفود این
باب در جانب مغرب حجره است اما باب [illegible] رسول
باب در جانب مغرب حجره الی رب
اول باب وفود این باب در جانب [illegible] مسمی گشته الوفود
ثالث الابواب نیز در جانب [illegible] وفاته صدیق اکبر که قبل
وفود از این باب بیرون می آمدند آورده اند که
از این مذکور شده مجاری این باب است خود می بسته
صدیق اکبر رضی الله عنه [illegible] هر در خانه جمیع
چار باب نامگاه انباب [illegible]
منتظر خروج السرور [illegible]
همه از مطلع آن باب طلوع کند آثار خود را همچون
سایه در قدم السرور [illegible] سایه انداخته [illegible]

سایه بود سرو مار را سایه و بالا نبود :: آفتابی بود زان
رو سایه اش پیدا نبود :: هرکجا او بود بود فوق و تحت او از نور
بود :: سایه را اندر میان نور آری جا نبود :: سایه در جسمیت
دانکو هرکه مین هو در است :: بابی تا سر نور بوده جسمیت او را
نبود :: سایه هر شخص باشد از شعاع آفتاب :: آفتاب
از فلک پایش ذره بالا نبود :: سایه افتد بر زمین و عیرقرشی
حزین بر زمین افتاده و گور دران ما وا نبود و له ایضا
آنی که زعرشش است فزون پایه :: خوتو نبود کسی
به پیرایه تو :: ذرت نواران سایه ندارد که بود
خورشید لیصدا امید در سایه تو :: دوم باب مسجد است
در این باب شمالی حجره آنحضرت است الشفیع یوم الحساب
ازین باب بمسجد مسجد بیرون می آمده اند و ازرا باب
جبرائیل گویند هرا که مقام جبرائیل در درون این باب
است و صفه که مقام اصحاب صفه بوده در سپنی آنست
سیوم باب حجره فاطمه است که آن محاذی باب جبرائیل
است در دیوار شرقی حجره شریفه است مدخل خدام
فی کل ایام من الصبح والشام روضه کرام ان خیرالانام علیه
السلام

السلام بجهة درآوردن شمعهای عظام و قندیلهای رخام
برای ظلمة انتقام نورانی تمام آن باب است چهارم باب صغیر
است و آن در نواحی منبر آن رسول صغیر و کبیر است باب
قبله و انرا باب توبه نیز گویند چراکه توبه ازین باب دران باب
مقبول است و باب اجابت نیز خوانند چراکه چون واقعه
صعب پیش آید و حاجتی قوی افتد آن باب را گشایند بالهام
والاشراق و مشایخ بی کبر و لاف مردان درآیند به نیاز
و تضرع تمام دعا کنند دعا درانجا مستجاب است نظم
هر دعای کش بود در آستان مصطفی :: مستجاب است
گر بود از راستان با صفا :: لیک در باب صغیرش
کز صغیر و از کبیر :: هرچه میجویند می یابند از شه
تا گدا :: و در محاذی آن باب در دیوار قبله مسجد
دریست که آن بجانب بوستان بنی النسا و جان گشاده
شود آن باغچه تخمیناً چهل در چهل گز بود انواع اشجار
و ریاحین و ازهار در آن صحن انوار بسیار میباشد
چاه آب شیرین و سقایه با ترتیب هرچه ازان باغست و دروازه
آن باغ در محاذی خانه ابوایوب انصاری است که چهل
ازین در باب جبرئیل مذکور شد و الیوم در آن منزل خانقاه و رباط است که آن را زاویه

ضمیمه رباط ابوسعید الخدری با مسجدم

وآن بوستان را باغ نبی گویند وگویند در زمان نبی علیه السلام نیز همچنان بوده

ای خاک در تو سرمه چشم جهان وای کوی تو پناهگاه آسوده دلان
در باب تو آستانه عرش برین در منزل تو نشانه باغ جنان

احوال متفرقه که متعلق است بحرم شریف مدینه در صحن حرم شریف نزدیک بابوان شرقی بحرم شریف مدینه در صحن حرم شریف نزدیک بابوان شریف نخلیست که گرد آنرا بحجره گرفته اند وخدام حرم شریف آنرا ضبط نمایند ومیوه آنرا هرسال بلا نقصان بخوندگار روم میفرستند ومشهور است که آن نخل را سیدة النساء فاطمة الزهرا رضی الله عنها بدست خود آورده وکشته است ودرجنب آن نخل بمیان صحن حرم قبه معظمه است که آنرا خزانه زیت گویند از اسباب مطلا وآفتابه های طلا وشمعدان ها مملو ندم ووقف آنجاست ودرمیان آن گنبد حوضی است بزرگ که اطراف آنرا از سقف حوض برآورده اند وآن مملو از زیتون

عالم

خالص باشد و هر سر ماه در آن خانه را بگشایند شیخ الحرم
و خدام محترم آنجا نشینند و از آن حوض مقدار یکپایه روغن
بر آرند و آنرا هر شب بقندیلها حرم شریف اندازند
آخر ماه آن خانه بسته باشد باز در غرهٔ ماه جدید
کلید آنرا آرند و بدستور مذکور روغن از آن حوض
بر آرند و روغن زیتون همیشه از مصر آید و آن حوض همواره
مملو باشد و بانی آن قبه مادر خلیفه ناصرالدین است
که مزار فیض آثار سیدنا امیر حمزه را از سر نو عمارت
کرده گنبد عالی ساخته در سال پانصد و هفتاد از
هجرت دیگر خانه‌های عالی در اطراف حرم متعالی باشد
و آنها همیشه مملو از گلیمهای کرمانی و بوریاهای سطری
و بیانی بود که هر سال در حرم شریف تغییر کنند و همیشه
این بساطها از مصر می‌آید و آن خانه‌ها هیچ وقت خالی
نباشد و در خانه دیگر شمعهای مومی و شمعدانهای بلور
و بزرگ ملون بود که هر شب از آن شمعها روشن سازند
و در شبهای رمضان هر شب چهل شمع مومی که هر یک در طول
بقد آدمی برابر و در سطری از قبضه بزرگتر در کعبه آرند

ودر تمام سال دو شمع کلان که هر یک در طول ده گز
ودر سطبری دو در مقدار چهار گز بود در دو طرف محراب
گذارند و سه نردبان هشت زینگی بر آید او را در
گیرانند و چهار شمع دیگر نیز هر شب از غیر آن در پیش
آن دو محراب نهند و چهار شمع دیگر نیز هر شب از غیر آن
در پیش آن دو محراب نهند و فایده سبب گذاشتن شمع
متعدد او مبالغه در دو طرف محراب آنست که نور ضیا
زیاده از مدعا بود احتیاطا لخوف الاعدا و این عادت
از زمان شهادت خلیفه ثانی سیدنا عمر رضی الله عنه
منعقد گشت زیرا که ایشان در نماز فجر در محراب بودند
و محراب تاریک بود که آن ملعون سیاه دل در پهلوی حضرت نفس
در آمده و لیفرب خنجر مبارک شهید ساختند چنانچه این قصه
مشهور است و در درون حجره شریفه نیز از شمعهای
کلان دو شمع و صد قندیل در گیرانند در مجموع حرم شریف
هزار قندیل هر شب بر پا سازند از آن جمله سیصد و نود قندیل
در مسجد قدیم نبی است علیه السلام و از باب السلام تا مواجه
نبی علیه السلام دویست قندیل است و از باب السلام تا باب الرحمة

صد قندیل

صد قندیل است باقی تا هزار در تمام حرم محترم سید مختار ﷺ را
در طاق هر قبه یک زنجیر در میان هر دو ستون سه زنجیر
معلق است که بر آن قندیل آویزند و آن زنجیرها همه از برنج
خالص است وزن هر کدام از ده سیر زیاده است المحرره

حرم و سقف پر قنادیل او :: هست اندر مثال روز افزون
آسمان پر ز ستاره بود :: یا گلستان و لاله‌ای نگون

[illegible]

[illegible]

بدانکه ابو داود بیهقی روایت کرده است که زنی بود
از قبیله بنی نجار که او گفت خانه من بلندترین خانهای
اطراف حرم شریف بود و بلال اذان صبح را در بالای
ان میگفت و این زمانه از محمد بن اسمعیل و غیره روایت
کرده است که در خانه عبدالله بن عمر ستونی بود و در قبله
مسجد بلال اذان بر آن ستون میگفت اما درین ایام در اطراف
حرم شریف را پنج گلدسته بود اول بالای قبه روضه شریفه
که آنرا رئیسیه گویند چرا که بغیر از رئیس موذنان آنجا کسی
دیگر نتوانند بر آید و این منار از بنای ولید بن عبدالملک

بن مروانست که والی شام بوده و در زمانیکه عمر بن عبد العزیز
که حاکم مکه و مدینه بود و بامر او عمارت مسجد حرم مدینه کرد
و چهار منار در چهار کنار حرم محترم بنا کرد که مرتب شصت گز
بود اما مناره رائیسیه بامر قایتبای سلطان بود مدتی صدد
گذشته تا تمام شیخ الخدام شاهین الجمال در سنه ۸۹۲ اثنین و
تسعین و ثمانیه ... دویم
شرقی دیوار شمالی حرم محترم و طول آن هشتاد گز است
چون آن منار از آثار سلیمان بن عبد الملک بن مروان است
و سلیمان پادشاه که از سلاطین روم است و بانی قلعه مدینه
است نیز تعمیر آن کرده مسمی و مشهور گشته بسلیمانیه
سیوم منار خشبیه اوست و آن در رکن غربی دیوار قبله
است و طول آن هفتاد و دو گز است و آنرا در تنولا شوکیلیه
گویند زیرا که موذنی آن منار منسوب است بجماعه شوکیلیه
که جماعه است از اهل مدینه چهارم منار ...
است واندر بالای طاق رواق بر طرطرلق نگاه آفاق
قایتبای سلطانست که در باب الرحمه بر بالای قبه و طاق
دروازه آن نگاه آفاق است پنجم مناره باب السلام

و آن بنای محمد بن قلاوون بود ثانیاً چنانچه مذکور شد و
مناره مسمی بالبالیه است لطوله من سایر اولاد طولها
خمسه و تسعون در عنا محرره فرشی حرم نبی که علامت
تلقین ۹۰ طاقست رواق نمازنشینش بر نبی ۱۲ هر یک زنمار
مسجد حضرت او ۱۱ نور سبت ز روضه آتش سوی مرقش پریش
فصل در بیان امامان و موذنان مسجد شریف بدانکه مسجد
شریف را شانزده امام است چنانکه هشت امام در مذهب
امام اعظم ابو حنیفه کوفی و هشت امام در مذهب شافعی
رحمهما الله است و هر یک ازین امام هشت گانه را یک روز
نوبت است چنانکه ابتدای نوبت ایشان از عید یوم الجمعه بود
تا جمعه دگر و هشت خطیب است چنانکه سه در حنفی و سه در
شافعی و یکی در مالکیه و یکی از حنبلیه که هر یک بطریق نوبت
یک جمعه خطابت کنند و هشت نفر رئیس است یعنی سردار
موذنان ایشان به نوبت بمناره رئیسیه بر آیند و هشت
نفر موذن اند که ایشان را مکبر گویند چراکه بعد از اذان
گفتن در محفل که منزلیست پیش منبر بالا نشسته چون امام بجهت
اقدام نماز در محراب قیام نماید یکی از مکبران بآواز بلند

از آنست تکبیر فرود آرنده و بآواز بلند تحیه هم اعلام
رسانند چون از تمام فارغ شوند کمترین این اوراد
بخوانند اوراد صلوة این است استغفر الله
العظیم سه بار اللهم انت السلام
ومنك السلام الی آخره و فاتحة الکتاب
یکبار و آیة الکرسی یکبار تا آخر سبحان الله
والحمد لله سی و سه بار و الله اکبر
سی و سه بار و لا اله الا الله وحده لا
شریك له له الملك وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر یکبار اللهم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت
ولا راد لما قضیت ولا ینفع ذا
الجد منك الجد اللهم صل علی
محمد وعلی آل محمد کلما ذکره

الغافلون

الواثقون بسلم ورضي الله عن ساداتنا
اصحاب سيدنا رسول الله اجمعين
حسبي الله ونعم الوكيل ولا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم استغفر
الله يا لطيف يا كافي يا حفيظ يا شافي
دو بار در سوم بار يا لطيف يا شافي يا كريم
يا الله لا اله الا الله دوازده بار بگويد
محمد رسول الله يكبار گويد و بعد از دعا
بگويد اللهم صل على وسلم وبارك
على سيدنا ومولانا محمد وعلى آل محمد واصحابه
وسلم المهاجرين والانصار خصوصا خلفاء
ذوي القدر العالي والفخر الجلي ساداتنا ابي بكر وعمر
وعثمان وعلي والذين يتبعونهم باحسان الى دار القرار
وفي صحائف عبدك وابن عبدك المولانا خادم
الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان مولانا سلطان
ابراهيم خان ابن سلطان مراد خان ابن سلطان عثمان خان
ابن مولانا سلطان احمد خان ابن عثمان اللهم انصر

عساکره واحفظ عبدک وابن عبدک مولانا شریف
الحجاز الشریف مولانا مسعود بن ادریس ابن حسن
اللهم احرسه لعینک التی لا تنام واکتب السلامة
والعافیة علینا وعلی الحجاج والغزاة والمسافرین فی البحر
والبر من المسلمین لبیت الله الحرام شیئا لله الفاتحة لقر
الفاتحة ولقوله صلی الله علیه وسلم مداحکه زرین
را در روز نوبت نشینند ساعت را مدام در دست دارند
تا وقت را دانسته اذان گویند و آن به وقت نگویند
نوبت ایشان از وقت نماز پیشین است تا بامداد
چون آفتاب از خط استوا که نقطه ساق وسط است
تجاوز کند رئیس بیش شیخ النجوم آید و صلوات بر سر دو
کاینات فرستند و کلیدهای مناره‌ها را بگیرد و بر سر
با توذی بدهد و خود منقاح را لسینه را گرفته بمواجه
شریف آید و با آواز بلند و صوت دل‌پسند صلوات
وتحیات فرستادند بعد از آن مناره بر رود و اذان گوید
همچنین در هر پنج نماز از چهار کنار بر کنار اذان گویند
و بعد از اذان پنج دور صلوات فرستند والصلوات نیست
صلوات

صلوات بعد از اذان الصلوة والسلام عليك يا سيدنا
يا رسول الله الصلوة والسلام عليك يا حبيب الله
الصلوة والسلام عليك يا من بيده تفره الله الصلوة
والسلام عليك يا نور عرش الله الصلوة والسلام عليك
يا جمال ملك الله الصلوة والسلام عليك يا اكرم الخلق
على الله الصلوة والسلام عليك يا من به بدأنا الله
الصلوة والسلام عليك يا من خير خلق الله الصلوة
والسلام عليك يا محمد بن عبد الله الصلوة
والسلام عليك يا من اصطفاه الله الصلوة والسلام
عليك ايها النبي ورحمة الله الصلوة والسلام عليك يا
وصلى الله على آله واصحابه ورضي الله تعالى عن ساداتنا
ذوي القدر العالي ابو بكر وعمر وعثمان وعلي ورضي
الله عن كل الصحابة اجمعين ان الله وملائكته يصلون
على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما برحمتك يا ارحم الراحمين
ولنجين در مرمه وقت نماز بدين دستور عمل نمايند
قبل از شب ماسى با قيامنده الش مدور اره باب النساء

لیکن
که خدام در انتظام آرام دارند تا در هر حین صوت
کلمه لا اله الا الله را گویند یکی از خدام آید
در دروازه کشاید در رئیس همراه مؤذنان دیگر بدرون
در آید باز دروازه را بندند و رئیس بر ابتدای دیگر
مؤذنان بر یک مناره بر آیند و ساکت باشند تا
مقداری که در رئیس یکساعت طویل مذکور تهلیل بگویند
و نعت رسول رب جلیل بترتیل بگویند بعد از آن مؤذنان
مناره ثانیه نیز مثل او مقدار یکساعت طویل تهلیل
و آیات تنزیل ادا نمایند و این را تذکره مذکر نامند و بعد
از آن باز رئیس ابتدا تهلیل کند بطریق مذکور تا بهر مناره
نوبت رسد که پی در پی یکدیگر تهلیل گویند صفات وحدانیت
ایزد متعال و نعت رسول ذو الجلال را در آن حال
بیان کنند و در آن پنج منار مقدار پنج دور گردد و این
را تهلیل گویند و تهلیل در هر روزی نوعی دیگر باشد که سالکان
ولقف از استماع آن دانند که امروز کدام روز است
یعنی یکشنبه یا دوشنبه و بیان تذکیر و تعیین تهلیل
ایام اسبوع در رساله علیحده مشروح و مبین است

و بعد

و بعد از تهلیل بمذهب امام شافعی و در روایت امام ابو یوسف
قبل الصبح بجهت صلوات نیز در هر پنج منار یک بار اذان
گویند بعد از آن در شب برات ثنا صلوات مذکور که در ادعای
دیگر می گویند خوانند و آیه کریمه فالق الاصباح وجاعل
اللیل سکنا و الشمس و القمر حسبانا ذلک تقدیر العزیز
العلیم را مع آیات دیگر تلاوت نمایند تا زمانی که ابتدای
صبح صادق شود پایین روند و سلام نمایند و بعد از تسلیم
بمور سنت بمذهب امام اعظم اذان نمایند مادام که در اول
صبح گویند و فرود آیند فصل یازدهم در بیان آنکه حرم شریف
چند بار عمارت یافته بدانکه مسجد شریف نبوی علیه السلام
در زمان نبی کرام دو بار عمارت یافته چنانچه در رساله
فضائل الحرمین آورده است و گفته است که مسجد نبی اولا
عمارت که یافت کم از صد گز بود و ثانیا بعد از فتح خیبر
عمارت کردند و زیاده ساختند در ان مثل آن صد در صد
در بنای اول از جرید بود و در ثانی از خشت خام بود بعد
از چهار سال از هجرت ۱۴ در ایام خلافت خلیفه اول یعنی
صدیق اکبر در مسجد آن سرور هیچ عمارت و زیادتی نشد

الا آنکه بر روایتی گفته که ستونهای کهنه شده بود بجمیع
جدید مبدل ساخت اما در زمان خلافت امیر المؤمنین
عمر از جانب مغرب بمقدار دو ستون زیاده شد و از
جانب قبله دو گز افزود اما از جانب مشرق رعایت
حجرهای شریف کرده تغییر نداده و از جانب شام چهل
گز افزود و در زمان ایشان طول آنمکان عالیجاه از قبله
قبله تا حد شام صد و چهل گز بود و عرضش صد و بیست
گز و در روایتی آمده ستونهای که از چوب بود مذ از درخت
بنا کرد اما در زمان خلافت سیدنا عثمان از جانب قبله
افزوده شد تا حدی که الیوم مقصورست و آن چنان عرضا
صد و ده گز و طولا صد و پنجاه گز گشت و از طرف مغرب
بمقدار یک ستون زیاده ساخت که آن ستون ششم
است از منبر شریف و از جانب شام پنجاه گز در روا
ده گز افزود که با چهل گز زمان حضرت عمر پنجاه گز می شود
و از جانب مشرق نیز رعایت الادب تغییری نداد الا آنکه
در روایتی آمده که خانه حفصه را داخل مسجد ساخت و ستونها
را از سنگ منقش بنا کرد و سقف حرم را از چوب ساج
ساخت

ساخت ابتداء این عمارت در سال بیست ونهم از هجرت بود
ودر سال سی ام تمام شد فائده آورده اند که در زمان امیر
المومنین عمر رضی الله عنه قنادیل و بعضی زینتها در مسجد
نبی علیه السلام پیدا شد که پیش ازان نبود چون حضرت
عثمان بمسجد آمدند وان زینت را دیدند گفتند یا عمر
مسجد نبی را امروز برزینت می بینم الحمد لله
که در ایام شما زیب وزینتی شد حضرت عمر فرمودند
که بعد از ما عنقریب مردمی باشند که بیشتر از بیشتر
زیب دهند و زیارتها کنند چون در زمان سیدنا عثمان
ازدحام خلایق از سابق زیاده شد نا چار ایشان در زیادتی
وزیبای کوشیدند و گفتند صدق یا عمر مارا باین خبر دار
کرده بودی و بعده در سال نود و یکم که ولید بن عبد الملک
بن مروان والی شام بود از قبل خود عمر بن عبد العزیز
را حاکم مکه و مدینه ساخته بود امر بعمارت مسجد شریف
کرد روایتی آنکه در سال هشتاد و هشت شروع بعمارت
کرد و در سال نود و یکم تمام شد در جانب مغرب دو ستون
زیاده ساخت و در جانب مشرق چار ستون و بعضی حجره های

شریفه را نیز داخل ساخت و در جانب شام چهار ستون افزود

و چهار از آن در زیر سقف متصل مربعه قبر شریف و ده در

روضهٔ مسجد بر راستی چهارده درز جبه و چهار رده ده در زیر

سقف و باغات او ملک روم هشتاد هزار دینار و ده

نفر استاد کل کار و شیشه ساز فرستاد که یک سال تمام

گل شیشه را خمیر کردند و اساس مسجد را آنان گل و سنگ

برآوردند دیوار را از سنگ دیگر بنا کردند و ستونها نیز

از سنگ برآوردند ساخت و میان ستونها عمود آهن

در جای نهادند و در مسجد شریف محراب گذاشتند اول

کسی که در محراب وضع کرد عمر بن عبد العزیز بود و چهار

منار در چهار کنار مسجد بنا کردند هر یکی شصت گز و شیخ

داخل خانه از مسجد کرد که سابقا رسم بود چنانچه از قصه

شنیده مذکور شد ولیکن در سنه ۱۶۱ صد و شصت مهدی

بن منصور خلیفه والی شام بود جعفر بن سلیمان را حاکم

مدینه ساخت و امر بعمارت مسجد شریف کرد از جانب شام

مسجد یک ستون زیاده کرد ولیکن از جانب دیگر هیچ تغییری

نداد ستون هم از مربعه قبر شریف که اصل اند مقدار حلیه

مربع است نزدیک بدیوار مشرقی در ضلع شامی علامت
ابتدای زیاده تی و سید است و ازینجا تا آخر مسجد بنای اوست
و بعد از وی کسی بمسجد شریف چیزی نه افزوده ابتدای عمارت
او در سنه ۱۰ مذکور و فراغ آن در سال صد و شصت و پنج
بود و در سال هشتصد و هشتاد و دو قایتبای سلطان که از
سلاطین چراکسه و صاحب مصر بوده بتعمیر اماکن عالیشان
نموده نقلست که چون سلطان مذکور از عمارت مکه معظمه
فارغ شد قایتبای آنکه مسجد مدینه منوره را نیز عمارت
کند بمدینه آمد و قصد عمارت کرد و حکام و اشراف و اکابر
مدینه راضی نشدند و گفتند دستور العمل میشود از برای هر که
بعد ازین آید الحال مسجد شریف احتیاج بعمارت ندارد
و سلطان از آنجا مایوس گشته از مدینه متوجه مصر محروسه گشته
بعد از یکروز آتشی از غیب پیدا شده مسجد مدینه سوخته
اهل مدینه تعاقب نموده با التماس تمام آورده او را آورده اند
عمارت تجدید کرده اند بنوعی که بهمان حالتست الا آنکه در ایام
سلطان مراد که از ملوک آل عثمان است سه قطار کشیدند
که هر قطاری نه عدد در پیش ایوان مسجد شریف زیاده شده که ...

آن عمارت است مذکور مقصود شد فایده محقق نماند مبدا بیان معمار
و در اتقان نجوم فلک سیار در طاق وسط گنبد دوار روضه رسول مختار
روزنه همچنین دیده اولوالابصار گذاشته اند که چون آفتاب جهانتاب
بعد از استکمال محل برج حمل انتقال کند در لحظه نهار روز
نخستین شعاع جبین او ازان روزنه بر زمین روضه نازنین
نبی آمین افتد از زمان اهل عالم بواسطه خدام حرم معلوم گردد
که امروز روز نوروز است و ابتدا تحویل شمس ببرج حمل
دلفروز این روز است لمحرره هر قیصر شاه زنبیا بدرد جا
آن روزنه چیست چون دل دیده ما ∴ تا انکه بروضه آن
قدر هر سال ∴ خورشید ما ستاره نور ضیا ∴ در سنه
هشتصد و هشتاد و هشت در اطراف حجره شریفه قایتبای
سلطان مذکور شباکهای آهن و نقش جلس دور حجره
را از زمین تا سقف شباک گرفته در وی از الوان زینت و نقشه
کرده و در طرف قبله شباک بزرگ است و باب توبه در میان
شباک میانه واسط و الماس گران بهائی که چند سال.
حرام بود است در دیوار حجره رسول مختار محاذی آن یا است
که چون چراغ در آنجا از آفتاب شعاع شعله می زند و در

روشنائی

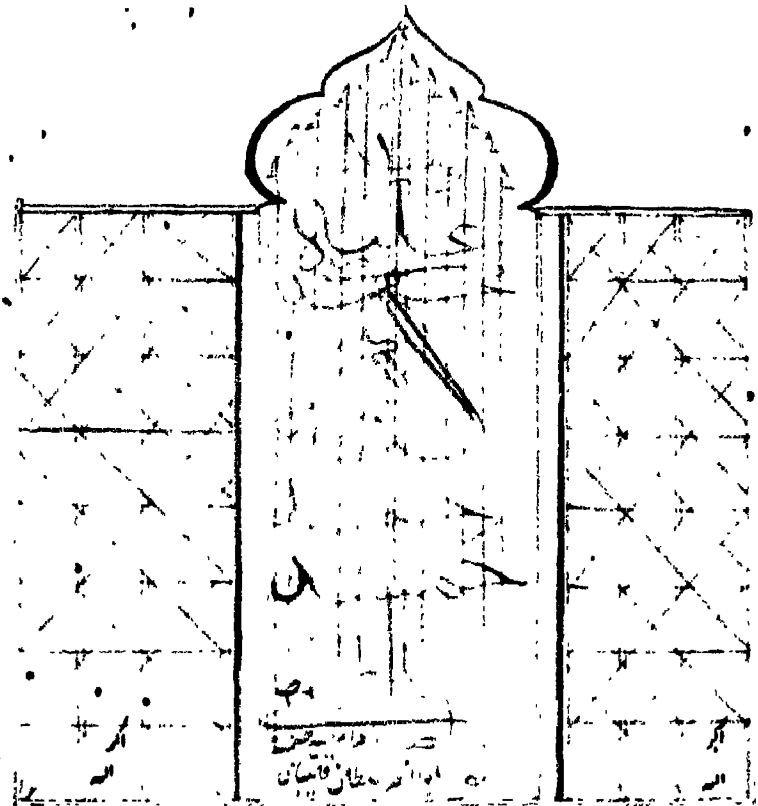
روشنای میدهد نوعی که دیده ناظران از دیدن آن روشن
و منور است و باب باجهٔ نبی علیه السلام در محاذی آن
باب است از جانب قبله و در طول شش شباک
است و باب وفود در میان شباک سوم است و تاریخ
بنای پنجره‌ها را در بالای این باب و باب مسجد که بعد از این
مذکور خواهد شد در سقف جلش جدید داخل نقش شباک
کرده اند بدینصورت [illegible]

[illegible]

النبویة

[illegible]





ودر طرف شام که دیوار شمالی است سه شباک است و باب مسجد
در میان شباک اوّل است و محراب مسجد در یکی آن باب
است از جانب یسار داخل و صفه که مقام اصحاب صفه بوده
است محاذی باب است و در جانب مشرق نیز شش
شباک است و شباک جمل محاذی شباک دویم است از
جانب پای قبر شریف و باب حجرهٔ فاطمه رض که الحال مدخل
خدام است در آن طرف است دیگر در سته سبع و خمسین و تسعمایه
در عهد یکی از سلاطین آل عثمان تجدید عمارت حرم کرده

از جدار

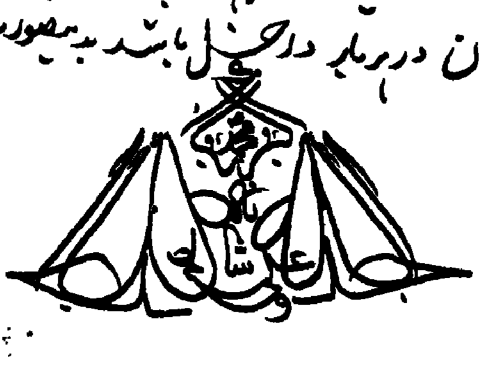
از ابزار مسجد را احیا داده اند و در عقب محراب در جای دیوار
قدیم از حجره شریفه تا حد مسجد که در زمان نبی بوده پنجره بسته
و در فوق آن پنجره صندوق ها ساخته اند مصاحف و اجزا
که در حرم محترم خوانند در آنجا گذارند و در آن دو طرف دو
محراب دو باب گذاشته اند اما در وقت نماز از باب
یمین محراب در آید و بعد از اکمال نماز از باب شمال بیرون آید
و در طاق آن باب ها باب طلا تاریخ تجدید آن عمارت
را بخط جلی برسم کتابت نوشته اند و آن این است

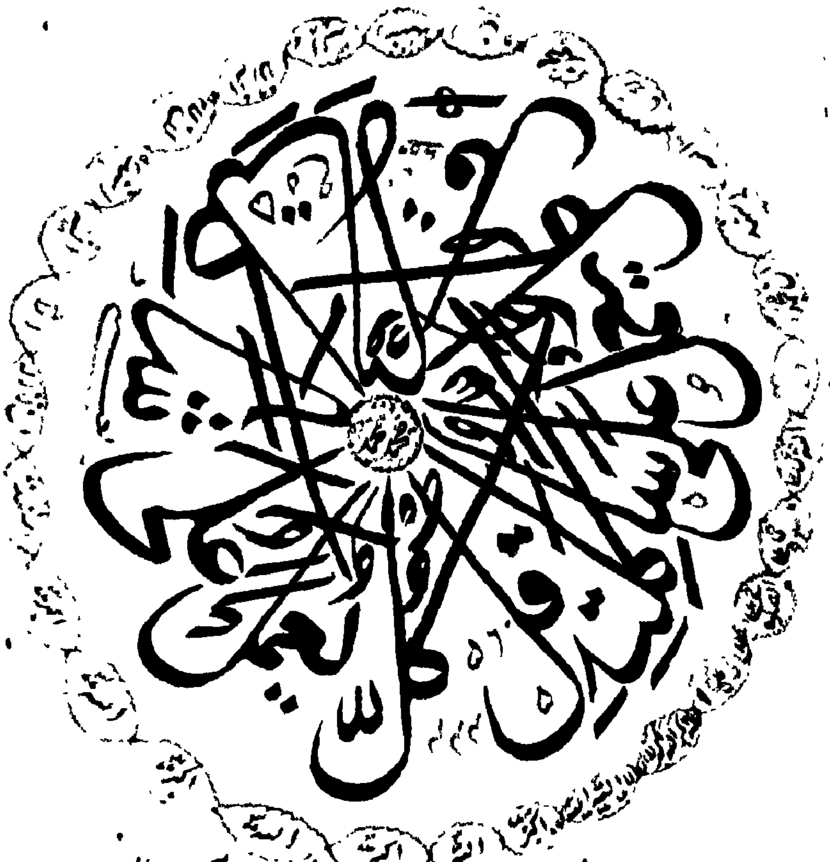
رباعی

در عهد سلیمان سکندر خصال * تجدید حرم یافته بوجه کمال
چون سنج حرم کرد ز تاریخ سوال * گفتم که شدی مقیم خیر فی الحال

و این رباعی در بالای باب ها ثبت است و از بعضی خادم مشهور و مسموع
است که قایل این تاریخ مولانا شرتیت که یکی از موالی
مشهور ماوراء النهر است و شعر نیکو دارد دیگر در تاریخ
سنه تسع و تسعین و تسعمائه سلطان مراد که یکی از سلاطین
با استعداد طبقه عثمانیه بود نیت آنکه مسجد شریف را
نوعی وسیع سازد که حجره شریفه همچون خانه کعبه در میان

واقع شود نزد بیمار مدینه سید مختار فرستاد و کسان او
بعمارت توجه داشته اند که عمارت وجود سلطان مراد
درین دار بی بنیاد از پای در افتاد ده مردی که از جانب
او بسر آن عمارت بوده اند آنچه در نشسته خرج کرده در ایوان
مسجد نبی سه گنبد زیاده ساخته که عرضا و طولا بیست
و هفت گنبد است و آن ایوان نوعی کلان ساخته که آنچه
در زمان نبی صحن بوده همه را پوشانیده الیوم عمارت او ممتاز
و نمایان است حرم که آنچه عمارت قایتبای است چوب پوش
است و آنچه او کرده گنبد است در سقف آن گنبدها
منقش بالوان و آیه کریمه قل کل یعمل علی شاکلته
را توارمن مدور سقف گنبد با آب طلا در زمین لاجورد
بخط ثلث نوشته اند که نسخ تعلیق را محقق و آنها ریحان
را متعلق است و آن آیه را از چهار طرف خوانده میشود
نوعی که انتهای آن در هر جا داخل باشد به صورت





و تاریخ العمارت را در سنگی بخط جلی که آن سنگ را
در رواق طاق میانه آن ایوان وصل کرده اند و آن

تاریخ اینست :

بنا بر تشریف لروضة النبی صلعم پناه ابو النصر خیر العباد
فقلنا علی الفور تاریخه بتمامه بتجدید سلطان مراد
و ستونهای حرم محترم را نیز قصد کرده بود که کاشی
سبز پوشانند که هر کدام همچون سروی در آن بوستان
نمایان باشند و آنچه کاشی سبز از مصر آورده در بعضی
از ستونها تا ربع کفایت کرده و باقی موقوف بوده
تا از زمان آوردن کاشی چون سلطان مذکور مرحوم گشت
آن خیالات همه موقوف شد و الیوم اکثر از ستونهای
حرم محترم از آن جهت سبز و موزون است ؟
زیر سر و ستان جنت میدید یاد !! ستونهای حرم با سبز کاشی
و از آثار عمارت آن مشکور دار است با مسجد مصلای
نبی صلعم که در بیرون باب مصری است و سقاخانه باب مصری
و سقاخانه و طهارتخانه عالی که در باب الرحمة است و آن
طهارتخانه مشتمل بر سی حجره و در دیوار آن حجره ها آب
همیشه جاری است و در دیوار صحن خانه میلی نحوی
گذاشته اند که آن میل را چون بر کشند تا فتح شود آب بیرون آید

و من

و چون پیچ گرداب شود راه آب می رود گردد و در صحن آن
گنبدی مثمن از سنگ بنا کرده اند که درون آن همیشه
پر آبست و در دور آن سی و چهار میل است که آنرا هزار ستون
گویند بدستور مذکور برقرار است و چون تافته خلق طهارت
کنند و اینچنین موضع را حوض ضنیعه گویند دیگر آنکه هر سال
لایزال مبلغ سی هزار دیناری که هر دیناری یک مثقال شرعی است
از سرکار خوندگار روم بجهت عمارت حرم شریف و روضه
منیف می آید و صرف می شود و همیشه در تجدید و تعمیر آن
مکان منیر تقصیر تجویز نمیدارند دیگر آنکه در اواخر ماه
ربیع الاول که اوایل سال هزار و چهل و دو بود خلیل بوستان
جی پادشاه که از قبیل سلطان مراد حاکم مصر بود
از مصر رخام سیاه و سفید همراه معماران ماهر و استادان
ماهر فرستاد تا فرش دور حجره شریفه را که قدیم بر یک
اسلوب بود جدید ساخت و آن بارگاه را از رخام
سفید و سیاه همچون مردمک دیده اهل نگاه گردانیدند
اگر چه در حقیقت آن مکان دیده روشن بود باطنا و ظاهرا
نیز همچون دیده گردید - - - - - - - - - - - -

المحشر سره ورنشی درمارگاه هست ای نور آلله
از رنگ سفید و دره سیاه آمده آه ::: شاید که نور تست آن
نور رسد ::: چشم و دل فراشی که سفید هست و سیاه :::

فصل دوازدهم

در بیان عمده و خدام حرم محترم نبی کرام علیه السلام مخفی
نماند که خادم الحرمین الشریفین زاد هما الله شرفا
اول خوانندگار روم که سلطان اقصای اروم و عراق عرب
و عجم و یمن و اکثر مرز بوم است بعده وزیران اعظم
و غیره از امرای عظام و اکابر کرام است هر کدام در
استنبول و مصر مقام دارند و مردمی که در حرم شریف
اشتغال دارند از جانب آنها عه نایب اند که در حرم
شریف بطریق نیابت خدمت میکنند و آنها عه
الاسم فراشی این استان بلکه ایشان را افتخار
با خود گذرشته اند تا یوم الحشر از جمله فراشان
این استان محشور شوند المحشر سره ای کو تو
کعبه همه کون و مکان ::: وی سوی تو قبله دل و دیده ما

جبنم

چون هر دو جهان طفیل ذات تو بود؛ فراش در تو شاه جهان

خادمان حرم محترم مجموع درین زمان هشتصد نفرانند رئیس

الشان را شیخ الحرم نامند و بعده ازو نایب الحرم است

که قایمقام اوست و این هر دو شیخ بزرگ درون حجره شریف

را الگاه دنگاه مدت خود دارند و مرا آرند شیخ الحرم از جانب

سر شریف تبر سیف و نایب الحرم از جانب پای هر دو شمعدانها

طلا و مومشمعهای مصفا در دست گرفته با ادب تمام در آمده و بالای

سر و به پایان بگذارند صلوات و سلام گویان بیرون آیند

همچنین بعد از نماز بامداد این هر دو در آمده سلام و تحیت بجا

آورده شمعدانها بیرون آرند و خدام تمام صف بسته در باب حجره

بایستند چون شیخ الحرم از حجره محترم بیرون آید خدام تواضع

تمام شمعدانها را از دست ایشان بگیرند و بفراشخانه برند و بعد

از شیخ و نایب الحرم خزینه دار است که جمیع وظایف اهل مدینه

در حواله در حواله اوست و مرسوم که هر سال از ملک روم بکیسه

اصل این مرسوم آید او قبض نماید و بعد ازو مستسلم است که

عزل و نصب و تغیر و تبدیل سایر خدام از جانب شیخ الحرم مفوض

باوست و بعد ازو نقیب است و او کسی است که چون از خدام

[illegible]

جریمه واقع شود او را تادیب نماید دیگر هشتاد نفر اند از خواجه
سرایان که ایشان را اغوات گویند و هر ده نفر را یک دهه
باشی بود و از این هشتاد نفر اغوات چهل تن دیگر خارج صفه
باشند و اکثر خدمات را ایشان کنند هرگاه یکی از ایشان وفات
را دریابد یکی از این چهل را در مکان آن گذارند و بدل این خارج
حرم خواجه سرای دیگر آرند و عدد چهل را ناقص نگذارند
و هر کدام قابلتر باشند از یکدیگران و این جماعه همیشه در زوایا
حرم محترم باشند در ریاضات شاقه و خدمات لایقه بجا آرند
و اکثر بتحصیل علوم دینی و قرائة قرآن و مطالعه حدیث نبوی
و علوم فقه اشتغال نمایند و مفاتیح حجره شریفه در میان هفت
کس از آن چهل تن اول باشند که هر کدام بنوبت یک هفته تمام
ابواب آن باب عتبه آفتاب باشند دیگر تردد ایشان
از عرب و عجم بیرون از حد و رقم باشند و همیشه قدم در خدمات
حرم محترم دارند و کلان ایشان را شیخ الفراشین گویند و جماعه دیگر اند
که ایشان جاروکش باشند و رئیس ایشان را شیخ الکناسین
گویند و این جماعه دیگر اند که ایشان هر روز بعد از اشراق
مسجد شریف را جاروب کنند و صفا دهند و هر شب چون

چراغ

جماعت از نماز فارغ شوند اوراد و دعا ادا نمایند اموات
فانوسهای رنگین گرفته دو جماعت شوند جماعه مواجه
منوره آیند و جماعتی بعضی مسجد حرم برآیند و آن جماعه
در مواجه درود فرستند و این جماعه همه یکبار صلوات
گویند تا هرکس در حرم شریف است بیرون آید چون مردم
بیرون آیند دوم بار صلوات فرستند و فانوسهای را گرفته
جابجا در حرم و درها از کجای درهای منارها احتیاط کنند
و بابها را مسدود گردانند و بعد از بستن باب آواز بلند
همه یکبار صلوات بر رسول مختار فرستند اینچنین ترتیب تا
سه بار فریاد کنند سبب این قانون در کتب تواریخ مذکور است
و آن در سال پانصد و پنجاه و هفت در ایام دولت نور الدین
محمود بن زنگی بن آق سنقر که والی شام بوده واقع شده وقتی
که در خواب دید رسول را صلی الله علیه وسلم که اشارت
میکردند بدو مرد سرخ که مرا از شر اینها خلاص ساز و بتفصیل
این قصه در تاریخ شیخ سمهودی بشرح است والله اعلم
شرعنا الی المقصود و بعد از آنکه رئیس حرم به باب النسا
آید و دروازه را گشاید و رئیس را مع سایر همه زنان داخل

سازند و با روز بعبادت اشتغال نمایند و چون از نماز اشراق
فارغ شوند شیخ الفراشین سه دفعه زنگ زند همه جماعه فراشان
جمع شوند و دعا و تکبیر بجا آرند و روغن قنادیل را پیمانه کرده
بفراشان بدهند و اغولت قنادیل را بدوشان خهای بر کار
از زنجیرهای معلق زرنگار گرفته انتظار باشند و سایر فراشان
دران قنادیل فتیله گذارند و روغن ریزند و روغن اول از زیتون
خالص باشد که از مصر آرند و روغن در قنادیل ریختن را
در تعمیر نامند و بعد ازان قبل نماز شام نیز اغوات القنادیل
را بدوشاخهای مذکور گرفته فراشان شمعها در گیرانده
در دست گرفته آتش در آن فتیله‌ها روغن خورده گذارند
و آن همه قندیلها در یکساعت روشن شود و چون رئیس
بجهت گفتن اذان مغرب مفاتیح منارها را از نزد شیخ
الحرم بگیرد اغوات شروع بروشن ساختن قندیلها
کنند چون فارغ شوند رئیس منار را همه بواسطه آذان
گوید و هیچ وقت این معیار تغیر نیابد چنانکه اندری شیشه
ساعت که بر ساعت در دست رئیس است عمل نمایند
فصل سیزدهم در بیان احوال ماه رمضان در آنچه متعلق است با آن

بدانکه

بعد از آنکه در شبهای رمضان حرم محترم را ضیاء چراغان کنند

که روشن‌تر از روز شود در پنج منارهٔ قطار چراغ و فانوس

درگذارند که هر مناری گلدسته شود و در درون حجرهٔ شریف

دو شمعدان که هر یک مقدار قامت آدمی باشد و ده

عدد شمع خورد گذارند و سی عدد دیگر شمع نیز در مسجد

در پیش صف شمع نیز در مسجد در پیش صف اول بشمول انبیا علیهما

بزرگ ملون بدین گذارند و بعد از ادای فرض عشا جماعه

بجهت تراویح قائم شوند حنفیه و شافعیه بجهت کثرت که کم

از هزار نخواهند بود و در مسجد قدیم بطریق نوبت بمحراب نبی

علیه السلام نماز گذارند امام جماعه حنفی در بیست رکعت

نماز یک ختم در آن قرآن قرائت کنند و امام شافعی نیز هم

خوانند و همچنین جماعه بسیار در هر کنار از صحن حرم

محترم جمع آید و از هر گوشه آواز تکبیر و تسبیح

برآید تسبیح رمضان من التسرو ...

سبحان الملك المعبود

سبحان الملك الموجود

سبحان الملک الحی الذی لا یموت
ابداً سبوح قدوس رب الملائکة
والروح سبحان الله والحمد لله و
لا اله الا الله و الله اکبر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم چون جماعت از نماز فارغ شوند
شیخ الحرم و بعضی خدام محرم ارباب شمع که در دروازه
شمالی آن حجره عالی است درون در آیند و آن شمعهای
را بیرون آرند و شمعهای درون مسجد را نیز بردارند
از راه عقب محراب بمواجه شریف آرند و سلام بر
حضرت و شیخین ادا نمایند و از پایان پای حجره شریف
پیش باب شبیکه جمع شوند و هر شمعی را با شمعدان
یکی از اکابر بر دوش گرفته و دو نفر از خدام اغوات
حرم در یمین و یسار آن شخص باشند و شیخ الفراشین مقدم
همه و پیاده شان با عصاهای مرتب مدرّج از پی یکدیگر قطار
شوند و آن چهل شمع را هم ته شمعدان برداشته بسکون

وقار

دوبار تمام و حافظان وقت الحان صورت خوانان یکبار
حرم که زیر منار سلیمانیه باشند مرند و درخانه که در آن
گنج است رسانند و اطفا نموده گذارند و شب دیگر باز
آن شمعها را درگیرانند تا یکهفته همان شمعها را هر شب
سوزند چون هفته تمام شود شمع دیگر درگیرانند و اگر
از آن شمعها باقی مانده باشد آنرا تقسیم کنند یعنی
در براسواغی چهل شمع درگیرانند که در مجموع ماه رمضان
یکصد و شصت شمع سوزند غیر شمعهای قندیل و در شبی
از آن بوستن دو رطل بود و چون از شب نصف گذرد در را
برآمده تذکیر و تهلیل بخوانند بعد از آن دروازه های حرم را کشایند
و شافعی مذهبان با جمعهم جمیع آیند و شانزده رکعت
نماز بجماعت و تکبیر و اقامت در محراب نبی علیه السلام
گذارند و نیم سیپاره قرآن در نماز قراءه نمایند تا نماز
تراویح یک ختم تمام شود و این نماز را نماز ستة عشریه
گویند و آن مخصوص بشافعیه است که ساکن مدینه سکینه
اند و سبب این نماز آنست که در زمان حضرت علیه السلام
اصحاب تمنی میکردند که اگر در مکه معظمه میبودیم در اول

رمضان بواسطهٔ طواف و عمره زیادتی ثواب در آن بلد حرام
سعید داشتیم اما در مدینه از آن ثواب محرومیم حضرت فرمودند
که شما در هر شب رمضان شانزده رکعت نماز گذارید
تا اجر شما برابر شود چون این حدیث نزد ائمه حنفیه
بثبوت نرسیده حنفی مذهبان استحسان گذارند مثل تکمیل
ختم قرآن در شب رمضان در جماعت حنفی شب بیست
و نهم شود و در شافعی بیست و هفتم و در ضم زیادتی در
هر اعیان کنند اکابر و اشراف در محراب نبی علیه السلام
جمع آیند و مولود خوانند شربت و حلویات و شیرینیهای صرف
کنند اما در مکه معظمه در مقام حنفی شب بیست و هفتم ختم
شود و در مالکی شب بیست و نهم و در مقام شافعی شب بیست
و پنجم و در مقام حنبلی شب بیست و یکم تابع مذاهب طائفه
عرب تمام شب در رمضان بیدار باشند و خواب اصلاً نکنند
نماز و تلاوت قرآن و تسبیح و ریاضات شاقه گذرانند
و اکثر اکابر و اعیان از ابتدای رمضان در مسجد حرم محترم
معتکف شوند چون روز شود از ابتدای نماز پیشین یکبار در میان
دکان مسجد برده و از آن تا وقت زوال همگی شوال در خواب روند

مگران

بکبران مونس قول و خوش خوانان بلبل الحان بصوتهای
دلکش دلکشای مختص از نیمشب تا وقت صبح بر انوار
در بالای منار این کلمات را تکرار کنند تسبیح سحور رمضان
رحم الله تعالی من نیتقظ ؞ ولصوم الرمضان تحفظ
والی الصلوات تنهض ؞ ومن الغیبة والنمیمة اعرض
کلوا واشربوا فقد قرب الصباح ؞ واکثروا من التلاوة
فی السحر والصباح ؞ ما انتم لسعد المطلع هنا کم الله
چون شب قریب بصبح شود این کلمات را خوانند که ؞
که ما بقی من اللیل الا قلیل اشربوا السحر با التعجیل
چون دهه رمضان شود مکبران و مؤذنان در منارها بجهت
وداع رمضان این کلمات را با آهنگ خوانند که دلها
را بر گردد ؞ نظرات ؞ یا امة اشرف الانامی
فرود علیکم شهر الصیامی ؞ فابکوه بدمع من سجامی ثم
اغتنموا فضل القیامی ؞ تتمه آن در رساله دیگر مذکور
است فائده ؞ مخفی نماند که اکثر اهل مدینه مرحمت شیخ
الحرم با مستسلم در عشر آخر رمضان موافقت بسنت
نبی آخر الزمان نموده در حرم محترم معتکف شوند فصل چهارم

کیش و آنچه مناسب آنست مثل آنکه کیش رو دقتی حجره

شریفه جاروب کردن مسجد لطیف را گویند و آن در

مقدم ماه ذی القعده منعقد شود و اصل آن

از دهم ذی الحجه شوال باشد با این کیفیت در دوازدهم

شهر مذکور از اغوات مذکور که خادم مزار اند در

وسط ... گلدسته های سوار جمع آیند و اسباب

... و ... و قماش و ... کرد آرند و درون

گلستان صحبت دارند و آنروز را با ...

رسانند و ... از گلهای

خرما آنجا برند

از نماز عصر آنروز کسان ما ... و درند ... سند

نقاره و نفیر بجانب قلعه مدینه

آن کسان مدینه و قبائل آمده و ... شوند

صاحبه بجانب ... اندازند و ... حواله سازند

رسم ... سواری و سلام ... آنچه داشتند

بجای آرند بعد از آن قبیل شام بمدینه نبی کرام علیه السلام

با جاه و سلطنت تمام درآیند و هر کدام از قدام مقام خود آرام

گیرند

در اصل ... نوشته شده ...

گیرند و بعد از آن جریدها را که آورده اند از ابتدای بیستم
آن شهر در حرم محترم با هم فراهم آرند و جاروب میزنند
و هر یک از اموات یک دیگر روز جشن دلفروز کرده انواع
طعام و فواکه و شیره و شربت حاضر کنند و مشایخ عظام
و حفاظ شیرین کلام در آن مجمع جمع آیند و مولود گویند
و نعت نبی خوانند هر یک از خدام را این اسراف طعام
نوبت رسد و در آن نوبت خود ... یکدیگر خانه
و گویند خود را از یکدیگر بهتر چراغان کنند به جا دلربا
نمایند تا مدت دوازدهم ماه ذی القعده این صحبت لطیف
نوبت مشغول باشند و جاروب هم مقداری که قصد کرده
اند بسته شود و آن جاروبها
ذوب میزنند و در دسته او بیرجهای
زر لفت و کیمیا بهای طلا
محمل و قبا
و نقره در هم بریده کار فرمایند
این فرد گفته اند و اکثر امرا که کار خود کار ... مرند
و اگر از ... نگاه ندارند ... ای فلک رخت تاج
شرف گیواش را ...، جاروب ذرت تو تازه ساز و جان را

تا با نزاکت سنت را ادیم ... در دست خود نهاده ام مژگان را
چون صباح مقدم شهر ذی القعده شود بعد از ادای فرض بامداد
شیخ الحرمین امامداد قاضی اعظم و سایر خدام حرم محترم
و اکابر معظم با هم فراهم آمده هر یک جاروبی بدست گیرند
اول به بام مسجد خیر الانام برآیند و آن بام را تمام
جاروب کنند و در آن هنگام بر سر خاص و عام از بالای
بام طبقهای مویز و خرما و بادام بصحن حرم با اکرام پاشند
و خلق بر آن ازدحام تمام نمایند و بطریق تبرک ربایند
بعد از آن فرود آمده درون مسجد را و صحن حرم را و اطراف
و جوانب حرم را جاروب کنند و در ضمن جاروب کردن
ذکر و تسبیح با آهنگ ملیح گویند و بعد از آن به حجره شریفه
درآیند و امروز باب مسجد را که طرف شمالی است
گشایند و حجره ... مصحفها و جزوها و تسبیحها
که در مسجد شریف باشد همه را جمع در حجره
شریفه درآرند و گلیمها و بوریاهای مسجد
فشانند و ته کرده در جاها گذارند
در حرم فرش کنند مگر آنکه هر سال صد گلیم مصری دیگر ثانی در مسجد
گسترند

[illegible]

بشریف اندازند و سال دگر گلیم جدید فرش کنند و کهنه را در زیر توانند و پاره را خدام و فراشین باهم تقسیم کنند و مسجد شریف را روز کنس که مقدم ذی القعده است تا آخر محرم الحرام یک نظام باشند یعنی فرش آن بوریا باشند فاتیه مدار نکه فرش بساط در مسجد شریف در زمان نبی علیه السلام و بعده نیز نبود قرار مسجد همان ریگ بیابان بوده و لیکن چنانچه الحال نیز شایع است سبب ریگ اندلفتن در مسجد آن شنیده که شبی باران باریده بود و زمینهای تمام گل و لای شده بود مسجد شریف در آن زمان از برگ خرما پوشیده بود چون سحر بعضی از اصحاب معتبر که بمسجد آمدند زمین مسجد را گل دیدند تا دامن بیرون مسجد در دامن خود ها ریگ آوردند و آنقدر زمین که توانستند هموار کردن ریگ را انداختن و نماز گذاردند چون حضرت علیه السلام بیرون آمدند و از پرسیدند چون شنیدند آن پسندیده اکنشا مذکور دیدی

توخود چون بسنیدی هر چه آنرا !! بسیه باشد

در ملحقات کتب قبلاً نوشته شده ۱۲

و بعد از شستن حرم جمع سازند مصحف درس و وعظ
وغیره هم در مدت سه ماه تعطیل باشد چرا که ابتدا موسم حج
است و آمدن قافلها و در روز بیست و پنجم ذی القعده
قاصد قافله شام بمدینه خیر الانام علیه السلام خبر رسیدن
محمل شام رساند و در بیست و ششم یا هفتم البته داخل شود
و این ضابطه هیچ وقت تخلف نکرده و نخواهد کرد و در روز
کشتن آن اهل مدینه از صغیر و کبیر بجبل آن بلغ روند و در
کوشته از آن کوه محمل جمع سازند و کباب بپزند از آن جهت
آن کوه را کباب گویند در دامنه آن کوه زاویه است که مشایخ
در آن جمع آیند و مولود خوانند و طعامها در آنجا بپزند
و در آخر روز شیخ زاویه مع شیخان دیگر علما سوار ساخته
و مولود خوانان و درود گویان بروضه رسول الثقلین
آیند و اطراف حرم را طواف کرده شیخ زاویه را با زمان
طریق بمنزلش رسانند نعت مصاحف و اجزای و
کتاب خانها حرم شریف بدانکه مصحفهای وقف حرم محترم
بیش از شمار زیاده از هزار است اما آنکه بر کرسیها و لوحها گذارند
و هر روز تلاوت کنند چهل مصحف است باقی در حجره شریف

مدار بجبل

و در

و در خانقاه‌های ربوات و زاویه‌های مشایخ باشد از آنجمله سه مصحف
کلانست یکی قریب باب السلام است بر کرسی بزرگ است
که قاری بر آن کرسی نشسته برآید و در روز جمعه پیش از خطبه
یک عشر از آن بخوانند قطع آن مصحف طولاً سه گز شرعیست
عرضاً دو گز و یک شبر و این مصحف از اوقاف قایتبای سلطان
است که در مدرسه خود گذاشته بود بعد از مدتی قاضی الوالی
که از اکابر قضاة بوده آنرا از مدرسه بیرون آورده در حرم شریف
گذاشته و مبلغ سی اشرفی وقف آن کرده و قرائة آنرا
بشیخ مبارک که رئیس القراء بوده تعیین کرده والآن احمد بن شیخ
مبارک باولاد صاحب فضیلت مبارک شاه داراست و در جمعه
میخوانند و مصحف دیگر از آن خوردتر در محراب سیدنا عثمان
است که بر کرسی بزرگ در آن هر روز پیش از پیشین یک
عشر بخوانند و مصحف دیگر مثل آن بر سر لوح کلان در مسجد
نبی است علیه السلام که حسن خط نسخ تعلیق یاقوت بوده
و خط رقاع عکس صورت ریحان را محقق گردانیده و نسبه قلم
که آن ثلث و تعلیق و محقق است نوشته شد هفت قلم که در
جهان رکن هفت و کشش حبة عالم از پنج انگشت بنی آدم

بیرون آید بیک حرف او نشاید دیگر از صد شبابک حجره
شریفه تا باب محراب نبی در دروازه مصحف در دروازه
لوح عالی گذارند و از محراب تا منبر کثیر الثواب سه مصحف
و از منبر تا محراب دیگر دو مصحف و از این محراب تا صد
جنوبی مسجد کثیر الثواب نیز ده مصحف گذارند و در مسجد
پنج مصحف بود همه مصحفهای تکلف و مطلا بود در قطعهای
زیبا دارند و هر روز انبوه از زوار این مصاحف را بر لوح
گذارند تا هر کس هر قدر بخواهد و بعد از عصر همه ساخته در
مخازن و صنادیق گذارند و دیگر مصحفها و بر بیاض که خط
استادان معتبر است مثل یاقوت و مستعصمی و احمد سهروردی
که از استادان بوده اند در حجره شریفه است و از آنجا بیرون
نیارند و آنچه بیرون آید نیز بر بالای آن گذارند دیگر
نزد اغوات و خدام و فقیران بی حالت تمام مصحفها
حرم کرام بسیار باشند که اکثر در آخر حرم محترم نشسته
تلاوت کنند و بعضی که تنها بجهت امثال حال گذاشته باشند
که آنها در میان مکان مکان میخوانند باشند و در زاویه های
و مدارس و مساجد نیز اینچنین مصحفها بسیار بجد بود و در مسجدها

الجزء ۴

ابوبکر الصدیق رضی الله عنه دو مصحف است یکی از آن دو که
بانواع زینت و تکلف آراسته است وقف امیر کبیر
علی شیر وزیر سلطان حسین میرزای بایقره است دیگر
مصحف آن جامع قرآن یعنی سیدنا عثمان رضی الله
عنه بخط شریف ایشانست و هم رسم خط کوفه و ایشان
در زمان تلاوت آن شهید شده اند و خون ایشان بر روی آیه
کریمه فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
ریخته و صبغة الله محقق گشته است المصحف
شریف در درون حجره شریفه است در بالای سر مبارک
قبر شریف بر کرسی زرین از زر احیانا بیرون آرند بجهت اکابر
عظام و امرای کرام چون ایشان زیارت کنند حاضران بطفیل
آن نیز بآن سعادت مسعد گردند این بنده دو دفعه بطفیل
بعضی اکابر بآن دولت مشرف گشته مضمون کلشی
شیئ و ثلث گشته و جمله مدنش در انتظار سیوم
باید چار است یکبار ز تو بود بی دیدار است
وار دست دو بیت دلم با چار است دو بار چو دیده است مضمون
حدیث حسبم لی انتظار سیوم چار است دیگر قریب صد

مد صندوق از منبع و مدرس و نیمن است که صندوقها را بر
بالای پنجره محراب گذاشته اند و در بعضی سه مصحف است
که مصحف شریف را سی پاره ساخته و هر پاره را جلد علیحده کرده
اند و هر جلد را به یکی از اهل احتیاج داده اند تا آن شخص
هر روز تو معین آن جزو را بخوانند و ثواب آنرا بصاحب خود
بخشند و بجهت خواندن لکن علفه هر سال میدهند و بعضی
اجزا را بعد از نماز فجر قبل از طلوع شمس و بعضی را بعد از
ظهر و بعضی را بعد از عصر بخوانند و مقرر آنست که بجهت خواندن
اجزای سلطان تا الی این را هر سال دوازده اشرفی دهند
که آن مبلغ بیست ابراهیمی جبل کبیر شود و هر پنج کبیر یک
مثقال نقره بود اما در اجزای امرا و غیرها ده ابراهیمی و
بعضی نه ابراهیمی دهند دیگر آنکه بیجا بزرگ ارزنگی و بالعدد
نیز در حرم محترم بود که درین مدت وقت مذکور قبل
از خواندن اجزا بخوانند بجهت خواندن لیکن نیز بمعان
معیار در اعطای دینار درم میباشد دیگر کتابخانها
در حرم محترم و خارج حرم میباشد که آنها عالم هر کتابی
که خواهند باز آنجا بردارند و چون فارغ شوند باز آرند و کتابی
گذارند

گذارند دو کتابخانه در حرم شریف است یکی سلطانیست

دوم از سلطان جهان سید صبغة الله است و شیخ
شادی که یکی از مشایخ کبار نامیست مصر است و از
اصحاب و اولاد صاحب التحفة است نیز کتابهای خود
را وقف کرده آنجا گذاشتند و سید میرزا که از استاد
فقیر و شاگرد سید صبغة الله بودند و در تاریخ وسی و هشت
از عالم نقل کردند و در وقت وفات کتابهای خود را
نیز وقف کرده در آنجا گذاشتند و آنند و کتابخانه در محله
بیک دیگر در ضلع شمالی دیوار مغرب و در درون هر کدام
از انعام کتاب بیرون از حساب است دیگر کتابخانه
رحمن پادشاه است که حواله شیخ جلی است و کتابخانه
دیگر در مدرسه رستمیه و دیگر در رباط محمد است کتابخانه
سادات سماویه و حمزه نیز بسیار است و غیر از آن بیرون
از شماره

باب دوم در بیان بقیع و آنچه متعلق است

با مکان بقیع و این باب مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در بیان بقیع و زیارت آن و تعیین مقابر و مشاهد اصحاب

اصحاب رضی الله عنهم بدانکه مستحب است که هر روز بعد
از زیارت نبی کرام علیه السلام و سلام شیخین عظام
رضی الله عنهما بزیارت اقدام نموده شد اگر میسر
گردد و الا روز جمعه و دوشنبه را ترک نباید کرد
که فضیلت آن بسیار است و بحدیث صحیح در روایت صحیح
ثابت شده است که افضل مقابر روی زمین بعد از
بعد از بقیع است بعد از آن معلاو نیز در اخبار وارد گشته
است که فردای قیامت اطراف بقیع و حجون را از رحمة
در بهشت افکنند مراد از حجون مقابر مکه است که
مشهور معلا است بعقیده در بهشت خلق که در آن
دو موضع مدفون گشته اند و بعضی گفته اند هر مومنی
که در میان این دو موضع مدفون گشته باشد در مسافت شده
روزه را نیز از طفیل آن موضع در بهشت رسانند شود هرکه
ظاهر حدیث مقتضی این معنی و در حدیث دیگر وارد شده
است که من مات فی حرم
الله تعالی او حرم رسول الله
صلی الله علیه و سلم

وفات بين مكة والمدينة فاها و حشرالحقه الله تعالى يوم القيمة من الآمنين يا رب العالمين

و دیگر اخبار وارد است که وفات یافته در مدینه از صحابه کبار مقدار ده هزار و بروایتی بیست هزار ملکه بیشتر و همه در بقیع آسوده اند و آنچه درین زمان معروف اند و مشهور معین دارند اندکیم و افضلهم امیر المومنین عثمان بن عفان است رضی الله عنه و عنهم اجمعین اول انسان را از زیارت باید کرد و بعد ازان سایر اهل بقیع را قبه شریف ایشان در شرقی بقیع است که همچون اعیان از شرق میاید اسامه بن زید القاضی که از امرای صلاح الدین یوسف بن ایوب است در سنه احدی و ستمائه آنرا بنا کرده است و در جوار آن بزرگوار از اصحاب کبار ابو سعید الخدری است که او آن مالک بن سنان است و فاطمه بنت اسد که والده حضرت علی است در ملی ذوات رضی الله عنهم نقل است که رسول علیه الصلوة والسلام پیراهن شریف خود را بجهت فاطمه کفن ساخته اند و در لحد شریف خود

در لحد گذاشته اند رضی الله عنه بعضی گفته اند که
آن مقبره سعد بن معاذ است که یکی از اکابر انصار
و قبر فاطمه بنت اسد در دار عقیل است که فرزند
اوست و بعضی در جوار عباس و بعضی قریب بقیه ابراهیم
گفته اند و الله اعلم دیگر قبر حلیمه سعدیه
که مرضعه نبی بوده است علیه السلام در قبر حلیمه
افضل است بلکه در اسلام او لحد مقابر شهدا است
نقل است که هفت و نفر از صحابه معتبره و در غزوه
احد بدرجه شهادت رسیده اند و از جمله ایشان که در
احد وفات یافته اند همان جا زخم شکر در یافته شدند
و در مدینه انتقال یافتند وفات را در یافتند در بقیع
مدفون گشتند دیگر قبه ابراهیم بن نبی است علیه
السلام نیز در آن گنبد است و ابراهیم از ماریه
قبطیه تولد کرده است که جاریه حبشیه آن است که نجاشی
که پادشاه حبش بوده برسم هدیه فرستاده بود
ابراهیم بعد از یکسال و شش ماه وفات یافته
و در باب او حضرت فرموده اند که لو عاش لکان نبیا

در سال

در سال دهم از هجرت وفات یافته و در گنبذ ابراهیم

در سال دهم از هجرت وفات یافته و در گنبذ ابراهیم

شش تن از صحابه کبار آسوده اند عثمان عثمان

بن مظعون عبد الرحمان بن عوف سعد بن ابی

وقاص عبد الله بن مسعود خنیس بن

حذافه سعد بن ابی زراره قبه امام نافع است

قریب گنبذ ابراهیم بعضی گویند نافع مولای ابن

عمر است که راوی حدیث است بعضی گویند امام نافع

که از قراء سبعه است و بعضی گفته اند آن قبه موضع

بیر ابی شحمه است که ولد حضرت امیر المؤمنین عمر

ابن الخطاب است که نشسته در آن وفات یافته در پهلوی

آن قبه امام مالک که یکی از ائمه اربعه صاحب مذهب

است و دیگر قبه عقیل بن ابی طالب است و برادر حضرت

علی نیز دران گنبذ است و بعضی گفته اند در شام

است والله اعلم نباید معلوم که در پهلوی قبه امام عقیل

موضعیست که مدفن عمار است و دران مکان ستیاب است در آن

مکان صفه بسته اند و در سنگی نوشته اند و گفته اند کذر شته

تا از سایر مواضع ممتاز باشد یکی از اماکن مستجابه در مدینه
است دیگر گنبد ازواج مطهرات است که غیر سیدتنا خدیجه
که در معلا و سیدتنا میمونه که در سرف آسوده اند سرف یک
منزلیست در مکه بمقدار چهار میل بعید کاتب را بمدینه
باقی ازواج در بقیع در یک جا اند ورد اینست آنکه چهار نفر از امهات
المومنین دران قبه با نزهتی آسوده اند که آن عایشه و حفصه
و ام حبیبه و ام سلمه اند رضی الله عنهن در کتب صحاح
عایشه و ام حبیبه و ام سلمه بتصریح مذکور است و حفصه بین
الناس مشهور و آن قبه را امیر بردبک معمار در سنه ثلث
و عشرین و ثمان مایه بنا کرده است که اول بنای آن از چوب
بوده بعد از آن بخشت مصهور نمودند و شیخ جمال شاهین شجاعی آنرا
بزرگ ساخته دیگر گنبد بنات طاهرات است که در آنجا
زینب و ام کلثوم آسوده اند رقیه در قبه ابراهیم و فاطمه
بنت اسد در گنبد حضرت عباس است دیگر قبه حضرت عباس است
دران گنبد است مقبره شریف امام حسن و امام زین العابدین
بن امام حسین و فرزندان ایشان امام محمد باقر و فرزند ایشان
امام جعفر صادق رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که نفس مبارک

حضرت

حضرت عباس نیز آنجاست رضی الله عنه و سر مبارک
امام حسین نیز دران قبه است و مقبره سیدتنا فاطمه زهرا
رضی الله عنها بروایتی آنجاست در محراب آن قبه کثیر
الثواب بعضی در دار الحزن گویند دار الحزن صومعه ایست
که حضرت فاطمه بعد از وفات رسول صلی الله علیه وسلم
مدت شش ماه درانجا معتکف بوده اند یعنی دران موضع
انتقال فرموده اند حیدر لایق حضرت تکفین و تجهیز غسل
و جنازه بنهانی آورده در جوار عم بزرگوار یا در همان دار
الحزن دفن کرده اند بعضی گویند قبر شریف ایشان در حرم
نبی است عقب حجره شریفه و حضرات نیز گفته اند دیگر
در بقیع قبه صفیه بنت عبد المطلب است که عمه نبی است
علیه السلام خواهر سیدنا حمزه و عباس و مادر زبیر
بن عوام است رضی الله عنه قریب بدروازه شهر در یسار
خارج از باب و تولیت که عاتکه که خواهر صفیه است نیز
آنجاست دیگر گنبد سیدنا امام اسمعیل ابن امام جعفر
صادق نیز آنجاست در داخل قلعه کاینه قبید دروازه
و آن خانه امام زین العابدین بوده بنای آن قبه را این آبی

هیجا و زبیر عرض در سال پانصد و چهل کرده است دیگر مواضع
که در بقیع زیارت باید کرد یکی مسجد ابی ابن کعب است
که حضرت آنجا نماز کرده اند یکبار یا دو بار و آن مسجد
بر دست راست کسی است که از باب بقیع بیرون آید
محاذی قبه امهات مؤمنین و قبه ام عقیل مسجد اجابه دیگر
مسجد در میان نخلستان شمالی بقیع است حضرت در آن مکان
بجهت امتان دعا کرده اند و مستجاب شده است
این مسجد اجابه نامیده اند و الا قبل آنرا مسجد بنی
معاویه گفتندی که قومی از بطن انصار بند که در منزل ایشان
معاذ بن مالک بن عوف است طول آن مسجد بیست و پنج
گز است و عرض آن مسجد بیست گز است مسجد بغله
منتهای نخلستان شرقی بقیع است آنرا مسجد بنی
ظفر گویند که قبیله از بطن انصار است و در آنجا آثار
سم بغل نبی است علیه السلام که در سنگ نشسته
است و آن سنگ بر دست راست کسی است که بمسجد
داخل میشود طول و عرض آن مساوی است و هر کدام بیست و یک
گز است مسجد مائده و آن در میان مسجد بغله است مشهور است

ا

که در مکانی از آسمان خوان مایده بجهت بنی اسرائیل و بان تا لوازم
اطعمه و نعمت الوان و اطعمه فراوان فرود آمده و ازین هرکجا
انواع اطعمه برند و تناول نمایند قبر خواجه محمد پارسا است
دیگر جای که در بقیع زیارت باید کرد شیخ الحجیج خواجه محمد
پارسا است مزار ایشان در واسطه فیض با برکات ازواج
طاهرات است ایشان از اصحاب کبار خواجه بزرگ حضرت
خواجه بهاء الدین نقشبند و یار غار خواجه علاء الدین عطار
قدس الله سرهم و وفات ایشان روز چهارشنبه بیست
و سوم ذی الحجه است هشتصد و بیست و دو بر سر قبر
ایشان دو لوح نمایان از سنگ مرمر در خام گذاشته
اند که از سایر قبور دران بقیع مزبور ممتاز و نمایانست
و در لوح مقدم این نوشته اند که هذا مرقد شیخ الاسلام
و صفوة الاولیاء العظام جلال الدین و الحق ابی الفتح خواجه
محمد بن محمد بن محمود الجعفر الطیار الحافظی البخاری نسبا
قدس الله تعالی ارواحه نقل الی جوار رحمة الله تعالی
فی ذی الحجه اثنین و عشرین و ثمانمائه و در لوح موخر آن
این عبارت نوشته اند که این قبر شریف و حرم لطیف

مشهد منور و مرقد معطر قطب آفاق حضرت خواجه حافظ الدين محمد بن محمد پارسای است نور مرقده

ماوراء النهری که ساکن مدینه سکینه اند ما در

ایام حج بزیارت آمدند چون وفات را دریافتند در جوار مزار

آن بزرگوار مدفون کردند و دران منزل که پاییست از

جنت بمنت مکان گیرند چون ماوراء النهر بهشت و اهل

آن بهشتیان اند مناسب آن مکان اند

پوشیده نماند که حسباعه ...

ماوراء النهر خطیست عجیب که در و نزهت سبعه دهری

چون بهشتی بهشتیان باشد ماوراء النهر و ماوراء النهری

فصل دوم

در بیان

زیاراتی که داخل قلعه مدینه منوره است مقتل امیر المومنین

عثمان بن عفان رضی الله عنه یعنی خانه که ایشان

را دران شهید کرده اند و آن نزدیک بحرم محترم

است محاذی باب جبرائیل و رباط عجم و بعضی عمارات

معظم در میان آن خانه و حرم شریف واسطه است و الیوم

براطراف

بر اطراف آن بند بسته ساخته اند و جامعه مقاربه آنجا می باشند
و آن موضع را بقاعد نامند جهت مقعد یعنی مکان نشستن
قدم رسول آن سنگی است که نقشهای مبارک
آن خاتم انبیا بر آن سنگ فارا همچو نگینه بر موم خاتم
نشیند نشسته کالمجسمه نقشهای رسول را از هر سنگی
بوسیده که خود نجات درو ۱۱ و وجه سنگهای بابت کاتبی
دیده می شد که کاتبیات درو ۱۱ سرما که آنجا همچو خاک بود
زیر سنگی که نقش بابت درو ۱۱ مدائکه در کتب تواریخ مدینه
از سنگی که نقش قدم رسول در آن است و الیوم نزد اهل
مدینه مشهور است هر دوی مذکور نیست و از بعضی اهل تحقیق
نیز تحقیق کرده شد معلوم شد که حقیقت آن را محقق
نیست اما آن سنگی که در مکه معظمه در بیت الله
الحرام است در قبه حضرت عباس اند در کتب مذکور است و حقیقت
آن مشهور آن روضه عبدالله بن خالد بن ولید و آن باب النساء
است میان او و دیوار حرم جز راه عامه واسطه نیست قبر
خالد بن ولید منهدم است مزار مالک بن سنان ایشان والد
ابوسعید خدری اند و علم دار نبی بوده اند در جنگ احد شهید ان

شهید شده اند و مزار فیض آثار ایشان در جوار سرای مرقد
است در پیش دروازه آن و آن موضع را حجار زیت نامند
و در آن دعا مستجاب است اما سنگی است که قبل از اسلام
بر آن سنگ روغن گذرانیده معروف‌اند والیوم آن سنگ
در دیوار مزار آن تبرک گذارده است و مشهور آنست که حضرت
آنجا میرسیده اند و دعا میکرده اند و یکی از اماکن که در آنجا
دعا مستجاب است آنست و یکی نزد دار عقیل و یکی نزد مصلی
است دیگر از اماکن متبرکه در مدینه منوره خانه ایست
که در رباط تحسین است در منتهای وفاق طوال در سوق
ملاطه و آن خانه ایست که رسول الله صلی الله علیه
وسلم مدت یکماه در آنجایگاه از ازواج مطهرات عزلت
نموده معتکف بوده اند و در صلح که از آثار مالوره
است و در آن رباط است و القصه مشهور است و در کتب حدیث
و تواریخ مدینه مذکور است و سبب کم آمدن ماه از سی روز را
که هیچ آن مدت تمام مدت دو چارده که بیست و نه روز را
در آن بیع سعادت استقامت نموده روز بیست و نهم آنحضرت

عالیجناب

عالمیان بی‌تاب از آفتاب گشته با دیده های پر آب بر در باب آنحضرت
همچون پروانه آمدند و مترنم این مقال بودند بیت ای رخ تو شمع
شب افروز ما ،، بی رخ تو تیره بود روز ما ،، ای که تو روح
دل و جان منی ،، بی تو چه بازار بود روشنی ،، رسول
الله صلی الله علیه و سلم فرمود که مرا مدت یکماه عهد
است وامروز از ماه یک روز کم است چون ماه تمام شود
و هلال ماه دگر روی نماید من نیز قامت چون هلال از زاویه
بر هلال بعقیل فعال بیرون خواهم آمد اصحاب گفتند یا رسول
الله اشتیاق ما بحدی رسیده است که لحظه طاقت فراق
نداریم روز ما بی آفتاب جمال تو شب گشته و شب ما بی
عارض تو بی ترتیب شنبه سحر ما بی روی تو همچون شام
سیاه است و شام ما هست بی تو ناله دارد است

قطعه محرره

روز و شب ما بی رخ تو گشته سیاه ،، شام و سحر است همه ناله و آه ،،
شد بی رخ تو تیره دل ما چون شب ،، نماینده تیره سر ال فوق الفرش ،،

در همین وقت جبرائیل علیه السلام از نزد حضرت رب
العلمین نازل گشت گفت یا محمد الله تعالی

میگوید قدم بیرون نه دوستاقان خود را پیش از این انتظار
بده از تو بیرون آمدن و از ماه بودن ها لسانات ملال
بوده و از ماه یکروز کم بود فالاول روز که در عالم است
که عددسی و که یک کم است در اول مه ملال بر جمع کبود
گفتی که بود دلی دلم گفت نبود خورشید رفت و بوده از جمله
ابرو بود در آتشین جمع نمود اینچنین اماکن متبرکه در مدینه
بسیار است و بیان آید شوار خود بار عشر که منزل عشره
مبشره بوده و در فاق مدینه منزل بر نور حضرت
علی بوده و خانه نمیم داری که در باب الرحمة است
و صومعه بلبل که در دو فاق روز است کوه رودار
که بود در بلط های در وی زره احتیاط درست دران
کوی سکان و مال بلبل لبستان بلاغت بلبل اگر چه
تمام مدینه مکان متبرکه است عموماً که دران هیچ فلک
نیست اما خصوصاً بعض اماکن که بواسطه نسبت شرافت
گشته زیارتگاه مخصوص شده اللهم شرف
کل مسلمین بشرف زیارتها و سعد
المؤمنین بسعادت استقامتها آمین
یا رب

۱

یا رب العالمین فصل سیوم در بیان ابواب قلعه مدینه منوره وانچه مناسب این باب است بدانکه قلعه مدینه منوره حصن سنگین این بقعه در عهد سلطان زمان پادشاه سلیمان بنا یافته وبجهت تاریخ بنای آن وتعیین نام بانی آیه ربانی انه من سلیمن وانه بسم الله الرحمن الرحیم راگفته اند که ان نهصد وچهل ست است از آنه من سلیمن مراد تعیین نام بانیست واز آنه بسم الله الرحمن الرحیم

مقصود تاریخ بناست واین تاریخ در جانب بقیع بباب طرف شمالی در دیوار قلعه است قلعه مدینه منوره را چهار دروازه است اول باب مصری آن دروازه است که خلق چون از جانب مکه معظمه اینداز ان در اینده وانرا باب مصری ازان گویند که قافله مصری چون بزیارت آیند در بیرون آن باب نزول نمایند ومیدانی مصر محروسه نیز بجانب ان باب است در قدیم آنرا باب سویقه گفتندی بجهت انکه سوق مدینه متصل بآن بابست وآن باب درجانب

موبی قلعه است منازل متبرکه و عمارات عالیه از
مدرسه و زاویه و رباط و حمام و غیره در بیرون این
باب بیرون از حصار است و تکیه و مدرسه خاصکی
سلطان و تکیه برای که متکفل غذا و غنای نامرداست
تکیه و بیگاه للتشن و نان محتاجان دیده نیز آنجا است
شبهای جمعه در تمام سال و شبهای ماه رمضان
تمام و کمال هر بینیج معلا درده ملادد و برای فقیران
انجا میرسند و از هر تکیه صد هزار نان هر روز باهل استحقاق
دهند هیچ نان تابخت معیشت و زندگانیست نان تکیه
را عیشی نان مینامند میان منازل متبرکه که آنجا است ۱۱۱

مسجد

این مسجدیست که حضرت علیه السلام آنجا نماز عید گذارده اند
و هر زمانکه بسفری رفته اند مرور بآن مسجد میکرده اند و
مستقبل قبله شده دعا میکرده اند یکی از منازل
که دعا در آن مستجاب است این است از در مسجد نبوی تا باب
السلام است تا مسجد مصلا هزار گز است طول این
مسجد بنجاه و پنج گز است و عرض آن سی و هفت گز

مسجد سیدنا ابوبکر

الصدیق رضی الله عنه در پهلوی مسجد مصلی است
و در اطراف آن مدرسه عالی و رباط متعالی است در منسک
گفته اند که حضرت ابابکر در ایام خلافت خود آنجا نماز
عید گذارده اند طول آن مسجد بیست و پنج گز است
و عرض آن هفده گز است

مسجد سیدنا عمر

رضی الله عنه این مسجد در عقب
مدرسه خاصگی است اینجا عمارت که شاید و باید نکرده
اند ظاهرا صحنی است طول آن مسجد سی گز و عرض بیست
گز است

مسجد سیدنا عثمان

رضی الله عنه آن مسجد در پهلوی مدرسه خاصگی است
از جانب جنوب در کنار سبیل مسجد است طولانی بی سقف
طول چهل گز و عرض ده گز است از بعضی اهل مدینه
شنوده شد که آن مسجد منسوب است بحضرت عثمان
والله اعلم

مسجد سیدنا علی

رضی الله عنه آن شمالی مسجد صدیق اکبر است مانند
و مدرسه در پهلوی آن مسجد است در منسک مذکور

مذکور نیز مسطور است که حضرت آنجا نماز گذارده اند و
سیدنا علی رضی الله عنه نیز در ایام خلافت خود نماز عید آنجا
ادا کرده اند و عین رزقا در میان آن و مسجد است طول
آن مسجد شصت گز است و عرض او چهل گز
سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف آن مسجد یست
در بئر سقیا که در شمولا از آن سبیل ماسم گویند و آن مسجد یست
صغیر طول آن مسجد هفت گز و عرض نیز هفت گز است
و در وقت متوجه گشتن بغزوه بدر عسکر مبارک از آنجا
جمع شده رفتند و در آنجا در حق اهل مدینه دعا
کرده اند که در مد و صاع و کل امور ایشان برکت
شود از بعضی ثقات مسموع است که حضرت علیه السلام
باستقبال حاج تا مسجد سقیا رفته اند و از حاج
دعا طلب کرده اند و گفته اند دعای حاجیان قبل از
دخول بمنازل خود مستجاب است چنانچه در حدیث مصابیح
وارد است که اذا لقیت الحاج فسلم علیه و صافحه
ومره ان یستغفر لک قبل ان یدخل بیته
فانه مغفور له باب شامی آن باب در دیوار
شمالی

بشمالی قلعه ستره است قافله شامی وقت رجعت از
طواف بیت الله درانمقام آرام گیرند منازل متبرکه
که نخلستان با مورد و بوستان لطفا و صفای بی شقایق
درانجا بعید است از جمیله منازل که بیرون آن باب
یکی مزار فیض انار محمد زکیست محمد زکی ولد عبد
الله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب است رضی
الله عنهم و او در ایام ابی جعفر المنصور شهید شده و شهید
شریفش عین شرقی جبل سلع است و در قبله قبه
شریفش عین زرقاست نخلستان و بوستان وسیع نیز
انجاست در خلاصة الوفا گفته است که کشته شد امام محمد
زکی در احجار زیت نزد قبر مالک بن سنان و او را دفن کردند
در بقیع و ذو الفقار علی با او همراه بود برای هرون الرشید
بردند مسجد فاطمه آمد میان مقبره
امام زکی و باب شامی است در انمکان نیست که روز
حرب احد سیدتنا فاطمه تا انجا رفته و شیبان الست
میگویند و قبتی که دندان مبارک حضرت علیه السلام
شهید شد شیطان لعین در مدینه در آمده در کوچه دمار ابدا

زار زار میگریست و فریاد و نعره میزد و میگفت و الصنادید

محمد را رسول الله شهید شد شیطان لعین در مدینه در اتفاق

در کوچه و بازار .... آن خبر وحشت اثر چون بسمع

شریف بی بی فاطمه رسید ایشان بی اختیار از

شهر بر آمده متوجه گشتند چون بالکان رسیدند خبر

خوشحالی رسید ایشان آنجا توقف کردند اهل ماتم ذا گشتند

آخر بغم گشتند در سال هزار و سی و شش در زمان دولت

سلطان مراد در آنجا مسجدی بنا کردند تا زائرین بزیارت

آیند و زاری نمایند مسجد زباب

و آن معروفست مسجد راست قریب مسجد محمد زکی

است در بالای قطعه کوهی است که از آن بسیار مال از مدینه

تا حد در آنجا روز خروج لعوف آمده است و الا آنرا مسجد

ابی ذر می گفته اند و وحی در آنمکان نیز نازل شده

باب الصغیر

در میان باب لمصری و باب شامی است. و آن را باب مکه

نیز گویند هر که بجانب قبله گشاده میشود و قبله حاکم

نشینی که انزا الدرکه نامند در پیش اوست در میان آن باب

باب شامی

باب شامی حاکم که آنجا نشینند از جانب سلطان روم بود
مع عسکر و جماعه معلوم حفظ و حراست مدینه متعلق بآنجماعه
بود و طبقه یمین دروازه آنقلعه طبقه دروازه قلعه خیبر
است که امیر المؤمنین حیدر وقت فتح خیبر آن در را کنده
چنانچه مشهور است آنطبقه از سنگ آهن تشبیه شده است
طول او مقدار دو قد آدم است و طبقه یسار نیز همان معیار
بعضی گویند آنرا در مدینه موافق اول ساخته اند بعضی گویند
همان حقیقت اصل اوست ثانیا از خیبر آورده اند

باب بقیع

آن در جانب شرقی آنشهر است و گورستان بقیع بیرون آن دروازه
است بقرب سکه و آنرا باب الجمعه نیز گویند چرا که روز جمعه
جمیع جماعه بجهت زیارت اهل بقیع در آنجا جمع آیند
و مجمع سازند و اجتماع نمایند باب بقیع است
در آنجا است خلد برین را نور برین درب بهشت هر که در
باب گذارد سری در شود از فلک برین دری
ضمن بقیع است و بهر سو نموده جنت فردوس در از آن قصور
حفره هر قبر که باشد در آن روزن نور است بسوی جنان

باب سیوم در بیان احد است

وانچه متعلق است بآن واین باب مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در بیان فضیلت احد و زیارت سیدنا حمزه

بدانکه جبل احد کوهیست از کوههای جنت وفی روایة هو رکن من ارکان الجنة و در روایتی آنکه او در باب جنت است و در اخبار آمده است که احد یکی از آن هفت کوه است که از جبل طور مین تجلی صعود هفت پاره شد و باسمان صعود کرد سه قسم از آن در مکه افتاد و سه دیگر در مدینه منوره افتاد و یکی بجای خود ماند ان سه که در مکه است جبل نور و کوه که غار حرا در آنجاست و جبل ثبیره است که در شب آن است غنچب مسجد خیف غار والمرسلات در دامن آنکوه است وان سه که در مدینه است جبل احد و کوه رضوان و جبل ورقان است و در روایتی بجای رضوی و عیر است در احادیث مصابیح بروایت صحیح از بخاری و مسلم مرویست که حضرت رسالت بر بالای احد بر آمدند و فرمودند هذا جبل یحبنا ونحبه یعنی این کوه است که دوست میدارد مارا و ما دوست میداریم

اورا

و او را در این مقام گفته است که چون احد را هم باید زیارت
کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
او را دوست داشته چون احد در میان کوههای مدینه
تنها و تنها واقع شده و اطراف او از هر چهار طرف ممکن
هموار است و رنگ او چون لعل سرخ و نور داشته و قبر
هارون نبی علیه السلام در بالای آن کوه است و حدیث
واله بر این در کتاب فضائل الحرمین و خلاصة الوفا و
در جذب القلوب مذکور است و مشهد و مقبره سید
الشهداء رضی الله عنه نیز در این
کوه است و مستحب است که هر روز پنجشنبه بزیارت شهید
احد رفته شود چرا که رسول صلی الله علیه و سلم زیارت
شهدای احد را دوست داشته اند در روایت دیگر
آمده است که روز پنجشنبه را هرگز ترک نکرده اند چون بزیارت
رفتی گفتی السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار روایت
کرده است ابن شیرین مرفوعا که سید الشهداء یوم القیمة
حمزه بن عبد المطلب در کتاب معجزات النبی مذکور است که
قال صلی الله علیه و سلم والذی نفسی بیده انه لمکتوب عند الله

عز و جل و فی تما السابقه جمعی از

الله و اسد رسوله در سنه ثالثه انشان شهید

شده اند مادر خلیفه الناصر الدین در سال پانصد و نود

بر سر قبر ان بزرگوار قبه بنا کرد و از رضی الله که بدرجه

شهادت رسیده اند در جوار آن شهسوار و در جنب

صدق مزار آسوده اند سه نفرند روایتی دو تن یکی عبد

الله بن جحش که برادر زینب است که از ازواج مطهرات مشهود

و والده او عمه رسول است و او همشیره زاده سیدنا حمزه مشهود

دوم مصعب بن عمر است سیوم شماس بن عثمان است و مسافت

میان روضه سیدنا حمزه و کوه احد مقدار نزار گز است تخمینا

و قبر سیل بن قیس و مسجد فتح و مسجد ثلیه و مسجد راس

در آنمیان است احد در شمالی روضه شریف است و قبل

روضه بجانب قلعه مدینه است که جانب جنوب است و در

لور روضه عمارت عالیه از مسجد و زاویه و مطبخ و محول

و سبیل است که آنرا سردار گوسید لسمار است

فصل دوم در بیان زیارت شهدا و احد رضی الله

عنهم بدانکه در غزوه احد هفتاد نفر بیشتر از اصحاب آنحضرت

۱

بدرجهٔ شهادت رسیده اند که چهار تن از مهاجرین اند که الحمزه
حمزه و عبد الله بن جحش و مصعب بن عمیر و شماس بن عثمان
است باقی همه انصار سید مختار اند از آن جمله یکی سهیل ابن قیس
است که قبر او در میان روضهٔ سیدنا حمزه و جبل احد است
بر یسار سالک بسوی شعب مهراس و جماعهٔ دیگر که از ان
عبد الله عمر و عمر بن جموح و عبد الله بن الجحاش و ابو ایمن
و خلاد بن عمر و خارجه بن زید و سعد بن الربیع و نعمان بن
مالک است در یکی اند مقدار پانصد گز دور از قبر حضرت حمزه
در طرف جنوبی آسوده در کنار سیل و از ین جمله است مالک بن
سنان و محمد بن زیاد و عبد الله بن سلمه که در قبا آسوده
است و رافع بن مالک الزرقی در بنی زریق دار الحجه است
حنظله بن ابی عامر که او را ملائکه غسل داده اند و دفن
کرده اند و قصهٔ او در شواهد النبوة مذکور است اما قبری که زیر پای
حضرت حمزه است قبر متولی عمارت است و قبری که در صحن
مزار است یکی از شرفا و کبار است و قبر امیر مدینه بوده نوری
که در شمالی قبهٔ سیدنا حمزه است آن از اموات است در زمان خالد
و خلافت هشام بن عبد الملک واقع شده سیول جهات مواضع

که در آمد زیارت باید کرد و از مساجد و غیره

مسجد فتح بفتح فا و سکون مهمله یعنی وسیع است آن موضع

است که آیه فتح آنجا نازل شده نماز بستن و صلوات عصر

را بود از قراریکه مبارک آنجا گذارده اند و آن محل نزدیک بجبل

است وقتیکه بجانب کوه رفته شود دانکه آن را شعب

میرسش نامند و آیه فتح که آنجا نازل شده است آیت

یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم

تفسحوا فی المجالس فافسحوا

الله لکم مسجد شیندا آن موضعیست که دندان

مبارک آنحضرت در آنجا شهید شد و آن غریب کنار جبل

است بزره سنگ تا در درانه دندان دلبر شکست

تا صد هزاران رونق ما شد لولو در شکست :: قیمت گوهر

ندارد از شکستن کم شدن :: قدر سنگ افزون بگردد

گرچه صد گوهر شکست :: هر که بساز در شکست طره

اش ایمان در شکست :: عقده‌های تازه می بندد بدین

در شکست :: خوش حال من معرض کجاه لطفش زه

شاقیت :: تا پر مرغ هوا گویا که بال و پر شکست ::

فی ذولقه

نی نوشت از سر گذشت حال خود درستی :: صفحه حبیب ولیر
زد های قلم را سر شکست :: مسجد
رایا سر آنموضعیست که حضرت ذوالکمال
شدت حرب بجهت اسالتِ ما عنق ایشان در سایه سنگ
نشسته اند و هر سنگ انکوه هر سکوه سر مبارک ایشان
از ضیق مکان رسیده ولقش سرِ آنسرور در آن حجره بمحوا
سکه هر در نشسته و آن بی بها گوهر قیمت بها گشته
لمحره سنگی که در ولقش سر و هرگه تو بابشد :: آن
سنگ میباشد که بود گوهر نایاب :: یاقوت زبرجد
که لشان از تو ندارند :: نباشد جوهاک و حسن وفات نیک
سائل بیرتاب :: مخفی نماند که در کتب تواریخ مدینه و بعضی از رسا
معینه مسجد رایس و مسجد ثنیه که الیوم موجود است مذکور
نیست و آنچه در نیمای نوشته شده مسموع از افواه است
مسجد صرع
آنموضعیست که در کنار جبل که در قبله ثنیه سیدنا حمزه است
گویند سیدنا حمزه از آنجا بمقاتله در آمده آنرا مسجد رکن
جبل نیز گویند و آن جبل عینین گویند و در روز محاربه

نیز از اندازران لشکر اسلام دران کوه میبوده اند وآن

را جبل رماة نیز گویند **مسجد وادی**

آن قریب مسجد مذکور است دآن موضعیست که

سیدنا حمزه اینجا بدرجه شهادت رسیده اند و تول

نعش مبارکش را در آن مکان گذاشته بود بعد از آن بامر

حضرت از آن مکان انتقال بمکانی که الحال در آن است نموده

آن مکان است دفن کرده اند منقولست که چون جسد

مبارک سیدنا حمزه را از آنجا بیرون آورده خواسته اند

که بجانب بقیع برند جبل احد تا این غایت درحرکت آمده

است حضرت فرمودند که عمم مرا همین جا گذارید که اگر

او را به بقیع برید کوه احد همراه آدمی رود و مدینه گنجایش

او ندارد ناچار دران جوار گذاشته اند **مسجد**

درع آن درمیانه راه احد است از مدینه گویند

حضرت لشکر و سلاح حرب آماده کرده شجاعان را

جمعیت نموده اند دعا در آن جا مستجاب است

مُتَّکا

آن سنگیست بزرگ درمیان راه قریب مسجد مذکور از جانب احد

گویند

گویند حضرت دران سنگ تکیه کرده اند و استراحت نموده
ازین جهت در گرد این سنگ دیواری کشیده و محرابی گذاشته
اند تا زائرین آنجا نماز گذارند و دعا کنند

فصل چهارم در بیان مساجد

اربعه وغیره بدانکه مساجد اربعه در زمان جنگ خندق پیدا
شده چنانکه هر یک از رؤسا در موضع خود مسجدی علیحده
ساخته اند و نماز بجماعت میگزارده اند و حضرت نیز
دران مساجد نماز کرده اند و سبب انعقاد خندق آنکه
چون در سال پنجم از هجرت کفار از مکه بجهت دعوی و غارت
آمدند لشکر جرار اسلام کم بودند حضرت علیه السلام
بموجب امر وشاورهم فی الامر با اصحاب دران باب
مشورت نمودند هرکس تدبیری میفرمود و رای مهموده
و رای سلمان بکندن خندق بود حضرت رای او را پسندیدند
و در حق او دعا کردند و او را لشرف السلمان منی من
اهل بیت مشرف گردانیده امر بکندن خندق نمودند و
آن موضع در جانب غربی قلعه مدینه است در دامنه جبل
سلع در میان مسجد و قلعه مسجد الفتح و غار کهف

مسجد انصار آنرا مسجد بنی حرام

گویند چون انصار سید مختار در آن کنار بجهت حراست لشکر
جوار از کفار استقرار داشتند مسجد انصار اشتهار
یافت بنی حرام اسم قبیله است و حرام جد ملال است
و این اسم است شاید میان جوب کهف بنی
حرام در کنار اسکوی که در ملی مسجد مذکور است غاریست
که آنرا کهف بنی حرام نامند حضرت در ان غار شبهای حفره
خندق میبوده اند و چون آنجا نازل شده آمادنان مساجد
اربعه مسجد سیدنا ابکر الصدیق
رضی الله عنه در کمر کوهیست که در ابتدای آن موضعست
در همین روزنه روزنه ارفات مدینه صاحب تاریخ تدبیح و لقمیخ
این مسجد نکرده است و گفته که مردم آنرا مسجد ابوبکر
می نامند و شاید که سبب خرابی تسمیه او باشد بان اسم
چرا که مجدد این مساجد از سید عالم بوده مسجد
سیدنا علی رضی الله عنه آن در
صحن موضعیست نزدیک بمسجد مذکور و نزدیک بادهان
شمالی مسجدیست در بالای سر داشته ازقدیم

دطلل

و طول مسجد سیدنا علی شانزده گز و عرض سیزده گز
است مسجد فتح المسجد در کنار در
قله کوه سیت جانب شمالی آن مسطح و سوار است چون
فتح کفار در زیر المسجد شد مسمی بمسجد فتح
گشته و الااحزاب مسجد احزاب گویند در مناسک مولانا
جامی مذکور است که سوره إذا جاء
نصر الله والفتح آنجا نازل شد و مسجد
نبی نیز گویند چراکه نبی علیه السلام آنجا بوده و مسجد
اعلا درج نیز نامند چراکه در جای مرتفع و از هر دو طرف
دارد در سال پانصد و هفتاد و هفت امیر سیف الدین که یکی از
امرای عبیدین که از ملوک مصر بود مسجد فتح را و مسجد دیگر را
تجدید کرد دعا درآن مسجد مستجاب است و منزل جابر
که حضرت علیه السلام در انجا مهمان شده اند و معجزه بظهور آمده
و در حق خرما و دعا کرده اند که ادای دَین فقه کرد نزدیک
مساجد است و بیان در بر قوله مذکور است مخفی نماند
که مشهور در نزد اهل عبور و مذکور در السنه امات و مذکور است
که زیارت مساجد از لب روز چهارشنبه مستحب است چنانکه مناسب

لفظیت اصلی مذاهب و ماهی شاید که رعایت ترتیب را در عدد هم نموده

باشند چرا که روز پنجشنبه بزیارت سید الشهداء حمزه است و یوم الجمعه

ملازمت اهل البقیع و شنبه نماز مسجد قبا که بمنزله عمره است.

و این مجموع زیارات ثلث در ایام مختلفه باحادیث صحیحه

ثابت شده پس زیارت مساجد تا متصل باین زیارات شود

چهارشنبه مناسبتی لفظاً نیز دارد و بحث مساجد را لهذا اختیار

کرده باشند اگرچه در روایتی آمده است که حضرت روز چهارشنبه

در جبل سلع نماز گزارده اند و دعا کرده لهذا تخته مساجد

در کنار آن جبل است و حدیث مروی در مسند امام احمد

در بیان مسجد فتح بصریح دلالت میکند بآنکه زیارت مساجد

اربعه روز چهارشنبه مستحب است فصل سیم در بیان مسجد

قبلتین آن مسجدیست جانب غربی مدینه قریب بنواحی

حرف و آنرا مسجد بنی سلمه گفتندی مشهور آنست که حضرت

علیه السلام در آن مسجد نماز میگذارده و از آن زمان قبله

بجانب بیت المقدس بوده در عین نماز وحی نازل شده

و امر تحویل قبله بجانب کعبه آمد ایشان همان زمان در عین

نماز روی مبارک بجانب مکه کرده اند و آن نماز در دو قبله

گزارده.

گذارده اند والیوم دران مسجد دو محراب است یکی بجانب شمالی که طرف بیت المقدس است و دیگر بجانب جنوب که صوب کعبه است زاده الله شرفاً و بدانکه علما را اختلاف است در آنکه تحویل قبله در کدام نماز و در چه مکان است بعضی در نماز پیشین و بعضی در عصر گفته اند و بعضی در مسجد مذکور و بعضی در قبا و بعضی در همان مسجد رسول که در مدینه است گفته اند و هر کدام را دلیل است و آن ادله در کتب حدیث و تفسیر در لستور مذکور است که بعد از هیژده ماه تحویل قبله واقع شده روز سه شنبه نصف شعبان در حاشیه کشاف و غیره آورده است که بعد شانزده ماه و بعضی نیز کمتر و بعضی بیشتر بعضی هفده ماه گفته اند و بعضی ربیع الاول نیز گفته اند و اختلاف درین باب بسیار است والله اعلم بالصواب

باب چهارم در بیان فضیلت مسجد قبا

آنچه متعلق است تا بهما و این باب مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در بیان زیارت مسجد قبا مدالله افضل روی زمین بعد

روی زمین بعد از مسجد الحرام و مسجد نبی الکرام علیه السلام
و مسجد اقصی مسجد قبا است اگرچه در حدیث وارد است
از سعد بن ابی وقاص در مسند ابن ابی شیبه و حاکم که دو رکعت
نماز که در مسجد قبا گذاردم دوست تر دارم از آنکه بیایم
دو مرتبه بیت المقدس را و نیز وارد است که دو رکعت
نماز در مسجد قبا بمنزله عمره است کما قال الترمذی و
رسول الله صلی الله علیه و سلم ... الصلوة
فی مسجد قبا ... و احادیث کثیر در فضیلت مسجد
قبا وارد است و در کلام در مملش مذکور لمّا طول و عرضش
از نجه این جا گفته شصت گز در شصت و شصت گز
است در شرح مشارق الانوار مذکور است که زمین مسجد قبا
از بنی نجار بهالت رسول صلی الله علیه و سلم
اسماعه را گفته که ثمن این زمین را از من بگیرید که من
درین زمین مسجد می سازم ایشان گفتند یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم آنجماعه را گفته که ثمن این زمین
را از من بگیرید که من درین مسجد می سازم ایشان گفتند
یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ازو ابرای الله ... میگیریم و

دررد ...

و در زمان بنی امیه عباسیه الغ… ذهب مقرر شد و آنحوت
صدیق اکبر داد… بعد از آن عمارت تسمیه کردند آوفضل
آنست که روز شنبه زیارت قبا کرده شود چرا که از ابن
عمر مروی که گفت کان النبی صلی الله علیه
وسلم یأتی مسجد قبا کل سبت ماشیا راکبا ولیصلی فیه
رکعتین روز دوشنبه و صباح هفدهم رمضان هر روزی که باشد
نیز مثل روز شنبه است در فضیلت نماز قبا تخصیص بآن ایام
زیادتی در فضیلت بجهة سنت واحیا را کا… است والا در جمیع
ایام همین فضیلت است چرا که حدیث مطلق است وشامل است
بر همه روزها محقق نماند که صاحب تاریخ خلاصه گفته که از در مسجد
شریف نبوی که آن باب جبرائیل است تا در مسجد قبا از
راه شرقی نمودم هفت هزار و دویست گز بود ماند که زیادتی
او دو میل و دو ثلث و سبع میل میشود پوشیده نماند مسجد
قبا در تاریخ هزار و سی و شش عمارت جدید یافت سقف او چوبین
بود کهنه و فرسوده شده بود قبه های حسنه شد در ایام دو
سلطان مراد این مقصود حاصل شد و بجهة ضبط سال این سکین
چند تاریخ یافته بود از عربی و فارسی و در دیوار مسجد بخط جلی نوشته

ازانجمله یکی اینست فی التاریخ تعمیر قبا باشد گویا که ز فیض حق ثانی
زسر نو یافت فرسوده شده قالب یا رب بی تاریخش
خواهم شده داز لطف تاریخ حساب سال تعمیر قبا یارب

فصل دوم در بیان مواضع مکرمه

در مسجد قبا است زیارت باید کرد محراب صغیران محراب
است کوچک در ستون بزرگ که پیش منبر است گویند آنمکان
است که رسول علیه السلام ابتدا در آنجا نماز گذارده بودند
اند قبل از تحویل قبله و بعد در محراب کبیر که اقدم است
است گذارده اند که اکبر محرابهای آن مسجد است و منبر
منبر در پهلو آن محراب است و در برداق طاق آن محراب این
حدیث که نقش ملبست بخط جلی مکتوب است قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم من یطهر فی بیته ثم آتی
مسجد قبا و یصلی فیه صلوة کان کاجر عمرة دیگر محراب
بجانب شرقی مسجد است نقل است که حضرت علیه السلام
ازان مقام در وقت وضع قبله کعبه را معاینه دیده اند و احادیث
داله بر رویه کعبه بسیار است در بحیاب واثر در انموج المنابت
والله اعلم بالصواب و محراب دیگر در محاذی محراب قدیم است
در جانب شمالی

نشانی که طرف بیت المقدس است اندرست محرابیست که قبل
از تحویل قبله بوده و تحویل بروایت قبل اینجا واقع شده و محراب
دیگر در خلف آنست و این موضعیست که آیه لمسجد اسس
علی التقوی آنجا نازل شده و این آیت را در سنگی کنده
بران محراب وضع کرده و محراب دیگر در صحن مسجد است
در پهلوی مقام مذکور و در پهلی آن چاه آبیست که مغتسله از آن
آب کشند آن موضعیست که ناقه حضرت اینجا خوابیده وقتی
که از مکه مشرفه تشریف آورده اند و این مکان را تبرک که ناقه نامند

مسجد حضرت علی رضی الله عنه

آن مسجدیست در بیرون مسجد قبا جانب قبله مقدار بیست گز از
مسجد دور است از حضرت علی رضی الله عنه بنا کرده اند
مولانا رحمت الله در منسک خود و صاحب تاریخ در خلاصة الوفا
گفته که دار سعد است و حالی مسجد علی میگویند و جمع مکان
است ... و آن در قبله مسجد مذکور است و آن دار ام
کلثوم است منزل نما النبی صلعم صلی الله علیه وسلم و اصل
و اصل آبی مجمعه دیگر مذکور است در قبا که جای آن معلوم
مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه تعالی اجل و علی

فصل سیوم در بیان نخل متکلم و سایر مواضع متبرکه
متفرقه اصل نخل متکلم در میان نخلستان قبا است طرف
شمالی مسجد در راهی که بمدینه آیند یا از مدینه روند بقبا و
الحال از ان نخل خوبی باقیمانده است و بر گرد آن چوب دیواری
کشیده و صفه بسته اند و خلق از زیارت کنند و بر آن صفه
نماز گذارند و طلب حاجت کنند و در بیخ آن نخل درختهای
بزرگ سبز شده و بار میدهد و میوه آنرا تبرکا باطراف عالم
برند و بر آن خرمای برنی بود و برنی بفتح موحده و سکون
را و مهمله و کسر نون و بعد ساکن یای تحتانی یکی از اقسام
تمرها است که در مدینه است و فضیلت آن بسیار در اخبار
وارد است که هر کس در نهار هر روز از خرمای برنی هفت
عدد بخورد زهر مار در وی کار نکند و از جمیع امراض مصون
ماند از امام احمد مرویست که قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خیر تمرکم البرنی یخرج
الداء ولا داء فیه و مسجد جمعه آن مسجدیست که
قریب این نخل متکلم حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بمدینه تشریف فرمودند نماز جمعه اول

در اینجا

در آنجا گذارده اند و آن را مسجد بنی نجار گویند بنی نجار
نام قبیله ایست از انصار که آن زمان در آن مکان قرار
داشته اند ایشان خویشان حضرت اند از جانب پدر
چرا که مادر عبد الله پدر آنحضرت از قبیله بنی عدی یا
بن بنی نجار است اما صاحب تاریخ آن را ابن سالم گفته
و نوشته که چون حضرت بعد از مدت که در میان بنی عمرو
بن عوف که ساکن قبا بودند اقامت داشتند بسوی
بنی نجار که قبیله جدی ایشان اند متوجه شدند چون در میان
بنی سالم رسیدند وقت نماز جمعه شد در بطن وادی
امامت نماز جمعه نمودند و از آنجا متوجه مدینه شدند
اما طول مسجد جمعه بیست گز و عرض شانزده گز است
ضمیمه مدینه آنکه چون روز جمعه شود و دروازه های حرم شریف
و محرابها و دولتخانه و شباکهای اطراف حجره لطیفه را
پرده ابریشمی گیرند و دو علم کبیر طویل القامه در دو پهلوی
منبر بر پا سازند چون وقت نماز شود دروازه های قلعه
مدینه را بندند و شروع به نماز کنند بعد از قرائت مقصوره
قرآن مجید درس شود تا بر بالای ماذنه که آنرا محفل نامند و در میان

مسجد قریب بمنبر منیر است اشعار در نعت سیدنا مختار
بخوانند و دعای پادشاه و ارکان دولت و سایر مسلمین
را بتقدیم رسانند بعده یکی از حافظان خوش الحان یک
عشر قرآن از روی مصحف کبیر که در باب السلام ا
و کلام از آن سبقت یافت بخوانند و بعده خطیب بجاه
و تقطیع عجیب همه پادشاهان فاخر لباس که ایشان را
رسیده باشند مواجه شریف آید و بحضرت علیه السلام
و اصحاب کرام سلام گوید و دستور طلبیده خود بجانب
منبر توجه نماید یکی از حفاظ پیش خطیب باواز بلند
آیه ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا
تسلیما را بخوانند و در پیش موذنان از بالای ماذنه
که در سایر مسجد است باهنگ نیکو این صلوات را
بخوانند اللهم صل وسلم علی اشرف
العرب والعجم سیدنا ومولانا محمد صلعم
زده و پا رکاب تشریفا و کرما و مهابة
و تبرکا و تعظیما تا زمانیکه خطیب بر منبر
برآید

برآید مکبران این صلوات را تکرار کنند چون خطیب بر منبر
تشریف بر آید روی بجانب حجره شریفه کرده بحضرت
علیه السلام سلام کند و بنشیند و دعا کند که در آن زمان مستجاب
است و بعد مؤذنان پای منبر مع مؤذنان دیگر اذان
خطبه گویند و بعد رئیس بر خاسته این حدیث خواند و
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا قلت
لصاحبک یوم الجمعة انصت والامام
یخطب فقد لغوا فانصتوا رحمکم الله
بعد از آن خطبه خواند مسجد غمامه
بیرون آن مسجد در پهلوی مسجد جمعه است
رسول صلی الله علیه وسلم نماز در آنجا گزارده اند
و المسجد سابق معین نبود و در تاریخ نوارسی و غیر از
کتب تواریخ قدیم ملا احمد سندی که از مورخان مدینه بود
بیرون آورد و تعمیر کرد و مشهور گردانید مسجد شمس
آن در حد شرقی قبا است جانب عوالی مشهور آنست که
نماز دیگر در اول وقت از حضرت فوت شده بود و آفتاب بحد

غروب رسیده حضرت آفتاب توجه کرده اند از محل
خود رجعت کرده بجای که نماز عصر را در وقت مستحبه توان
ادا کرد رسید و ایستاده ایشان در آن مکان صلوات عصر
را در وقت مستحبه بار کمال ادا کرده اند بود از فراغ
نماز آن آفتاب کمال این آفتاب زوال شد و بتوسط آن
معانی الغروب رفته و آن را مسجد فصیح گویند بفتح فا منقوص
و سکون صاد و حجه بمعنی وضوح و ظهور چنانچه در قاموس
گفته که فصح الصبح ای ظهر بداره و استیاده مولانا علی میفرماید
که بجهت صفا و او وجه آنکه در مشرق شمس واقع
شده است او را مسجد الشمس گویند و الا آنکه مشهور
است که رد آفتاب در آنجا شد اصلی ندارد و نزد محققین
و مولانا رحمت الله نیز فرموده لا وجه له و آنکه
رد شمس واقع شده در راه خیبر است اما طول
مسجد شمس یازده گز و عرض نیز یازده گز است
مسجد مشربه در عوالی است او را مسجد ابراهیم گویند زیرا که
ابراهیم بن نبی علیه السلام در آنجا تولد کرده مشربه
بمعنی موضع است یا بمعنی محل شرب و عوالی قریه است

از قرا

از قرای مدینه در طرف جنوبی نخلستان عالی در عوالی و صفای
بالا مال و عمارات عالی دارد و انگور خوب شیرین و خرمای
مرغوب و رنگین در آنجا و در قبا بحد وفور بی بها است
قدر آن می شناسی بجز از تا بچشی اما طول آن مسجد
سنرسه هفده گز و عرضش یازده گز است :: مسجد
بنی قریظه قریظه اسم قبیله است از یهودان در زمان
عوالی است طولش چهل و چهار گز و عرضش نیز همچنان آن مسجد
مثل قبا بوده در دست رواقها و طاقها در شکسته و مناره
در و بوده در منه ویران است الا طاقی محرابی پس
خاک مناظر آن موضع قریب مسجد شمس و آن موضع را
صعیب نامند بفتح صاد مهمله و عین مهمله و سکون یای تحتانی و
بای موحده و میگویند فی الافواه صهیب بالیاء و مکان
العین و هو غلط و اصله بالعین خلق ارزان ماکیان یقولون
لان قایل لولاک لما خلقت الافلاک تبرکا گرفته به شهر
میبرند صعیب است که وقتی که از غزوه بمدینه می آمدند
مجموع لشکر اسلام همراه رسول مختار از مهاجر
گیاه از ماده دسوار بود چون تا بموضع رسیدند فرمودند

که مجروحان از خاک اینمکان بر زخمهای خود بابستند همگنان
کردند دفعة نیک شدند و شفا یافتند الیوم نیز از ان
خاک برند و بهر زخمی که بندند به شود و بهر علیلی که دهند
شفا یابد و بهر دوای که همراه سازند مفید آید در حدیث
وارد است خاک مدینه شفا است دیگی از اسمای مدینه
شافیه است و گفته اند که تعلیق اسمای مدینه بر محموم موجب
عافیت اوست از حمی و نیز آمده است که مدینه نفی ذنوب میکند
پس او شفا و دعا بوده باشد ذنوب و ملای گمان را در
اخبار حسنه که ترجمه خلاصة الوفا است گفته است که صعیب
عبارت از وادی بطحان است که در بیابان یا هستونه است
وان باقیست معروف بهستونه و در انجا خاکیست که
مردم از انجا بجهة معالجه و استشفا خاک بر میدارند و میبرند
صاحب خلاصة الوفا گفته است که تخصیص این فایده
بان مکان مذکور مشهور شده است از متقدمین و متاخرین
والله در تمام زمین مدینه همین فایده است و همه خاک آنمنزل
سکینه این چنین است چنانچه ابراهیم حلبی گفته است
که ملتمس ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال

قال غبار المدینة تقطع الجذام وعن ابی هریره رضی الله عنه مرفوعا تراب ارضنا شفاء

لقرحنا باذن ربنا

فصل چهارم در بیان چاهای که منسوبست بنبی صلی الله علیه وسلم بدانکه چاهای که حضرت ازان آب خورده اند و وضو ساخته اند و غسل کرده اند در مدینه منوره نوزده چاهست و برو این مقدس در باب آب آنها فرموده که در فضیلت همچون آب زمزم است و در خاصیت همه امراض دوست و بر نبینی که خورده شود موجود ها است بعضی ازان معروفست و مکان معین دارد و بعضی ازان نشانش مستورست و مکانش غیر مذکور اما آنچه الیوم مستورست و در السنه اهل مدینه مذکورست بهفت چاه که درآن امید هلاقی نیست حسته و عینا معین است و بی شک چنانچه علامه نامی ابو الیمن المراغی در شعر خود نسج ساخته و گفته اذا رمت ابار النبی بطیبة فعدتها سبع مقالا بلا وهن اریس و غرس رومة و بضاعة کذا بصة قل بیرحاء مع العهن رمت بضم معنی قصدست و طیبه اسم از اسماء مدینه است بلا دهن یعنی بلا شک اریس بفتح همزه و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانیه

وسیوم مسجدیست اسم معلوم نیست که بانی آن حضرات از صحابه
قریب مسجد قبا است جانب غربی مسجد قبا آن بیر که
محمود پادشاه در گلستان و حدایق پر شقایق و بابهای انگور
عبور کند دعای شود خاتم از خاتم انبیا در ایام
خلافت سیدنا عثمان از دست نایب ایشان در آن
چاه افتاد و هر چند طلبیده اند نیافتند چون خبر بسمع
شریف حضرت عثمان رسید گفت صدق رسول الله
بگذارید و تعب نکشید که رسول مرا ازین خبر داده است
آنرا لوش نبودند نه خواهید یافت و درین چاه است آنکه حضرت
علیه السلام آمده در آن چاه پاهای شریف خود را در لب
آن انداخته نشسته بودند که صدیق اکبر آمده دستوری طلبید
در آمدند و بدستوری همچنان با او بران لب آن چاه نشستند
و رسول علیه السلام ایشان را بشارت بجنت دادند
و بعد حضرت عمر ابن خطاب آمده طلب اذن کردند
و بواب آن باب سعادت مآب در آن روز بلال ابن
رباح بود حضرت عمر دستوری یافته و بشارت بجنت یافته
و بدستور صدیق اکبر نشستند بعد حضرت آمد و دستوری جوز
ایشان را

ایشان نیز دستور دادند و بشارت بجنت پیغمبر دادند و
در بلاد کمل و قسمتها ذکر کرده‌اند غرس بفتح غین معجمه و سکون
را و سین مهمله نیز آن چاه شرقی مسجد قبا است
حضرت علیه السلام از آن آب خورده‌اند و وضو ساخته
و بقیه وضو را در آن چاه انداخته و آب دهن شریف نیز
در آن انداخته‌اند و وصیت کرده‌اند که جسد مبارک شریف
ایشان را غسل دادند و در وقت آن چاه رسول الله صلعم
فرموده لقد رأیت من عیون الجنة در سال هشتصد و هشتاد و
خواجه حسین بن قلیچ شهاب احمد القادانی اطراف آن
چاه را خریده باغ ساخته و عمارت کرده و در پهلوی آن
مسجدی بنا کرده و در آن بیرد و درجه وضع نهاد یکی از بیرون
حدیقه و یکی از درون حدیقه الیوم آن حدیقه خراب است اما
چاه و درجها باقیست و اهل مدینه خصوصا سادات
بنی حسین بجهت غسل اموات آب از آن چاه برند و دیگر آن
چاه است که قریب مسجد قبلتین در جانب شمالی آن
مسجد آن را چاه جنت گویند و رومه عثمان نیز نامند زیرا که
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند من حفر بیر رومة فله الجنة نحو

عثمان رضی الله عنه: نقل است که نصف این را حضرت عثمان بعد
شتر از یهودی خرید و حصه خود را وقف کرد آن یهودی از بیع
پشیمان شد و نصف دیگر را نیز فروخت بعضی گفته اند نصف
اول را به دوازده هزار درهم خرید و نصف ثانی را به هشت هزار
بضاعه: بضم میم موحده و کسر آن نیز آمده و فتح ضاد معجمه آن چاه ا
از نخلستان های جانب شامی میان حدیقه آن چاه در کنار
قلعه مدینه در وسط زمینی واقع است حضرت از آن چاه آب خورده
و وضو ساخته و بقیه آب وضو را با آب دهن شریف در آن
چاه انداخته اند و هر مریضی که باب آن غسل کند شفا یابد
بصه: بضم باء موحده و تشدید صاد مهمله و بعضی به تخفیف نیز گفته اند
آن چاهیست در میان نخلستان شرقی بقیع در راهی که از بقیع
بجانب عوالی و قبا روند در سابق ها بسوی بطحان در آنجا
دو چاه است کبیر و صغیر بعضی کبیر را بصه گفته اند و بعضی نیز
راجح آنست که در وی زینه چند دارد و رسول صلی الله علیه وسلم
موی سر مبارک را بآب آن چاه شسته اند و آب غساله را در آن
چاه انداخته اند و چند موی شریف از آن سر مبارک
در آن چاه افتاده است غرس: بضم غین معجمه و سکون سین مهمله

آب بقیه

ـت بفتح و ضو را گویند لمحرره والشمس نشان آفتاب رویت ॥
واللیل سواد حلقه گیسویت ॥ خورشید بود فتاده در کویت
کو تیر بود مقابل یک مویت بیر بر حاء بفتح الباء و کسر حاء
و فتح راء و المد فیها و بفتحها و القصر موضع المدینه علی ما قال فی
النهایت این چاهست قریب بقعه مدینه نزدیک به بر
رضاعه شامی قلعه و شد فی نضاعه است بیر عرس بکسر عین
مهمله و سکون که ان چاهست در نخلستان عوالی که جنوبی مدینه
است آب دهن شریف در ان چاه انداخته اند و دعا در حق
آن کرده اند و آب انداز گشته تا زیر کوه برده اند اما
بیان چاهها که در نظم مذکور نیست و باسم مشهور است
و میان مورخین اختلاف در جهته انست بیر عواف در
خلاصة الوفا گفته است که گمان من انست که بیر عواف در
عوالی است در موضعی که انرا عصبی گویند در پهلوی حضانه
و آن چاه از جمله صدقات نبی است علیه السلام بضم همزه
و تخفیف ان همچون شداد بعضی بفتح تشدید نون گفته اند
همچون حبی آن در جانب مسجد بنی قریظه است در منتهای
عوالی خیمه مبارک در غزوه بنی قریظه بر سر آن چاه بر پا
شده و سایه خود را رسول علیه السلام در شاخ درخت آن چاه

لبته آب ازو خورده اند بئر انس ابن مالک بن النضر انزا در حائطیه
بوده که گفتندی حضرت از آن دلو آب طلبیده اند و از آن
آب خورده اند و آن درستافی بقیع است محاذی قبله ابراهیم
ابن نبی در پهلوی بئر ایوب انصاری بئر اهاب بکسر همزه
مشهور است الیوم به بئر زمزم جانب غربی مدینه است
آب دهن مبارک درآن چاه افتاده و آنرا همچون زمزم
باطراف عالم برند بئر حا سوم آن چاه جانب شرقی مسجد زبان
است مایل بشمایل بئر جمل بالجیم بمعنی اشتر بعضی گویند
آن در عقیق است درناحیه جرف مشهور است بمردی که اسم
آن مرد جمل بوده و حفر آن او کرده بعضی گفته اند در ناحیه
بقیع است محاذی بئر ایوب بعضی گویند در طرف جبل است
در طرف جبل موضعیست متصل با جرف و هم از تحت منار سلیمانیه
تا قلعه مدینه الشریف طرف جبل نامند بئر حلوا بالحاء المهمله
غیر معروف الحین مشهور است که در رباط عجمیست که در
آخر زقاق طوال در مسنای بلاط و آن خانه امیه بنت
سعید بوده است که آنگاه حضرت نبی وعده روز عزلت
اختیار کرده اند بعضی بعضی قصه ایلا آنجا واقع شده است
چنانکه سابق ذکر یافت بئر ذرع بدال المهمله آن چاهیست بعضی

درما

در ما شنیده که آخر بطحان است گفته اند و بعضی در مسجد شمس
و بعضی در عوالی گویند حضرت علیه السلام بر کنارهٔ آن نشسته
است از آن چاه خورده اند بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون
قاف بر جا بسیار سالک است سوی بیر علی قریب تان
چاه مسجد بیت است از مسجد سقیا گویند چنانچه مذکور شد
و در آن زمان از مکان لبیل ما اسم مشهور است بیر زمزم
که مذکور شده و چاه وادی که ذکر ما ذیت قریب تان ز سقیان
بیر عشیر بعین مهمله و قاف بعضی گویند ان سر از اسب است هرکه
افتادن خاتم و نشستن حضرت در کنار همراه ابوبکر و عمر و عثمان
را نیز درین چاه افتادن عقیه نقل میکنند لیس بر دو اسم
یک چاه باشند بعضی گویند قصه متعدد است بیر قراضه بقاف
مضمومه بعد از آن با مهمله و ضاد معجمه بعد الالف و در بعضی
نسخ عواضه بعین مهمله و صاد مهمله جهت او عرابی مسجد فتح
است اما عین او معین نیست و قراضه بسم ارض جابر است
رضی الله عنه که در آن جا رسول علیه السلام نزول فرموده
اند و دعا در حق خرما او کرده اند تا چندان برکت در آن
شده است که قرضهای خود را ادا کرده زیادتی کثیر باقیمانده

بیر عینیه ملفوظ واحده عیب صاحب تاریخ گفته که گمان میکنم
ان بیر ودی باشد روز خروج بغزوه بدر خیمه عسکر همان جا
بر پا ساخته بودند آمد میان چاه زمزم و بیر سقیا است
بیر قرنیه صاحب تاریخ گفته تصغیر قرانه است سید علی
العادلی گفته شرقی مدینه مایل بشمالی موضعیست از سعد
که انرا قرلیفه گویند این چاه در انجا است و در حدیث وارد
که رسول علیه السلام وضو ساخته انداز آب او
از لب رضد عمر است آن در عوالیست از جماعه بنی امیه
بوده و نام انرا بیر عسره می گفتندی چون رسول آنجا
نزول فرمودند پرسیدند که چه نام است این چاه را گفتند
عسیره فرمودند که بلکه بیسره است و آب دهن در ان انداخته
اند و وضو ساخته و دعای خیر و برکت در حق او کرده اند صاحب
تاریخ گفته که این همان بیر عهن است که مذکور شد بیر علی
ان جاییست در ذی الحلیفه که از مدینه مقدار یک فرسخ
است و از میقات اهل مدینه و احرام انجا صحیح است
آنجا مسجدیست که حضرت در آن مسجد را گذارده اند
بیر معاویه است آن جاییست قریب مسجد مائده شرقی بقیع
است

است در حدیقه که منسوبست به سید صبغة الله بدانکه
آبار بسیار بحکم آثار در مدینه بیشمارست که برکت خاصیت
ذاتی و فضیلت کمالی دارد لیکن آنچه مشهورست در رسالهٔ
اهل مدینه مذکور گردید و از کتب معتبر بنقل رسید والله
اعلم بالصواب خاتمه در بیان بعضی احوال متفرقه
متعلقه بمدینه منوره علی ساکنها التحیه و آن مشتمل است بر سه
فصل فصل اول در بیان وظائف اهل مدینه بدانکه وظائف
اهل مدینه از اوقات وغیره هر سال از ملک روم و هر ولایت
ولایت معروف شام هند و بالکلام آید و اهل مدینه را در مدینه
امری که بران توکل کنند از کسب و زراعت وغیرهما نباشد
معیشت ایشان را از نذر متعادل سال بسال بی
تعب و قال بی کسب وظائف از سلاطین بعید نوعی رسانند که بران ایشان
در کمال مرفه حال باشند خاتمه در باب فضیلت اهل مدینه گفته اند
است کما سعید و مثنای شهید و رزقنا لطیل من القریب
والبعید مسموع گشت که هر سال در ایام حج همراه محمل شام
بجمیع مسجد نور شریفی که از نو سنگ گویند بمدینه شریفه
آمده دائما از سقف ابنیه او از عقد آنجا نسی بعید و قیاس آن صحیح

چون بیست هشتم ذی قعده شود امیر حاج قافله شام محمل کعبه
را به مدینه رساند و سه روز به مدینه مقام کند در روز اول شخصی که زر تحفه
والده ادب داور این فرقه گویند آنچه آورده باشد در حضور
قاضی و شیخ الحرم بحواله داور تسلیم کند نویسندگان در دفتر خود
نویسند و دیگر صندوقهای پر زر در میان حاضر کنند که بنام هر کسی
کرم ولیسه عدد صره برآید این فرقه خود بدست خود با کیسه دهند
بحضور قاضی و شیخ الحرم بنشینند و تبلغ مذکور را به مردم انبوه تقسیم
نمایند بدین طریق که دفتر خود را که نزد از ابتدا این ترتیب
اسامی مکتوبه را خوانند بنام هر کس مبلغی که مکتوب باشد
میدهند و اگر کسی اگر حاضر باشد یا یکی از یاران و مصاحبان او دهند
و اگر اسم مجهول شده هیچ کس یعنی امانت گذارند چون
صاحب زر حاضر شود دهند که روز اول که قبض کرده اند
با نویسندگان رجوع شود و کیفیت گیرد و کیفیت آن باشد
که نام آنکس که زر گرفته و عدد مبلغ را در دفتر آن فرقه و طیار
زر در رقعه کاغذ صغیر نوشته دهند آنکس به تصحیح کیفیت زر خود را
از صره یابد بمنازل خود برد و معامله کنند اما مبلغی که از مصر آید
بجد بیان نداند لیکن آنقدر استماع یافته که محصولات ولایت

مصر

موازی نقد سوای جنس برمال نرخ داشت لک کرور بیست است که
از آن جمله یک مقدار لک که صد درلو است خالصه خوندگار روم
است که آنها را استنبول برده داخل خزانهٔ سلطانی سازند و یک
لک دیگر در وجه علوفهٔ سپاه و عسکر و اوقاف مساجد و خانقاه
آن شهر و زوایا مقدر و موازی مقرر دیوالی مقرر صرف شود
و یک لک دیگر در وجه علوفهٔ حاکم مصر و اتباع حسین
و مقرر بود و باقی یک لک دیگر خاصه حرمین الشریفین زادهما
الله شرفا باشد که امیر حاج مصری مرکب محمل آن مبلغ را آورده
با اهل مکه معظمه و مدینه منوره صرف کنند و مثل آنکه دریای
نیل که در ملک مصر مشهور است میلی وضع کرده اند و نشان
در آن میل بجز میل گذاشته اند که هرگاه آب نیل با نشان
آن میل رسد مبلغ چهار یک لک مذکور از نقد جنس رساند از
جنس محصولات ولایت مصر بحصول پیوندد و کلام مشهور است
استوی الماء والخراج که در السنه مذکور است عبارت از آن است
و اگر آب به مقدار یک ذراع از نشان کم شود عیاذاً بالله
قحط و قیمت و غلا ناپیدا شود و اگر زیاده آید ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

العظيم اللهم اوسع لنا من كل امورنا
في الدنيا واوصلنا الى مقاصدنا باصله
وظاهره شرع مقصود دید مدانکه در مدینه رسول الله
صلعم اند وجه علوفه سپاه و متقاعدین آن جایگاه از نقد
داخل نکس بحد و قیاس آید لکن ا مقدار بتقیاس نمی درآید که مقدار
هژده هزار نفر در دفتر گندم مرقوم و محفوظ که آن انفار از
صغیر و کبار غنی و فقیر ملک و بد هژده و آزاد رجال و نسا و وضیع
و شریف باشند و هر یک دو ماه یکماه هر نفر سه مد گندم
که هر مدی که چهار کیله باشد تا چهار مد هر دو کیله پنج سیر
بود یعنی در تمام سال که دوازده ماه است شش دفعه و یکماه
هفت مرتبه داده که از یک حمل شتر شود و هر ساله زیاده
مجموعه بیجاوزه کبار مواری بیست و چهار هزار شتر بار
گندم بجهت این وظیفه آید و مبلغ بیست و چهار هزار لیره
که برابر اسمی چهل کیسه بود بجهت کرایه شتر که از مدینه
ینبوع تا مدینه که چهار روزه راه است نیز آید و بعد در
نیز بگیر شرقی بجهت اجرة آرد کردن گندم نیز آید و در
از اوقاف قاتیبای سلطان باشند بجهت فقرای مدینه اکرم

ابتدا

ابتدای امر الواقف و آخر اخراج حصه گندم در تاریخ سال ... [illegible]
در دور سلطان سلیم خان علیه الرحمة والرضوان واقع
شده و تعیین قرارات اجزاء و غیره نیز در زمان او شده
اما سلطان قایتبای تا اکثر ای برآن افزوده و بیشتر از بیشتر
ساخته دیگر مقدار را زانچه مذکور شد در وجه علوفه روسای
عرب[?] قاضی و شیخ الحرم و اغای عسکر و اغای قلعه و سایر سپاه
و عسکر ما دیشاهی از مصر محروسه آید که انرا جرایه نامند و ارکه
نقد در وجه علوفه هاب مذکور انرا ... [illegible] گویند و طبقه نقد
بعضی از متقاعدین را که از مصر و شام آید آنرا مواجب خوانند
و مقدار روغن زیتون بجهت قنادیل حرم و شمع مومی و کلیمات
مصری و بوریای رنگین عددی و حساب ندارد سال بسال برون
از فکر و خیال می آید تمام تاریخ ... [illegible] وزرات ریفی
بجهة عمارت حرم شریف هر سال آید غیر از آنکه هر سال از قدیم
مبلغ ... [illegible] سال و گاهی کسی برد شریفی از اشکار
خوندگار و امرای نامدار و هر کسم ... [illegible] ذکات بکرمین
کثیر البرکات آید که آن در حساب ندارد فصل دویم در
بیان آنچه ... [illegible] بدانکه تقسیم گندم را با مردم که از خیرات

سلاطین قدیم مصر است از مدینه منوره تفرقه باشد مبلغ که
جهت فقرا مدار آن است و اجماع خلق بسبب آن رسیده بود
یک کیسه در نصف کیسه حصه کامل خوانند و آن دو مدینه مصر
باشند و نقدی را در تقسیم دو مدرسه می دهند و تقسیم را از
روز شنبه آغاز کنند و تمه شنبه تمام ز قلندری مدرسه های
و رباطها کنند تعبیه الغار را دهند تبری که در دفتر ثبت
یافته است اول مدرسه و رباط سیدنا ابوبکر الصدیق تعبیه
رباط سیدنا عمر و تعبیه رباط سیدنا عثمان و تعبیه
رباط سیدنا علی را دهند رضی الله تعالی عنهم
و تعبیه رباط سلطان قایتبای و سایر اربطه و غیره را
تقسیم کنند و حصه هر رباط را به شیخ آن سپارند و آن
شیخ در رباط آورده بر فلوه حصه بدهد و بعد از رباط
شروع را در انفار کنند و انفار مدینه محتاج را در دفتر
جامعه قرار داده اند و نقدی در صحن جامعه حضور بود را
متفرق شود و ترتیب اسامی آنها را جامعه یک جامعه مدینی
نسق است الفقها المشایخ الاغادات
ترکیان :: هادشان :: ترکمیان :: مستحفظان چراکسه
خوبان مصر

لسان الفقها و لسان ملوک خدام عین لاهلی قلعه نوبان مصرها

الشوام الاعجام الاشراف الاروام اهالی مدینه الاروام.

المغاربه المشارقه البکارره المغاربه اهالی مکه حضارمه

لسان رجل عقعقا السود السود الیمنیه المصاریه

لسان المعتوقات لسان المصاریه لسان یمینه الحرث علت

کیفیت تقسیم حبال باشد که حصه هر شخصی را در حوالی حمالان اندازند

ارباب بعضی مثبوت در دفتر باشد معروف و معتمد حمال و جایه

موافق رایکه هر حمالی و نام بردارند یکحصه و بعضی دو و بعضی چهار حصه

گندم تا حمال نویسند صاحب حصه نام نخست باشد بردارنده هرکس

آنکس اگر آید بیرون کمان دیگر فریاد را گفته آنکس نام بردارنده را

نگاه دارد تا دیگری ... بیند او را بحمالی باشد حاضر

از کیسه گندم صاحب آن رعایت تا آورد بلد گندم خود بر و الا او برد

فارغ از تقسیم حبال کنند کیسه را دو گندم آن کیف حمالی آن نام

و نمایند رجوع بود صاحب اکه ... خود درخانه شوند

گویند است حاجه فلان در ما نام یعنی کنند تعیین خود را منطقه

آن شخص را دهد باو نوشته را حمال نام باید ... المحل کاتب

از دادن باقی را حمال ... که حالان ... را نوشته

حال گندم تسلیم کنند چنانچه شخصی از اهل جماعه که در دفتر اند
غایب شود یا بمیرد و فرزندی نداشته باشد حصه او را محلول
گویند و محلول را بنام دیگری از ضابط که داخل دفتر نبوده باشد
نویسند و بر جانشین آن محلول است معتقد که الشخص جدید مناسبتی
بجماعت اهل دفتر نداشته باشد بواسطه این اصلاح بتدریج تمام
دفترها تمام نوعی تبدیل و تغییر یافته که اکثر جماعتی که در دست قلیلی
دوران است مثلا در جماعه نقبا است ما شایخ که معمول
آن است اگر صد نفر از نقبا است که صد نفر دیگر بتدریج
تمام به تبدیل محلول از سایر نا است و نوشتن حصه تمام اهل
احتیاج بحکم شریف مکه یا آمر قاضی مدینه یا اختیار شیخ
الحرم است در محلولی که متعلق آغوات است این رسم نیست مثلا
اگر محلولی نه حصه باشد سه حصه شریف و سه نقابت و سه شیخ
الحرم تعلق دارد که بهر که خواهند میدهند و تمام هر که خواهند نویسند
دائما گماشتهای ایشان متعلق شوند. تفصیل
مدارس و زوایا و آثار و سرای و عمارات جدید که در مدینه
منوره حادث گشته و بیان مولود و کیفیت آن و غیره بدانکه
بدانکه در مدینه منوره مدرسها و تکیها و رباطها و سرایهای و عمارتهای

که

بکه بقعه حضرت حسین بسیار آید بود و بعضی مدرسه‌ها در
دو قسم است یکی آنکه مدرسه معین دارد و درس مدرس که واقف
هیچ کس آن مدرسه خوانند و قسم دیگر آنکه درس بغیر از صاحبان
آن مدرسه درس معین در آنجا باشد و اگر صاحب خانه‌ها می
است و خواستن آمدن درس بدانند که جای خود تأمین کند بود و وظیفه
درس مختلف بود در بعضی ده بیستی و در بعضی زیاده
و در بعضی کم از ده باشد از جمله مدرسه‌ها مدرسه صدیق
اکبر و مدرسه حضرت است رضی الله عنهما که هر کدام در اطراف
مسجدهای ایشان است چنانچه بیان یافت دیگر در مدرسه
قایتبای سلطان و مدرسه قاضی که و مدرسه قبا و مدرسه رستم
نادشاه است و مجلس‌های درس در حرم شریف نیز بسیار
است که مفید مدرسه نیست لا بعضی را درس معین است
مثل تفسیر و حدیث که افاده از حصول است و در
بعضی معین نباشد مخفی نماند که زاویه خانقاه مشایخ
را گویند که اینجا درویشان باشند و شیخ معین درگسته باشد
و در وقت معین در آن زاویه مولود خوانند از آن جمله است
زاویه شیخ ابو الفتح علی که در ملی حمام است در شب جمعه اول

ماه مولود که شهر ربیع الاول است دران زاویه مولود عظیم
و جشنی جسیم منعقد میشود شارالیه از مشایخ معتبره است
و حنفی مذهب است و در طریقه شیخ عبدالقادر گیلانی
و شیخ مزار فیض آثار سیدنا حمزه است دیگر زاویه شیخ
محمد شمس علوان است که در ملی است جماعه علوانیه طائفه
اند در مصر نیز در طریقه قادریه دیگر زاویه شیخ احمد مرادی
است که جنب سرای مرزوقی است شیخ احمد مرادی
نیز حنفی مذهب و قادریه است مزار او و تربیه است از
فرای این دیگر زاویه سید احمد بدوی است که در باب الرحمة
است و سید احمد مرید و جانشین شیخ بلبل است اگرچه شائخ
صاحب کمال است و مزاران عالیمقدار در شام است سلسله
ایشان به سید احمد بدوی منتهی میشود و نیز در طریقه قادریه
و مزار سید احمد بدوی در مصر محروسه معروف و مشهور است
و در وقت مقرر اجتماع میمون محشر در آن مزار فیض آثار واقع میشود
که شرح آن مشهور است دیگر زاویه قادریه است در باب النصار
و شیخ آن شیخ عارفیست که از اولاد مولانا یعقوب چرخی معروف
و مشهور است دیگر زاویه نقشبندیه است که در رباط ایوب

انصاری

انصاری باشند و شیخ الشیخ مدنی است که از اولاد شیخ جنید
مذکور است که ذکر ایشان مجمل در بیان در اینجا است و غیر از آن
زاویه‌ها دیگر بسیار است چون رفاعیه و غیره که بیان آن موجب
اطناب است ... ختم عظیم و اجتماع عظیم است که ذکر
و تسبیح و اشعار فصیح عربی را اختیار کنند و دلهای مرده را زنده
گرداند اشربه و اطعمه و فواکه و قهوه بسیار در آن شب
بکار برند و در هر زاویه سالی یکبار مولود کبار منعقد شود جمع
بسیار در آن شب باشند و اکابر در آن جمع اند اما مولود در سبیل
اجتماع در شب جمعه و دوشنبه و پنجشنبه بر پا بود در سبیلی اصحاب
خود در زاویه خود است مولود خوانند و اینجا در دو صرف کنند اما
در حرم شریف هر سال نه بار مولود منعقد شود دو مرتبه از آن صغار
مولود کبار است جمع بسیار که اثنین چهار صد دینار یا پانصد دینار
است بود و خرج این دو مولود از محصول بیت المال مدینه
منوره که از مردم ربوده است صرف شود اما یکی در شب ۱۲ از دهم
شهر ربیع الاول است که روز تولد رسول الله افضل آخر و اول از
دوم در شب بیست و هفتم شهر رجب المرجب بوده که آن شب مبعث
آن بزرگوار است ... و دو مولود دیگر از مولود ... شامی

که یکی از خود و دیگر از قبیل حاکم شام کنند و دو شب دیگر از مواجب
مفتی بدستور مذکور برپا زند و مولود دیگر در شب پانزدهم
شهر شعبان شود که خرج آن از جانب شیخ الحرم باشد
و دو مولود دیگر در آخر ماه رمضان ختم قرآن که یکی از جانب
حنفی و دیگری از شافعی است منعقد شود و خرج آن از
امامی که خاتم قرآن است بعهده اوست و ان نیز مولودهای بعید
و بعید منعقد شود و آن وقت معین ندارد و اهل جاه
را در جاه را هرگاه توفیق رفیق شود با آن دولت نائل
گردند دیگر در شب جمعه و دوشنبه روسا در مسجد حرم
محترم مولود خوانند و در شب پنجشنبه تکبران تا آن خدمت
اقدام نمایند و آن هیچ وقت نشود و غیر آن نیز مولود
حرم منعقد شود مقصدی آن یکی از اعمال باشند بواسطه
آن وظیفه بلا نقصان از نقصان ماه باشد باید در کدام
وقت معین و مکان مقرر در شب باشد همانجه قرائت قصیده
برده شریفه حمیده در باب الرحمه خوانده محمد رسول
است بروی نمائیه است در دو سلسله موقف بعد از
شام در باب السلام وظیفه رفاعیه است و مذهب مولود

قایم

بیست
خارج باب السلام در شبهای رمضان بعد السلام [illegible]
امسال این خدمات در حرم محترم سید کاینات [illegible]
شامات [illegible] چون شب مولود شود فرمان اینان
عالیشان آنگاه عوض استان کلیسای کرمانی در صحن
نورانی مسجد حرم فرشی گسترده و شمعدانهای نقره و طلا
دیدن ما در هند ها قطار گذارند و شمعهای بزرگ که شش رطل
و چهل رطل از هفت عدد تا یازده و شمعهای کوچک پنج
رطل تا ده رطل از بیست تا سی عدد در آن شمعدانها
نهند و دو شمعدان بزرگ که هر یک [illegible] بود بلند
آن چهار گز و دوره دامنه اش نیز شمعدان از نقره خالص و برنج
پنج شش نهند یکی بزرگ و چهار آن کوچک نیز در میان
گذارند و این شمعدانها را بادشاه مغرب زمین نه نیاز مسجد
نازنین آن آفتاب مشرق و مغرب فرستاده بعد [illegible]
و مشایخ [illegible] کبیر و [illegible] جمع آیند و حفاظ خوش الحان لطیف
دلکش وطن شریف مولودی نبی و نعت پاک مصطفوی
علیه السلام و قصاید [illegible] در اشعار عربی [illegible]
و صوفیهای دلخواه [illegible] خانقاه در وصف [illegible] سید عجم [illegible]

دعوت تا نیم شب بخوانند و صاحبهای حلوای مغزی و کوزه
بادام قندین و باکاسهای مملو از میوه‌های شیرین و مثل برنج
و خرما و تین در این مجلس برای حاضرین تزیین و اطعام ناس
که حاضر مجلس باشند در ضمن هم مشتمل تا آخر شب قند
و قهوه میدهند و قهوه دل لیسند مکرر را میدهند شربت قندرا
نوعی شام ساز رند کوزه سقایان در شکها گرفته همچنان آب به هر کس
می‌بخشند بعد از ختم و دعا خلعت قیمت بها بزرگتری
مولودخوان نوبت میدهند ایرانیان نیز روز بیگران از
یا بید پوشیده نماند که رباط نیز مثل مدرسه
است فاما او را اوقاف معین است از روز گندم و نان
برای انعام است بعضی از رابطه رفاهی است بعضی از آن
مردان باشند فوله اهل علم خوله و غرباء مثل رباط
سیدنا عمر و سیدنا عثمان و رباط سیدنا علی و سیدنا
خالد بن ولید و رباط ابو ایوب انصاری رضی الله عنهم که مکاتب
دیدم تاریخی که این‌ها در آن مکان و سکنی در آنجا می‌باشند
و بعضی از رباط مخصوص به نساء و غرباء و بعضی مردمی
که این مردم که اعضا با اهل و عیال می‌باشند مثل بانیه
یکیه

کسبه در بازار ملک و غیرها بنات اسرا و حمامی را گویند
که اوقاف مدرسه باشد و حمامهای او را اکبر ثانی دهند و در
گرانتیه آنرا با وقاف مدرسه در بازار و سایر خیرات صرف کنند
و آنرا خوش‌باش نامند حالیه خوشی حمال و خوشی مرزوقی و
خوشی کبار و خوشی نخ و غیرهم اما خوشی حمال السرای است
وسیع مشتمل است بخانه‌ها و دار بسیار که هر یکی از مردم
حمال هر یکی خانه خود را دو دار لیسته و لی علاقه ... ساخته
اند اول آنرا خوشی حاج و ما گفته اند و اگر در زمان حاسبات
که حمام را لیف را عمارت سلکه بجهة استحکام و بعضی بو مبانی
دیگر تحت مرغ حاجت می‌شد از بسکه مرغ بسیار آوردند که
اند دوای آمرضان خوشی ساخته اند تا تخم ایشان را فوت
حاجت بکار برند و الیوم نیز در آن مکان مرغ بسیار است
و رستمیی است خوشی رماد که آن در پلی خوشی مرزوقی
است و آنرا بجهة آن خوش بوبند که خاکستری که در آن انداخته‌اند
و لبعادت حمام کار فرمایند و در آب حسبعلم بو صند
مدانکه خوشی حمال دوا مدری جمله ملاط است و ملاط سویه صورت
در آن باید طینه جدید مشتمل بر بیوت و الواق دو کاکین کثیره

کثیره در محل فال گرفتن و تفال نمودن بنی ملیکه الله قومی از
مشغول شد چون رسول صلی الله علیه و سلم را در امری تفکری
و تأملی لازم میشد و در راه تدبیر در آن می یافته اند از ارباب الرحمة
بیرون می آمد و تأمل جمله رباط مسرفته اند از آن فکر و تأمل بسیار
ایشان می شد و در راه تدبیر بود می یافته اند و لیکن اصحاب کبار
و غیرهم من الدخیا بطریق سنت عمل نموده و در هر امری که از شماره
لازم ابهام از ارباب الرحمة به نیت آن عوض خود در جمعه
با دوستینه بعد از غائبی اینکه تکلم کنند می برآیند اند
و تأمل بلاط مسرفته اند تحملی که در سته باشد عمل میشده
اگر تعادل نموده رسته اند سخن که از وی می شنودند از آن تفال
گرفته عمل میکرد جدید که در زمین سعید میوره پدید آمد
یکی سبیل عنبر آغات که در یکی سبیل قاسم که ثانی ذکر رفت
آن عمارت مشتمل است بر مسجد و باغ و حوض و حوض صاف برای
کسب فیض مقیم در کنار انتقام گرفته از کدورت ایام دلها را
آرام دهند دائر و کام و حلق تلخ را تر و شیرین گردانند
و این عمارت در سال هزار و سی و [illegible] بنا یافته و این مسکین نکته
آن سنایی سنگی قطعه رنگین گرفته گفته بود [illegible] ساخت مؤمنین
مهمان

میان هر بیاتی از غیر ۱۱ صدق در مدینه هر که حبیر آغا و دولت

حوض هر آبی که از صافی آب و تازگی مرکز است پیدا از و شد

تازه چون گل از اصحاب چون ز آب او چیدم تازه شد طبع خرد

هر تاریخ مبالش گفت حوض هر باب دیگر خوشی عمر آفندی

که شیخ الحرم مکه معظمه است از عمارات جدیده است فایح باب

معدی مکه زی ماهین باهین یعنی باب سوقیه که باب سقوی

و باب صغیران سرا است و شیخ و خوشی است سبع مشتمل

دو لیت فانه دیگه تاریخ بنای او نیز گفته بود این قطعه مسعود

در دوسعت دور سوا ناحت خوشی حوم عمر افندی گردید

هدا بر از بهر اهیر ما سجود سعد ای دوم صاحب مسکن

زین قطعه بر سم حمینه دی تاریخ گفتم

تو اگر لیندی لله الحمد که تا سر سید درین

مکان شید آغاز زیارت سه رنگی ... و در این

سقایه ما ... ترصیع شده ... سبعت

که درین نوبتی ... واقع شده بود ... ارقام ... سادسه

بعضی بعد درین ایام ... در عالم ... حل

و به اتمام رسید این رباعی گشته تاریخ خاتمه نوشته شد ۱۲۰۶

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المحمود الظاهر المعبود الباطن و الطاهر و الصلوة
علی رسوله الکامل والماهر و علی آله الاخیار والجواهر میگوید
بنده ضعیف امیدوار رحمت متعال محمود طاهر غزالی بنظام
مدرسه جلالی رحمه الله الیه وغفرله ولوالدیه که الله و
دانا و پادشاه توانا چنین میفرماید وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله

یعنی این راه که شمارا نمودیم و در رفتن این شارع
فرمان دادم راهی راست است این راه را گیرند و بدین راه روید
و در راه دیگر چون کیشهای مختلف و ملتهای باطله مروید
که شما را پراگنده کند از دین رحمانی و دور افگند از راه
مسلمانی و سید انام علیه السلام والصلوة فرموده است ما نند حنبله
میاند ستفترق امتی علی ثلث وسبعون فرقة اثنان
وسبعین فی النار ه لکثره و فی روایت کلهم فی النار الا
السواد الاعظم یعنی زمانه آید که امت من هفتاد و سه
گروه شوند هفتاد و دو گروه در دوزخ روند و یکی در بهشت
و آن اهل سنت جماعت است که مشغول عبادت و طاعت است

حاصل آنکه مرا در نظر آمده بود از فکما این معتاد و سه
گروه در نعت فضل آوردم و این رساله را که در مذهب ها شناخته
می شوند معرفة المذهب نام کردم تا که هر که این کتاب را
بخواند اختلافی که در مذهب ها است بداند و از راه کج بیزار
شود بر راه راست استوار گردد و در بیان سنت و جماعت
را که بدان تعلق دارد چون ایمان و اسلام و توحید و اعتقاد
و شریعت و مذهب و اجتهاد و ملت و دین عبد الله بن
عباس گفت رضی الله عنه که سنت و جماعت ده چیز است
هر که این ده چیز را بجا آرد سنی باشد یکی فاضل داشتن
دو پیر یعنی ابو بکر و عمر رضی الله عنهما دوم بزرگ داشتن
دو داماد یعنی عثمان و علی رضی الله عنهما سوم بزرگ داشتن
دو قبله یعنی بیت المقدس که قبله جمله انبیا است و کعبه که قبله

محمد رسول الله است علیه التحیة والسلام چهارم

روا داشتن مسح بر موزه بجای پای شستن از دو گواهی

یعنی بکسی گواهی دادن که بتحقیق بهشتی است و بکسی گواهی

دادن که بتحقیق دوزخی است پنجم پس دو امام نماز گزاردن

یعنی فاسق و صالح ششم هر دو تقدیر از خدای شناختن یعنی

نیکی و بدی هفتم بر دو جنازه نماز گزاردن یعنی مطیع و عاصی

نهم بر سه فرض گزاردن یعنی نماز و روزه و زکوة دهم فرمان

برداری کردن دو امیر یعنی سلطان عادل و سلطان ظالم

اما هر که بگرود بخدای و فرشتگان و کتابهای و رسولان

و بروز قیامت او مومن باشد زیرا که ایمان گرویدن است

و هر که گردن نهد بفرمانهای خدای تعالی یعنی گواهی دهد که

نیست ایزدی سزای پرستش جز خدای تعالی و محمد بنده اوست و رسول

او

یادکنید و او را نماز بر پای دارد و زکوة مال دهد و روزه ماه

رمضان بدارند و حج خانه کعبه اگر بتوانند بجا آرد او مسلمان

باشد زیرا آنچه معنی اسلام گردن نهادن است بعضی گفته

اند که میان اسلام و ایمان فرقی نیست هر که مومن است

مسلمان است و هر که مسلمان است مومن است بعضی گفته

اند فرق است زیرا آنچه رسول الله علیه السلام معنی

ایمان دیگر گفته و معنی اسلام دیگر چنانچه بیان کرده ایم

و هر که خدای عز و جل را یکی گوید او موحد باشد زیرا آنچه

معنی توحید خدای را یکی گفتن است و هر که دل و جان را

هم یکی کرده شود یعنی متفق کنند بر چیزی که اول معتقد

باشد زیرا آنچه معنی اعتقاد گره بستن است امام شریعت

راضی است چیدا (؟) راستی در پیغمبری که شریعت است و در لغت

نهادن کسی را گویند در کاری و در شریعت صاحب مذهب

مجتهد باشند ان چنان ابو حنیفه رضی الله عنه هذا

مذهب آنکه در سیرت خلفاء راشدین و در شریعت

رسول باشند روایت است که با هر صاحب مذهب دیگر

اقتدا کنند هم چنانچه صاحب شریعت با صاحب شریعت

دیگر و اگر حکم شریعتی دیگر در شریعت دیگر ناقض نبود

یا حکم مذهبی در مذهبی دیگر امر از اتفاق جوانند در که

نگویند بصواب جستن در حکمی که در صلاح و فساد

آن واقف است او مجتهد باشد زیرا که معنی اجتهاد

کوشیدن است و ملت گروه جمیع شده را گویند

بر چیزی خواه بر حق باشد خواه بر باطل و فرق نیز

همین است و هر که در گرفتن اسلام ثابت شود او مسلم

و مصدر باشد اما امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی

الله عنه

ابوحنیفه در فقه اکبر چنین آورده است که چون این چهار
جمع شود دین گردد و توحید و معرفت و اسلام و ایمان
که بیان کرده شد درست و صاحب که بر حق است این بود
اما هفتاد و دو گروه که بر باطل اند در اصل شش گروه اند
بدین اسامی رافضیه خارجیه جبریه قدریه جهمیه
مرجیه و هر گروهی ازین شش دوازده اند شش را
در دوازده که ضرب کنی هفتاد و دو باشد چنانکه بیان
کرده می شود • فصل دویم در بیان دوازده گروه را
رفضیه بدین اسامی علویه ابدیه شیعیه اسحاقیه زیدیه
عباسیه امامیه ناوسیه متناسخیه لاعنیه راجعیه
متربصیه اما در آنکه هر دوازده را اتفاق است که
جماعت در اوقات سنت ندارند هیچ وقت و مسح موزه روا ندارند

ندارند و بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گمان بد برند و
از زنان پیغامبر صلی الله علیه وسلم بیزار نبوند مگر از
علی رضی الله عنه و گمان برند فاطمه فاضل‌تر است
از عائشه رضی الله عنهما و گویند که پیغامبر صلی الله
علیه وسلم نفس ولیکن در رسالت نتواند ایستاد
مگر بیاری غیر خود و بر طلحه و زبیر تمام بد نشنوند و اشیاخ را
مجتهد ندانند و نومید باشند از رحمت خدای تعالی
و اقامت نماز تراویح را سنت نشناسند و اگر کسی
طلاق گوید بیک لفظ بسه واقع ندانند تا بر وجه
سنت نگوید و این مکان نکیان تا بر نقش است و دست
راست بر دست چپ نهادن در نماز و خطیبان را
لباس سیاه پوشیدن و تعجیل در افطار روزه و تعجیل
در

در گذاردن نماز مغرب یعنی بغور که آفتاب فرود شود
سنت ندانند و در ادا تاخیر کنند تا آنگاه که ستاره گان
روشن نمایند و در اینجا اختلاف است اول
علویه علی را نبی گویند دوم ابدیه علی را شریک گویند
در نبوت سیوم شیعیه هر که علی را از دیگر اصحاب دوستتر
ندارد و او را کافر گویند چهارم اسحاقیه زمین را هیچ
وقت از پیغمبر خالی ندانند یعنی نگویند که نبوت
ختم شده است پنجم زیدیه هر اولاد علی دیگری را
در نماز امام ندانند ششم هر اولاد عباس عبد المطلب را
امام ندانند هفتم امامیه زمین را خالی ندانند از امامی که
غیب دانند نماز نگذارند پس امام ظاهر گویند که خلیفه

روزنیست خوارزمیتی ها ششم شتم ماهویسنیه موکه
خود را بر دیگری فاضل دانند او را کافر گویند نهم
تناسخیه گویند که چون جان از کالبد بیرون اندرو[ست]
که در کالبد دیگر رود دهم لاعنیه معاویه و طلحه
و زبیر و عائشه را رضی الله عنها زبان بد گویند
یازدهم مرجیه گویند که علی باز در دنیا خواهد آمد
پیش از قیامت و امروز آبر[؟] از ابر است او
ارست و برق در درخش آتش از سینا حست اوست
دوازدهم متربصیه خروج کردن و بجنگ پیش آمدن
مر پادشاه مسلمانان را روا دارند فصل سیوم در بیان
دوازده گروه خارجیه بدین است اسامی از رقیه اباضیه
ثعلبیه

ثعلبیه حازمیه خلفیه کوزیه کنزیه معتزلیه میمونیه محکمیه

اخنسیه اسمراخیه — اما مذهب آنکه هر دوازده را اتفاق

است آنست که جماعه ازرق نداشتند و آنهم قسمیه اکنما کافر

گویند و بر پادشاه ظالم خروج گویند یعنی باغی شوند

و گویند که علی بر حق بود و بر معاویه خروج کردند و در آنکه

اختلافی است آنست اول ازرقیه گویند که مؤمن در

خواب هیچ نیکو نبیند زیرا که وحی منقطع شده است

دوم اباضیه گویند که ایمان قول است و عمل است و نیت

و سنت است سیوم ثعلبیه گویند که کارها بجواب است

خدا تعالی است نه بقضا و تقدیر او چهارم حازمیه

گویند که ایمان فرض مجهول است یعنی فرضی است از او ناشناخته

شده است پنجم خلفیه گویند که ترک آرنده غزا کافر است

ششم گویند نوز کنند در طهارت و سنت بمالند ازار را
در شستن هفتم گویند مالها را در گنج نهند در زکوة
ندهند یعنی زکوة فرض ندانند هشتم معتزلیه بیزار
از هر دو حکم نگویند که بدی از تقدیر خدا است
عزوجل زیرا که او را ظلم دانند و نگویند از تقدیر
اوست زیرا که عجز بود و نماز گذارند پس مرده و
گویند که ایمان کسب بنده است و مخلوق اوست و
قرآن محدث است و آنکه در مصحفهاست حکایت
قرآن است خبر قرآن فعل بندگان مخلوق نیست
مر مردگان را در صدقه و دعا زندگان هیچ منفعت
نیست و هیچکس را دلالت شفاعت و معراج تا بیت المقدس
بیش نبود و کتاب و حساب و قرآن نیست و گذشتن
بر صراط

برهان اظهر حضور بهشت نه و مسلمانان فاسق میان بهشت
و دوزخ نمانند و فرشتگان فاضلتر از مومنان اند و عقل
کافران و مومنان برابر است و دیدار خدای عز و جل کسی
نتوانند دید و کرامات اولیاء حق نیست و خدای عز و جل
آفریدگار آنزمان شد که مردم خلق را بیافرید و روزی
دهنده آنگاه شد که روزی داد یعنی پیش از آن خالق و رازق
نبود خدای تعالی عالم و قادر بذات خود است نه بعلم
و قدرت یعنی خدای را صفات نیست و آنچه در عدم
است در وجود نه در و اما بند اهل بهشت بمیرند و بجنبند
و نیست شوند و دیگر آنکه کشته شوند باجل ولیکن
مرده باشند علامت قیامت را منکر اند چون بیرون
آمدن دجال و یاجوج و ماجوج و جز آن و مطلع نلشی

جلالیه گفتند عقد جایز دارند و گویند که عقل فاضلتر است
از علم و بعضی از ایشان گویند که هردو برابر است
و پیغمبر علیه السلام در شب معراج سخن خدای عزوجل
بحقیقت بی واسطه شنید و عرش عبارت از بلندی
است و کرسی از علم در راز و حجابها مانع دیدار و لوح
از جمله حکمتها و قلم از تقدیر و پیغامبر پیش از قرآن
پیغامبر نبود بعد از آن شد پس از مردن هیچ نیست و
پیش از وحی نه مؤمن و نه کافر و نه انبیا از دست معصوم
اند و حرام رزق نیست و مثل این بسیار هزلی گویند
که بر خلاف سنت جماعت است نهم معونیه گویند که
ایمان بغیب باطل است دهم محکمیه گویند که خدای را
را بر مخلوق حکم نیست یازدهم اخلیه گویند هر که بمیرد عمل

اوپرسند یعنی جزا و عمل که کرده است بیاید دوازدهم
بشراقیه گویند که زمان چون رباصبین اند همچنانکه
بدی ربا صین بی ملک مباح است مر ز نکه است . بی
نکاح مباح است وفصل چهارم در بیان دوازده
گروه است جبریه بدین اسامی مضطریه افعالیه معیه
معروضیه تکاریه محبیه کسلیه سابقیه حبیبیه خوفیه
فکریه حبیبیه اول مضطریه گویند که خیر و شر خدای
راست ما را دران دخلی نیست دوم افعالیه گویند
که مرخالق را فعلی است ولیکن قدرت نیست سیوم
معیه گویند که خالق را قدرت هست لیکن بی فعل
یعنی فعل و قدرت منبه رو است چهارم معروضیه گویند
انچه پسندی شده است یعنی این عت از کسی چیزی میبا

نمی آید نجیبه محاربیه گویند خدا تعالی آنرا مرده گا.

عالم را نه بر علوم و بر مذهب کند خلق را بر فعل

ع بر خویش نه بر فعلهای ایشان نهم محبیه گویند

که حیرانست که ساکن شود نفس بر ایشان نفهم

کسبیه گویند که ثواب و عقاب زیاده شود بعمل

نیک و بد هشتم سابقیه گویند که شقاوت و سعادت

پیش ازین نوشته شده است طاعت سود ندارد

و گناه زیان ندارد نهم جنبیه گویند که دوست

عذاب نکند مر دوست را جزای خود بجل دوست

ماست دهم خوفیه دوست نترساند مر دوست را

یازدهم فکریه گویند فکره از عبادت است و هر کرا

علم زیادت شود عبادت ازو ساقط گردد بمقدار

و درجه

و واجب شود هر دو را هر خلق با یکجا مع لیس او شریک باشد

در مالهاء مردمان هر که باز دارد و او را از زن او ظالم باشد

دوازدهم حسینیه گویند قسمت نیست در مالها یعنی میراث

و بعضی ازین دوازده گروه اند گویند که توفیق نیست از فعل

است و فعل بحسب درمیان دوازده گروه است قدریه

احمدیه ثنویه کیسانیه شیطانیه شرکیه وهمیه رویدیه

ناکثیه متبریه قاسطیه نظامیه معتزلیه اما در یک هر

دوازده گروه را اتفاق است هیچ است که گویند روا باشد

چیزی که نزدیک خدا کفر است نزدیک خلق ایمان باشد

و نماز جنازه را واجب نه دانند و بگذارند و تقدیر نیکی و بدی

از خدای تعالی نه دانند از خود دانند و گویند توفیق بعد از

فعل است زیرا که جبریه هیچ پیش از فعل گویند و مذهب سنت

و جماعت توفیق و فعل هر دو را برابر دانند چنانچه در فقه

اکبر مذکور است و گمان برند که معراج در خواب بود
و گویند که ما نمی دانیم که مؤمنیم نزدیک خدای تعالی
یا کافریم و میثاق را منکر اند یعنی روز الست و درجه
اخلاقیه است اول احمدیه بغرض التزام میکنند و سنت
الکفار می آرند دوم ثنویه که شکی از یزدان است
و بدی از اهرمن سیوم کیسانیه گویند نمی دانیم افعال
ما مخلوق است یا نه چهارم شیطانیه گویند خدای تعالی
شیطان را نیافریده است یعنی شیطان را وجود
نیست پنجم شرکیه گویند ایمان غیر مخلوق است
ششم وهمیه گویند فعلها ما را نیست هفتم رویدیه
گویند جهان منسوخ نشود هشتم ناکثیه گویند هر که
گناه کار است توبه او قبول نشود نهم قاسطیه گویند
کسب فریضه است و نکوهیده زید را باز دهم نظامیه
گویند

گویند خدای شنی نیست دوازدهم منزلیه گویند ما
نمی دانیم تقدیر بدین کرده شده نیست یانه فصل هشتم
در بیان دوازده گروه است جهمیه بدین اسامی معطلیه
مترالصیه شترانیه داردیه حرقیه مخلوقیه غیریه فانیه
زوماسیه لفظلیه قبریه واقفیه اما در این جز دوازده گروه
را اتفاق است نیست گویند ایمان بدل نیست حوامان
و عذاب گور و سوال منکر و نکیر و حوض کوثر و سخن گفتن
موسی علیه السلام را ابا تحقیق بود یا خدای سکر بد و درازکم
اختلاف است اول معطلیه گویند نامهای خدای
و صفات او مخلوق است سیوم مترالصیه گویند علم و قدرت
و مشیته مخلوق است چهارم شترانیه میگویند خدای را
جای است پنجم داردیه گویند گویند هر که به دوزخ رفت
بیرون نیاید و مؤمن در دوزخ نرود ششم حرقیه گویند که اهل
آتش چنان بسوزند در دوزخ که از ایشان هیچ چیز در دوزخ نماند

ششم مفوضیه گویند قرآن مخلوق است هفتم غیریه
گویند محمد حکیم بود نه رسول هشتم فانیه گویند که بهشت
و دوزخ فانی نشود نهم معراجیه گویند که معراج بجان
بود نه بتن یعنی جان پیغامبر علیه السلام در معراج رفته
بود بی تن و خدای تعالی در دنیا دیده نشود و قیامت
را منکر اند و گویند که عالم قدیم است و معدوم شیء
است دهم لفظیه گویند لفظ و ملفوظ یکی است قرآن
سخن یعنی خواننده است سخن خدای عز و جل و ما نگوییم
لفظ ما را فقط است و قرآن از خداست یازدهم قبریه
عذاب قبر را منکر اند دوازدهم واقفیه گویند در قرآن
ما را ایستادگی است یعنی تأمل است نگوییم که مخلوق است
فصل هفتم مرجیان دوازده گروه است مرجیه بدین اسامی
اسامی تارکیه شائیه راجیه شاکیه بهنسیه عملیه منقوصیه

مستثنیه

بخشیه است ربیه بدعیه مشبهه صوبیه اول تارکیه

گویند بعد از ایمان چیزی دیگر فریضه نیست که ایمان

آورد مرجیه فواید نکند [illegible] شاتیه گویند که بگردد

ولا اله الا الله بگوید بعد از آن هر چه طاعت کند فواید

معصیه [illegible] راجیه گویند بنده بقرآن برداری نام کرد

نشود و معصیت فاسق نام کرده نشود زیرا که ممکن است بر خلاف

آن گردد [illegible] شاکیه ایشان شک آرند در ایمان بحجت

نقضیه گویند ایمان علم است [illegible] منقوضیه گویند ایمان

زیادت و نقصان نشود [illegible] مشتبهیه گویند من مومن ام

ان شاء الله تعالی [illegible] اثریه گویند قیاس باطل است

یعنی دلیل را ثابت [illegible] تعصبیه گویند فرمانبرداری آدم

را صورت خویش چون پادشاه بباید کرد و اگر چه کردن

زدن فرماید [illegible] بخشیه گویند الله تعالی بیافرید آدم

ششم منوتیه گویند قرآن مخلوق است هفتم غیریه
گویند محمد حکیم بود نه رسول هشتم فانیه گویند که بهشت
و دوزخ فانی نشود نهم مایزیتیه گویند که معراج بجان
بود نه بتن یعنی جان پیغامبر علیه السلام در معراج رفته
بود بی تن و خدای تعالی در دنیا دیده شود و قیامت
را منکر اند و گویند که عالم قدیم است و معدوم شی
است دهم لفظیه گویند لفظ و ملفوظ یکی است قرآن
سخن یعنی خواننده است سخن خدای عزوجل و ما میگوییم
لفظ ما لاقط است و قرآن از خداست یازدهم قبریه
عذاب قبر را منکر اند دوازدهم واقفیه گویند در قرآن
ما را ایستادگی است یعنی تامل است نگوییم که مخلوق است
فصل هفتم بدانکه هر یازده گروه است مرجئیه بدین اسامی
اسامی تارکیه شائیه راجیه شاکیه بعضیه عملیه منقوصیه

مستثنیه

بیستم تشنیه اشتریه بدعیه مشبهه صوفیه اول آنکه
گویند بعد از ایمان چیزی دیگر فرض نیست هرکه ایمان
آورد هرچه خواهد بکند دوم ثانیه گویند هرکه بگردد
ولا اله الا الله بگوید بعد از آن خواه طاعت کند خواه
معصیت سوم راجیه گویند بنده بقرآن برداری نام کردی
نشود و معصیت فاسق نام کرده نشود زیرا که ممکن است بر خلاف
آن گردد چهارم شاکیه ایشان شک آرند در ایمان پنجم
نفسیه گویند ایمان علم است ششم مفوضیه گویند ایمان
زیادت و نقصان نشود هفتم مستثنیه گویند من مومن ام
انشاء الله تعالی هشتم اشریه گویند قیاس باطل است
یعنی دلیل را اثبات ندانند نهم منقصیه گویند فرمانبرداری آدم
را بر صورت خویش چون پادشاه بباید کرد و اگر چه کردن
زدن فرماید دهم مشبهه گویند الله تعالی بیافرید آدم را

بر صورت خوکش و از بر خوشه گویند واجب نیست
و نقل هر سه یکی است زیرا که یک لفظ است بیان بغداد
د د و ملت باطله این بود اما بوالقاسم رازی رحمه
الله علیه در رساله خولتش بعث گروه کرده دیگر بیان
بیان کرده بدین اسامی کرامیه دلعریه جاهلیه اما جهمیه
باطنیه هرابجیه اشعریه رحمی کرامیه گمان برند ایمان
اقرار زبان است و قرآن محدث است و مرده
در گور دگرفته نشود و آنگاه سوال بر سبب آید و گویند
که معراج بر دوبانی بود از زر و نقره و یاقوت و
مرجان و ولی را فاضل تر از نبی دانند و گویند آنچه
در مصحفهاست و کتابت قرآن است غیر قرآن و عرش
جای قدرت است و خدای جسم است و ملک الموت عاجز
شود و مانده شود و نور معرفت از دل و زبانی مخلوق است

یخ

غیر ازین و ایمان ما از روز میثاق است و تمام روا بود

که قرشی بود و پیغامبر علیه افضل التحیة والسلام بنفس

صاحب نبوت بر حق مگر معجزه و محمد صلی خدای را بچشم

سر دیده در شب معراج و گمان برند که عرش جای

نشستن و کرسی جای دو پا از بیاست کفر و گناه آید و

کس را از اصحاب ندارند نزدیک ضرورت و تفکر

در ذات و صفات خدای تعالی جایز دارند دوم

در مذهب طبیعیان را قدیم گویند و ستاره گان فاعل مختار را دانند گویند

و خوارج که بیند بغیر حق ندانند و خدای در قرآن اصحاب شک

ستاره گان و تقدیر و قسمت و محرمات و طهارت و هم در

آرند سیوم حالیه گویند من تو و تم اگر خدا خواهد و در دل اول

که بنده گناه فرمایشد نزد خدای تعالی و مومن باشد نزد خلق

بر عکس این و قرآن صحیح حروف است و خالق را بر خلق

مانند کتند چهارم گویند خدای دیده شود و در دنیا

و بی فاضل تر به بینی باشند و مؤمنان را گناه زیان

و تکلیف بر درستی بر داشته شود و خصم کار را

نترسند پنجم باطنیه احادیثی را که در مذمت قتال بیت

است تاویل کنند ششم برامیه رسالت را انکار کنند

و گویند معجزه سحر است هفتم اشعریه گویند عقل

نوعی از علم ضروری است و اشعریه فروع معتزله

اند و ده کفر به ملت امام اعظم کوفی رضی الله عنه

در فقه اکبر آورده است و این ملت از فروع کرامیه

است حاصل آنکه هر چه مثل این تمنا را از فروع آن

هفتاد و دو ملت باشد که نخست بیان کردیم و هر چه

مثل این فرقها که نه بر مذهب سنت و جماعت

از ملتهای باطل حق تعالی هیچکس را از این راه بیمار نگرداند

و همه را بر صراط مستقیم گرداند که او در راست

و اجابت است ثابت دارد بحرمة النبی الکریم علیه السلام

صلی الله علیه و علی آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا

کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین [illegible]

تمت بالخیر

ماه [illegible] محرم سنه ۱۳۹۵ هـ

۱۰ روز سه شنبه ۱۳۵۶

ای خداوند تربت پدر و والده و والد [illegible] را بیامرز

خداوند نعمت [illegible] محمد علی [illegible] را بیامرز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم أنت السلام ومنك السلام وإليك يرجع السلام فحينا ربنا بالسلام وأدخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والإكرام رب أدخلني مدخل صدق وأخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا. وقل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل كان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد الظالمين إلا خسارا ثم تدخل الروضة المشرفة وصلي فيها ركعتين وتدعو بعد الدعاء بعد الصلوات

اللهم إن هذه روضة من رياض الجنة شرفتها
وكرمتها ومجدتها وعظمتها ونورتها بنور نبيك
وحبيبك محمد صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
اللهم كما بلغتنا في الدنيا زيارته ومآثره الشريفة
فلا تحرمنا يا الله في الآخرة من فضل شفاعة
محمد صلى الله عليه وآله وسلم واحشرنا في زمرة
وتحت لوائه وأمتنا على محبته وسنته واسقنا
من حوضه المورود بيده الشريفة شربة
هنيئة لا نظمأ بعدها أبدا إنك على كل شيء
قدير ثم تسير إلى قبر النبي صلى الله تعالى
عليه وآله وسلم السلام عليك أيها النبي السيد الكريم
والرسول العظيم الرؤف الرحيم ورحمة

اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا
وَنَبِيَّنَا وَحَبِيْبَنَا وَقُرَّةَ اَعْيُنِنَا يَارَسُوْلَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوتُ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
جَمَالَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُوْرَ عَرْشِ اللّٰهِ
اَلصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللّٰهِ اَلصَّلٰوتُ وَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَفِيْعَ الْمُذْنِبِيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ اَلصَّلٰوتُ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اَرْسَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ
وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ حَقِّكَ الْعَظِيْمِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْا
اَنْفُسَهُمْ جَآؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ
الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا اَلصَّلٰوتُ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَحْمَدُ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ
الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ يَا طٰهٰ يَا يٰسٓ يَا بَشِيْرُ يَا

سراج يا منير يا مقدم جيش الانبياء والمرسلين
وها أنا يا سيدي يا رسول الله قد جئتك ها
ربا من ذنبي ومن عملي ومستشفعا ومتجرا
بك الى ربي فاشفع لي يا شفيع الامة يا كاشف الغمة
يا سراج الظلمة اجرني من النار يا نبي الرحمة يا رسول الله
أتيناك زائرين وقصدناك راغبين وعلى بابك العالي
واقفين وبحقك عارفين فلا تردنا خائبين
ولا عن باب شفاعتك محرومين يا سيدي
يا رسول الله أسألك الشفاعة وأسأل الله
تعالى بك الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام
المحمود والحوض المورود والشفاعة العظمى في
يوم المشهود شعر يا خير من دفنت في الترب أعظمه

فطاب

نطاب من طيبهن القاع والاكم ❊ نفسي الفداء لقبر
انت ساكنه ❊ فيه العفاف وفيه الجود والكرم ❊
انت الحبيب يا حبيب الله انت الشفيع يا شفيع
الله انت المشفع انت الذي ترجى شفاعتك عند
الصراط اذا ما زلت القدم اشهد انك يا رسول الله
قد بلغت الرسالة وأديت الامانة ونصحت الامة
وكشفت الغمة وجليت الظلمة وجاهدت في سبيل
الله حق جهاده وعبدت ربك حتى اتيك اليقين
جزاك الله تعالى عنا وعن والدينا وعن الاسلام
خير الجزاء ونسئلك الشفاعة ان تشفع لنا عند الله
يوم العرض يوم الفزع الاكبر يوم لا ينفع مال ولا
بنون الا من اتي الله بقلب سليم اشفع لنا ولوالدينا
ولجيراننا ولمشائخنا ولاستاذنا ولمن اوصينا

وَقَدْ قَصَدْنَا عِنْدَكَ بِدُعَاءِ الْخَيْرِ وَالزِّيَارَةِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا سُلْطَانَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

رضي الله عنه

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
خَلِيفَةَ رَسُولِ اللهِ عَلَى التَّحْقِيقِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ
رَسُولِ اللهِ ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
مَنْ أَنْفَقَ مَالَهُ كُلَّهُ فِي حُبِّ اللهِ وَحُبِّ رَسُولِهِ حَتَّى
تَخَلَّلَ بِالْعَبَا رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْكَ وَأَرْضَاكَ
أَحْسَنَ الرِّضَى وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَسْكَنَكَ
وَمَحَلَّكَ وَمَأْوَاكَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ الْخُلَفَاءِ
وَتَاجَ الْعُلَمَاءِ وَصِهْرَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَرَحْمَةُ
اللهِ وَبَرَكَاتُهُ ثُمَّ تَزُورُ سَيِّدَنَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ
رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ

السلام

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَاطِقًا بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ

يَا حَنِيقِيَّ الْمِحْرَابِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُظْهِرَ دِيْنِ الْاِسْلَامِ

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُكَسِّرَ الْاَصْنَامِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا الْفُقَرَاءِ

وَالضُّعَفَاءِ وَالْاَرَامِلِ وَالْاَيْتَامِ اَنْتَ الَّذِيْ قَالَ فِيْ حَقِّكَ

سَيِّدُ الْبَشَرِ لَوْ كَانَ نَبِيٌّ مِنْ بَعْدِيْ لَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى

عَنْكَ وَاَرْضَاكَ اَحْسَنَ الرِّضٰى وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ

وَمَسْكَنَكَ وَمَحَلَّكَ وَمَاوٰكَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَانِيَ

الْخُلَفَاءِ وَتَاجَ الْعُلَمَاءِ وَصِهْرَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفٰى وَ

رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ ثُمَّ يَقِفُ [illegible] الصِّدِّيْق

[illegible] الْفَارُوْقِ رَضِيَ اللّٰهُ [illegible]

اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَزِيْرَيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ

عَلَيْكُمَا يَا مُعِيْنَيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمَا

وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ ثُمَّ يُسَلِّمُ مَلٰئِكَةَ اللّٰهِ

السلام عليك يا سيدنا جبرئيل السلام عليك يا سيدنا
ميكائيل السلام عليك يا سيدنا اسرافيل السلام
عليك يا سيدنا عزرائيل السلام عليكم يا ملئكة
المقربين من اهل السموات والارضين كافة
عامة السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

[illegible]

الله صلى الله [illegible]

يا سيدتنا فاطمة الزهراء يا بنت رسول الله
السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك
يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت
المصطفى السلام عليك يا خامسة اهل الكساء
السلام عليك يا زوجة امير المؤمنين سيدنا
علي المرتضى كرم الله تعالى وجهه في الجنة

السلام

السلام عليك يا أم الحسن والحسين السيدين الشهيدين أبوي الكوكبين القمرين النيرين الشابين سيدي شباب أهل الجنة في الجنة أبي محمد الحسن وأبي عبد الله الحسين رضي الله تعالى عنهما وعنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة منزلك ومسكنك ومحلك ومأواك السلام عليك وعلى أبيك المصطفى وبعلك علي المرتضى وبنيك الحسنين ورحمة الله وبركاته

زيارة أهل البقيع

السلام عليكم يا أهل البقيع يا أهل الجناب الرفيع أنتم السابقون ونحن إن شاء الله تعالى بكم لاحقون أشهدوا بأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور اللهم إنكم الله تعالى سترفكم الله تعالى بقول أشهد أن لا إله إلا الله وحده

لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله

ثم [illegible] سيدنا [illegible] اسد الله صلعم عمه

يقول السلام عليك يا سيدنا حمزة بن عبد المطلب

السلام عليك يا عم رسول الله السلام عليك يا

عم نبي الله السلام عليك يا عم حبيب الله السلام

عليك يا عم المصطفى السلام عليك يا سيد الشهداء

ويا اسد الله ويا اسد رسوله السلام عليكم

يا شهداء يا سعداء السلام عليكم بما صبرتم فنعم

عقبى الدار السلام عليكم يا شهداء احد كافة

عامة ورحمة الله وبركاته ثم استقبل القبلة

ويدعو بهذا الدعاء اللهم يا رب العالمين

يا رجاء السائلين وامان الخائفين وحرز المتوكلين

يا حنان يا منان يا ديان يا سلطان يا سبحان

يا قديم

يا قديم الاحسان اللهم بحرمة سيدنا محمد وآل سيدنا
محمد وأزواج سيدنا محمد وذريات سيدنا محمد وسيدنا
أبي بكر الصديق وسيدنا عمر الفاروق وسيدنا عثمان
ذي النورين وسيدنا علي المرتضى وأنت يا الله
الرب الأعلى فاطر السموات والأرض وبجاه سيدنا
الحسن والحسين وأنت المحسن الينا وبجاه سيدنا
اسمعيل وأنت يا الله يا سامع الدعاء اسمع دعاءنا
وتقبل زيارتنا وآمن خوفنا واستر عيوبنا واغفر ذنوبنا
وارحم أمواتنا وتقبل حسناتنا وكفر سيئاتنا واجعلنا
يا الله عندك من العابدين الفائزين الشاكرين
المحبورين من الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
برحمتك يا أرحم الراحمين يا رب العالمين
ثم يجيء الى رأس النبي صلى الله عليه وسلم

ويقول هذه الآية: لقد جاءكم رسول من أنفسكم
عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رءوف
الرحيم فإن تولوا فقل حسبي الله لا إله إلا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم إن الله وملئكته
يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما اللهم صل وسلم وبارك عليه اللهم
إني أسألك بحرمة هذا النبي الكريم أن ترزقني إيمانا
كاملا ثابتا يباشر به قلبي ويقينا صادقا حتى
أعلم أنه لا يصيبني إلا ما كتبت لي وعلما نا
فعا وقلبا خاشعا ولسانا ذاكرا وولدا صالحا
ورزقا واسعا وحلالا طيبا وتوبة نصوحا
وصبرا جميلا وأجرا عظيما وعملا صالحا متقبلا
وتجارة لن تبور يا نور النور يا عالم ما في الصدور

ارزقني

اَخْرِجْنِي وَجَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
بِرَحْمَتِكَ

اَللّٰهُمَّ لَا تَدَعْ لَنَا فِي مَقَامِنَا هٰذَا الشَّرِيفِ بَيْنَ يَدَيْ
سَيِّدِنَا رَسُولِ اللّٰهِ ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا يَا اَللّٰهُ
اِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا عَيْبًا يَا اَللّٰهُ اِلَّا سَتَرْتَهُ وَلَا مَرِيضًا يَا اَللّٰهُ
اِلَّا شَفَيْتَهُ وَعَافَيْتَهُ وَلَا مُسَافِرًا يَا اَللّٰهُ اِلَّا رَدَدْتَهُ
وَلَا غَائِبًا يَا اَللّٰهُ اِلَّا وَدَيْتَهُ وَلَا عَدُوًّا يَا اَللّٰهُ اِلَّا
خَذَلْتَهُ وَدَمَّرْتَهُ وَلَا فَقِيرًا يَا اَللّٰهُ اِلَّا اَغْنَيْتَهُ
وَلَا حَاجَةً يَا اَللّٰهُ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَكَ
فِيهَا صَلَاحٌ اِلَّا قَضَيْتَهَا وَيَسَّرْتَهَا اَللّٰهُمَّ اَقْضِ حَوَائِجَنَا
وَيَسِّرْ اُمُورَنَا وَاشْرَحْ صُدُورَنَا وَتَقَبَّلْ زِيَارَتَنَا وَاَمِّنْ

خُوفَنَا وَاسْتُرْ عُيُوبَنَا وَاغْفِرْ ذُنُوبَنَا وَاكْشِفْ كُرُوبَنَا
وَاخْتِمْ بِالصَّالِحَاتِ أَعْمَالَنَا وَرُدَّ غُرْبَتَنَا إِلَى أَهْلِنَا
وَأَوْلَادِنَا سَالِمِينَ غَانِمِينَ مَسْتُورِينَ مِنْ عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا سَيِّدَنَا عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنِ
اسْتَحْيَتْ مِنْكَ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ
زَيَّنَ الْقُرْآنَ بِتِلَاوَتِهِ وَنَوَّرَ الْمِحْرَابَ بِإِمَامَتِهِ وَ
سِرَاجَ اللهِ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ثَالِثَ الْخُلَفَاءِ
الرَّاشِدِينَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْكَ وَأَرْضَاكَ أَحْسَنَ
الرِّضَى وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَسْكَنَكَ وَمَحَلَّكَ

ومأويك

ومأويك السلام عليك ورحمة الله وبركاته

السلام عليك يا سيدنا أبا سعيد الخدري السلام

عليك يا راوي أحاديث النبوي السلام عليك

يا صاحب رسول الله السلام عليك يا صاحب

نبي الله السلام عليك يا صاحب حبيب الله

السلام عليك يا صاحب المصطفى رضي الله

تعالى عنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل

الجنة منزلك ومسكنك ومحلك ومأويك

أفاض الله تعالى علينا من بركاتك وبركات

علومك في الدنيا والآخرة السلام عليك و

رحمة الله وبركاته

يا زوجة عمّ رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام عليك يا زوجة

عمّ نبيّ الله السلام عليك يا زوجة عمّ حبيب الله يا زوجة

السلام عليك يا زوجة عمّ المصطفى صلعم السلام عليك

يا أمّ عليّ المرتضى السلام عليك يا من كفنها

النبيّ بقميصه ولحدها بيمينه رضي الله تعالى

عنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة

منزلك ومسكنك ومحلّك ومأويك السلام

عليك ورحمة الله وبركاته

يا [illegible] السلام عليك

سيدتنا حليمة السعدية يا مرضعة نبيّ الله السلام

عليك يا مرضعة حبيب الله السلام عليك يا مر

ضعة المصطفى رضي الله تعالى عنك وأرضاك

أحسن الرضى وجعل الجنة منزلك ومسكنك ومحلك و

ومأويك

بما وليك السلام عليك ورحمة الله وبركاته

السلام عليكم يا شهداء يا سعداء يا نجباء يا نقباء
يا أهل الصدق والوفاء السلام عليكم يا مجاهدين
في سبيل الله حق جهاده سلام عليكم بما صبرتم
فنعم عقبى الدار السلام عليكم يا شهداء أهل
البقيع كافة عامة ورحمة الله وبركاته

السلام عليك يا سيدنا إبراهيم
ابن رسول الله السلام عليك يا ابن نبي الله
السلام عليك يا ابن المصطفى السلام عليك وعلى
من حولك من أصحاب رسول الله السلام عليكم
يا أصحاب رسول الله رضي الله تعالى عنكم وأرضاكم

أحسن الرضى وجعل الجنة منزلكم ومسكنكم

ومحلكم ومأواكم السلام عليكم ورحمة الله و

بركاته الله تعالى

السلام عليك يا سيدنا نافع شيخ القراء عنه

السلام عليك يا مولى بن عمر رضي الله تعالى عنك وأرضاك

أحسن الرضا وجعل الجنة منزلك ومسكنك ومحلك

ومأواك السلام عليك ورحمة الله وبركاته

السلام عليك يا سيدنا إمام مالك صاحب المذهب

السلام عليك يا إمام دار الهجرة رضي الله

تعالى عنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة

منزلك ومسكنك ومحلك ومأواك السلام

عليك ورحمة الله وبركاته ثم تزور سيدنا

عقيل

عقيل بن أبي طالب السلام عليك السلام عليك

يا سيدنا عقيل بن أبي طالب السلام عليك يا ابن
عم رسول الله السلام عليك يا ابن عم نبي الله
السلام عليك يا ابن عم حبيب الله السلام عليك
يا ابن عم المصطفى السلام عليك يا أخا علي
المرتضى السلام عليك وعلى من حولك من
أصحاب رسول الله السلام عليك رضي الله
تعالى عنكم وأرضاكم أحسن الرضى وجعل الجنة
منزلكم ومسكنكم ومحلكم ومأواكم السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته

السلام عليكن يا أزواج نبي الله السلام
عليكن يا أزواج رسول الله السلام عليكن

يا أزواج حبيب الله السلام عليكن يا أزواج
المصطفى رضي الله تعالى عنكن وأرضاكن
أحسن الرضى وجعل الجنة منزلكن ومسكنكن
ومحلكن ومأواكن السلام عليكن ورحمة الله
وبركاته
السلام عليكن يا بنات رسول الله السلام عليكن
يا بنات نبي الله السلام عليكن يا بنات حبيب الله
السلام عليكن يا بنات المصطفى رضي الله تعالى عنكن
وأرضاكن أحسن الرضى وجعل الجنة منزلكن
ومسكنكن ومحلكن ومأواكن السلام عليكن
ورحمة الله وبركاته
السلام عليك يا سيدنا عباس
يا عم رسول الله السلام عليك يا عم نبي الله

السلام

السلام عليك يا عم حبيب الله السلام عليك يا عم
المصطفى السلام عليك يا سيدنا إمام حسن المجتبى
السلام عليك يا سيدنا إمام زين العابدين السلام
عليك يا سيدنا إمام محمد ن الباقر السلام عليك
يا سيدنا إمام جعفر ن الصادق السلام عليكم يا
أهل بيت النبوة ومعدن الرسالة رضي الله
تعالى عنكم وأرضاكم أحسن الرضى وجعل الجنة
منزلكم ومسكنكم ومحلكم ومأويكم السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته

فاطمة بنت ... الله صلى الله عليه وسلم

السلام عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا
بنت نبي الله السلام عليك يا بنت حبيب الله رضي
الله تعالى عنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة

منزلك ومسكنك ومحلك ومأويك السلام
عليك ورحمة الله وبركاته ثم زر عمات
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي الله
تعالى عنهن السلام عليكن يا عمات رسول الله
السلام عليكن يا عمات نبي الله السلام عليكن يا عمات
حبيب الله السلام عليكن يا عمات المصطفى رضي
الله تعالى عنكن وأرضاكن أحسن الرضى وجعل
الجنة منزلكن ومسكنكن ومحلكن ومأويكن
السلام عليكن ورحمة الله وبركاته ثم زر
سيدنا إسمعيل بن جعفر الصادق رضي
الله تعالى عنه السلام عليك يا سيدنا إسمعيل
بن إمام جعفر الصادق السلام عليك يا أهل
بيت النبوة ومعدن الرسالة رضي الله تعالى عنك
وأرضاك

وَأَرْضَاكَ أَحْسَنَ الرِّضَى وَجَعَلَ الْجَنَّةَ مَنْزِلَكَ وَمَسْكَنَكَ

وَمَحَلَّكَ وَمَأْوَاكَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ

وَبَرَكَاتُهُ

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

أَبَا نَبِيِّ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا حَبِيبِ اللهِ اَلسَّلَامُ

عَلَيْكَ يَا أَبَا الْمُصْطَفَى اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ

وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ

يَا سَيِّدَنَا مَالِكُ الْأَنْصَارِيُّ الْبَدْرِيُّ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ

يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ

نَبِيِّ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ حَبِيبِ اللهِ

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْمُصْطَفَى رَضِيَ اللهُ تَعَالَى

عنك وأرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة منزلك
ومسكنك ومحلك ومأويك السلام عليك
ورحمة الله وبركاته ثم يزور سيدنا
السلام
عليك يا أهل البيت النبوة ومعدن الرسالة
رضي الله تعالى عنك وأرضاك أحسن الرضى
وجعل الجنة منزلك ومسكنك ومحلك و
مأويك السلام عليك ورحمة الله وبركاته
السلام عليك يا سيدنا علي عريضي بن
إمام جعفر الصادق السلام عليك يا أهل بيت
النبوة ومعدن الرسالة رضي الله تعالى عنك و
أرضاك أحسن الرضى وجعل الجنة منزلك ومسكنك و

ومحلك

ومحلك ومأويك السلام عليك ورحمة الله وبركاته

[illegible] وتقول

السلام عليك يا سيدنا حمزة السلام عليك يا عم رسول

الله السلام عليك يا عم نبي الله السلام عليك يا

عم حبيب الله السلام عليك يا عم المصطفى السلا

م عليك يا سيد الشهداء ويا أسد الله وأسد رسوله

السلام عليك يا سيدنا عبد الله بن جحش السلام

عليك يا مصعب بن عمير السلام عليكم يا شهداء

أحد كافة عامة ورحمة الله وبركاته [illegible]

[illegible] السلام عليكم

يا شهداء يا سعداء يا نجباء يا نقباء يا أهل الصدق

والوفاء السلام عليكم يا مجاهدين في سبيل الله حق

جهاده سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار السلام

عليكم يا شهداء أحد كافة عامة ورحمة الله وبركاته

اللهم [illegible]

إن هذه قبة الثنايا ومصلى نبينا وشفيعنا

محمد صلى الله عليه وسلم اللهم كما بلغتنا في الدنيا

زيارته ومآثره الشريفة فلا تحرمنا يا الله

في الآخرة من فضل شفاعة محمد صلى الله عليه

وآله وسلم ثم يأتي مسجد قبلتين في يوم الثلثاء

ويصلي فيها [illegible] اللهم إن هذا

المسجد قبلتين ومصلى نبينا وحبيبنا وسيدنا

محمد صلى الله عليه وآله وسلم اللهم إنك قلت وقولك

الحق في كتابك المنزل على صدر نبيك المرسل

قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة

ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام اللهم كما

بلغتنا

بلغتنا في الدنيا زيارته ومآثره الشريفة بلا تحرمنا
يا الله في الآخرة من فضل شفاعة محمد صلى الله
عليه وآله وسلم واحشرنا في زمرته وتحت لوائه
وأمتنا على محبته وسنته واسقنا من حوضه المورود
بيده الشريفة شربة هنيئة مريئة لا نظمأ بعدها
أبدا إنك على كل شيء قدير ثم يأتي المساجد اللاتي في
طريق القبلتين وهي أربعة مساجد ثم الغار فوق جبل
سلع و [illegible] النبي كما بلغتنا
في الدنيا زيارته ومآثره الشريفة فلا تحرمنا يا الله
في الآخرة من فضل شفاعة محمد صلى الله عليه وآله وسلم
واحشرنا في زمرته إلى آخره كما مر ثم يأتي مسجد
قباء يوم السبت ويصلي فيها ويدعو بهذا الدعاء
اللهم إن هذا المسجد مسجد قباء ومصلى نبينا وحبيبنا و

وسيدنا محمد صلى الله عليه وسلم اللهم انك قلت
وقولك الحق في كتابك المنزل على صدر نبيك المرسل
لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم
فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب
المطهرين اللهم طهر قلوبنا من النفاق واعمالنا
من الرياء وفروجنا من الزناء والسنتنا من الكذب
والغيبة واعيننا من الخيانة فانك تعلم خائنة
الاعين وما تخفي الصدور ربنا ظلمنا انفسنا و
ان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين
ثم ياتي عند طاقة الكشف في ركن مسجد قباء
ومنزل الاية ومبارك الناقة وهناك اربعة مساجد
ويصلي ويدعو بهذا الدعاء اللهم كما بلغتنا في
الدنيا زيارة الى اخره كما مر ... الشمس

وغيث الاجابة ومسجد جمعة ومسجد بني الحارث
جانب قباء ثم يأتي مسجد مائدة قرب البقيع
ومسجد الاجابة الثاني وهو قريبه ويصلي فيهما
ويدعوا بما شاء هذه الفاظ الوداع وتسمى الرخصة
الوداع يا رسول الله الفراق يا نبي الله الامان
يا حبيب الله لا جعله الله تعالى آخر العهد لا منك
ولا من زيارتك ولا من الوقوف بين يديك
الا من خير وعافية وصحة وسلامة ان عشت
ان شاء الله تعالى جئتك وان مت فاودعت عندك
شهادتي وامانتي وعهدي وميثاقي من يومنا هذا الى
يوم القيامة وهي شهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحان
ربك رب العزة عما يصفون وسلام على المرسلين

والحمد لله رب العالمين : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زار قبري وجبت له شفاعتي

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من زارني بعد مماتي فكأنما زارني في حياتي

ثلثة محراب محراب النبي صلى الله عليه وسلم محراب سيدنا عثمان رضي الله تعالى عنه محراب سليمان سلطان الروم

الابواب خمسة باب النساء باب الرحمة باب السلام باب مجيدي باب جبرائيل

المنارة خمسة

منارة رئيسية : منارة سليمانية : منارة أشكلية : منارة باب الرحمة منارة باب السلام

منارة

مینارهٔ باب السلام

لا اله ...

تمت بالخیر

قد فرغت من تحریر هذه الدعوات الزیارة من بلد قصبة کنجپوره بحسب الامر نواب محمد علیخان صاحب بهادر رئیس کنجپوره دام اقباله بالشهر الربیع الاول سنة الهجریة ١٢٩٣ مسلم

کاتب مسلم ...